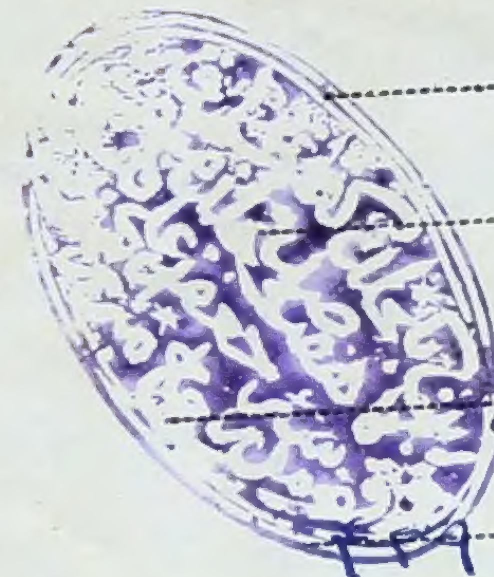



آستان قدس

١١

هذا فهرست وجيزة
كتاب مستنبطات الفقه الجليلة
هتك حرم الرضوى مستطرفا
لوامع الانوار جلية لمعات
الانوار رمزيات الفقهات جناب
مستنبطات علم علماء الاعلام
... كرام صاحب
... ملكة الاجتهاد
... شيخ ابو المهدي الطال
١٣٣٠
الله تعالى ما افاده كتبه العابد الطالقاني

[illegible]

الفوادح الجلیة فی هتک حرم الرضویه دربیان
شرح خطبه ابی الائمة امیر المؤمنین انا اخو رسول الله
و وارث علمه و معدن حکمته و صاحب سره الی ان قال الا
وان لخروجی علامات عشرة اولها تحریف الرایات فی ازقة الکوفة
و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف و قذف بخراسان
و شرح خطبه امیر المؤمنین انا علم الاعلام انا جلة الاسلام
انا خامس الکساء الی ان قال و یخربون خراسان و یصرفون
الجلیشان و یهدمون الحصون و یظهرون اللصوص و شرح
توقیع شریف ناحیه مقدسه که بشیخ جلیل معتمد خداوند
مجید محمد بن محمد بن النعمان المفید علیه رضوان الله در
ماه صفر سنه چهارصد و د [illegible] نوی صادر شد
چنانچه شیخ الطبرسی علیه الرحم [illegible] اج
نقل فرموده سنظهر لکم من السماء ای [illegible] الارض
مثلها بالسوية و یحدث فی ارض المشرق ما [illegible] قلق و یغلب
من بعد علی العراق طوائف عن الاسلام مراق بسوء افعالهم علی
اهله الارزاق ثم تنفرج الغمة من بعد بوار طاغوت من
الاشرار ثم یستر بهلاک المتقون الاخیار الی اخر التوقیع الشریف

کتاب

بسمه تعالی شانه العزیز

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد و علی آله غر المیامین واللعنة الدائمة علی
اعدائهم الی قیام یوم الدین چون این اقل عباد زاد اللمعه
و ذخر الیوم التناد و جزء از وقایع هائله عاشورا و مقتل
خواص اصحاب سید الشهداء علیهم الاف التحیة و الثناء
المسمی بلوامع الانوار تالیف نموده با روی سیاه و دل
پر از گناه و قلبی مملو از ناله و آه هنوز جراحتهائیکه از شنید
مصائب عظام وارده بر سبط رسول الانام و جگر
گوشه خیرة النسوان ملتئم نشده و قرحهائیکه بر دل از تصفح
کتب مقاتل منفجر نگشته بود بدمع العین منهمل و الجرح
لما یندمل که واقعه هائله خراسان و قادة سانحه
با نشانه گلوله باران کردن روسیان صحن و حرم ملائک
پاسبان و مسجد گوهرشاد و گنبد مبارک و رواق
سلطان غریبان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا
علیه الاف الثناء روی داده که مطاف ملائک هفت
آسمان و مزار کرورات شیعیان خلص ایران و هندوستان
و افریقا و عربستان و قفقاز و ترکستان بربر و افغانستان
و غارت نمودن زینتهائیکه از اکناف عالم از قدیم الازمنه

ازدار

از برای الحرم محترم اهداء و وقف نموده بود بدو کسته
شدن جمع کثیر از رجال و نسوان زوار و مسلمانان و
ریختن خون بیگناهان در مسجد و صحن و رواقات حضرت
رحمن حتی در ضریح آن امام انس و جان که پشت سلام
و اسلامیان را شکسته و زبان گوینده یا لیتنا کنا معک
با حجت بالغه بربسته و باعث سرافکندگی در دوستان
فاطمیه مسلمین و گوینده کلمه لا اله الا الله بین الخافقین
گشت و این ورود از اعظم علائم فتن آخر الزمان و عظائم
محن و احزان زمانست چنانچه جد بزرگوارش حضرت ابی الائمه
امیر المؤمنین در خطبه افتخاریه میفرماید چنانچه در
مشارق الانوار روایت از اصبغ بن نباته و هم در کتاب عقد
الدرر لابی بدر یوسف بن یحیی سمی الشافعی هم ذکر شده
که همین خطبه را در مجمع النورین مفصلا ذکر نمودم قال قال
امیر المؤمنین فی خطبته انا اخو رسول الله و ابن عمه الخ
این خطبه شریفه طولانی محل حاجت ذکر مینمایم که می
فرماید الا و ان لخروجی علامات عشرة اولها تحریف الرایات
فی ازقة الکوفة و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف
و قذف بخراسان و طلوع الکوکب المذنب و اقتران النجوم
و هرج و مرج و قتل و نهب فتلک علامات عشرة و من

العلامة الی العلامة عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا
قائم الحق ترجمه خطبه از جمله واضحات و مقصود بیان
معنی خسف و قذف در خراسانست که از جمله علامات
ده گانه ظهور حضرت امام زمان عجل الله فرجه است خسف
فرو رفتن زمین است که بصدمه زلزله تقریبا بیست سال قبل
که شهر قوچان که از بلاد خراسان بصدمه زلزله شدیدی
خسف شده و فرو رفته چنانچه آثاری از شهر کهنه باقی
نمانده و شهر نو در قرب قوچان مخسوف ساخته اند و
قذف در لغت بمعنی انداختن است فی القاموس قذف
بالحجارة رمی بها و کشداد المیزان و المرکب و المنجنیق و
در کلام مجید در سوره مبارکه و الصافات میفرماید
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حفظا من کل
شیطان مارد لا یسمعون الی الملا الاعلی و یقذفون
من کل جانب دحورا الایة ظاهر معنی و ترجمه آن آنکه
بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه به
کره زمین اقربست بآراستگان ستارگان را و حفص (که یکی از قراء است)
باضافه خوانده یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را و آرایش
ستارگان در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان
استچون شکل جوزا و هیئات ثریا و بنات النعش و

غیران از اشکال چهل و هشتگانه و منازل بیست و هشتگانه
قمر بنص منطقه و شمال و جنوبیت فاضی در تفسیرش
مینویسد کو ز ثوابت در کره هشتم و غیر از قمر از سیارات
که وسط کره هشتم واولست اگر محقق بوده باشد عجب و
قدحی ندارد در نسبت دادن زینت کواکب را باسمان دنیا
زیرا که اهل زمین مشاهده میکنند و میبینند تمام کواکب را
بسان جواهر روشن مثلا بر سطح کبود اسمان دنیا
باشکال مختلفه وحفظا من کل شیطان مارد و نگاه
داشتیم اسمانرا نگاه داشتنی از برامدن هر دیو سرکشی و
نافرمان نمیشوند یعنی طاقت شنیدن و گوش فرا داشتن
ندارند بسوی سخنان بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلعند
بر بعضی اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند و یقذفون
و انداخته میشوند یعنی برایشان میافکنند شهب را یا رانده
بشوند من کل جانب دحورا انداختن ان کلوله‌ها محرق و تو پهای
مسلسل است که چون تکرات اجل بر کنند و بارگاه اسمان
جاه حضرت ثامن الائمة علیه السلام بارمید و نیز فرزند
چهارمی انحضرت بقیة الله فی الارضین و حجة الله علی
الخلائق اجمعین حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه
در توقیعی که بشیخ جلیل معتمد مجید محمد بن محمد بن النعمان المفید

علیه الرحمة الملك الحمید مرحوم میفرمایند در ماه صفر
سال چهارصد و ده از هجرت چنانچه در کتاب احتجاج شیخ
طبرسی علیه الرحمه مینویسد توقیع مفصل که محل حاجت ذکر
میشود ستظهر لکم من السماء آیة جلیة ومن الارض مثلها بالسوء
ویحدث فی ارض المشرق ما یحزن ویقلق ویغلب من بعد علی
العراق طوایف عن الاسلام مراق تضیق بسوء فعالهم علی اهله
الارزاق ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الاشرار
ثم یسر بهلاکه المتقون الاخیار الخ یعنی زود است که ظاهر
شود از برای شما از اسمان علامت اشکارا و از زمین مثل ان
برابر و حادث شود در مشرق زمین ان چیز یکه اندوهناک و
غمگین سازد و بی ارام کند اگرچه در مشرق زمین نسبی وقایع
حزن اور نده و ارام برنده باشد روی داده است اما بنظر
انصاف و اسلامیت اگر نکرند هیچ واقعه و حادثه در زمین
مشرق که غم انگیز و حزن اورنده و ارام برنده باشد مسلمین را
علی الخصوص شیعیان و محبین اهل بیت طاهرین حضرت
سید المرسلین را بالاتر از این قضیه هائله مشهد مقدس
رضویه علی مشرفها الاف الثناء والتحیة بکیفیتها نشده
و نخواهد بود که مسلمانانرا چه اندازه محزون و شیعیانرا
بغربت امام مظلوم جگرها غرقه خون نشد و دیدها جیحون و

خودان حضرت نیز باین مصیبت عظیمه وارده (موجود) اشاره فرموده
است در ان دو بیتی که بقصیده معروفه تائیه دعبل بن علی
الخزاعی ملحق میفرماید چنانچه صدوق علیه الرحمة در کتاب
عیون اخبار الرضا و علی بن عیسی الاربلی در کتاب کشف الغمه
و ابن شهراشوب در مناقب منو نوشته‌اند که دعبل خزاعی در
مرو بحضور باهر النور حضرت ثامن الائمة الهدی علی بن موسی
الرضا علیه الاف التحیة والثناء مشرف شد و عرض کرد
یابن رسول الله در شان شما قصیده گفته ام و قسم یاد کرده ام
که نخوانم ان را برای احدی مگر انکه در محضر انور ترا انشاد
کنم حضرت فرمودند بخوان قصیده را دعبل خواند مدارس

آیات خلت من تلاوة   و منزل وحی مقفر العرصات

چون دعبل خزاعی علیه الرحمة در بین خواندن قصیده اش رسید
باین بیت   اری فیئهم فی غیرهم متقسما   وایدیهم من فیئهم صفرات
یعنی میبینم خراج و غنیمتی که مخصوص بال رسول الله است
در غیر ایشان قسمت شده و میشود و میبینم دستهای
ایشانرا که از ان غنیمه خالیست پس این قضیه زیادتی محنت
و تحزن را میرساند چه با اینکه فیء مخصوص ایشانست چنان
انها را بی دخل و محروم نموده اند سهمی هم از غنایم برای ایشان
قرار نداده اند حضرت رضا گریستند و فرمودند راست

گفتی ای خزاعی و چون رسید باین بیت   اذا وتروا مدوا الی
واتریهم   اکفا عن الاوتار منقبضات   در معنی این شعر
دو احتمال است اول یعنی هرگاه یکی از ال رسول الله بناحق کشته
شود اولیاء دم قدرت و توانائی انتقام و قصاص مقتول را از
قاتل ندارند بلکه اضطرارا و تقیة رجوع میکنند در امور
و مهمات نبوی قاتلین و باطل کنند کان خون ایشان که
مد ید و کف کنایه از اظهار حاجت باشد و لو نه دواقع و ظاهر
مد ید نشده باشد و این معنی مبالغه در عظم بلاء و
محنت و بزرگی مقام صبر در بلیه را میرساند معنی ثانی کانه
میگوید هرگاه از ایشان مقتولی بناحق کشته شد و خونش
باطل مانده بهدر رفت نه من باب تکاسل اولیاء و عدم
خونخواهی بوده بلکه مد ید و کف بقتال و اقدام بانتقام و
جدال با قاتلین نمودند ولی از ناسازگاری روزگار فتح و
ظفر نیافتند و کفهای ایشان منقبض از اخذ ثار گردید
اشاره است ببعض وقایع که از عترة طاهره صادر شده
است از تعرض بقتال با اعداء و عدم ظفر شان مثل زید
بن علی بن الحسین علیهما السلام و یحیی بن زید و محمد و ابراهیم
دو پسران عبد الله بن الحسن بن علی علیهما السلام وغیرهم
لیکن حال ایشان چنانست که فروة بن مسیك گفته و حضرت

سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء در روز عاشورا
با این اشعار متمثل شده فما ان ضبا جبی ولکن منایانا
ودولة اخرینا کذاک الدهر دولته سجال تکر صروفه حینا
فحینا فان نغلب فغلابون قدما وان نهزم فغیر مهزمینا
حضرت رضا دو کف مبارک خود را هی برگردانده و میفرمودند
اجل والله منقبضات یعنی بلی والله فرو بسته و منضم
هستند و چون دعبل رسید باین بیت لقد خفت فی الدنیا
وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی یعنی هر آینه
بتحقیق من بسبب دوستی ال محمد صلی الله علیهم اجمعین در
ایام انقضاء دنیا یا در ایام زندگانی من و بودن من
در دنیا از اعداء ترسیده ام والبته من هر اینه امید قوام
امنیت و بی بیمی را بعد از مردنم بدوستی ال محمد صلی الله
علیه واله بروایت کمال الدین محمد بن طلحه شافعی لقد امنت
نفسی بکم فی حیاتها وانی لارجو الامن بعد وفاتی یعنی
بتحقیق هر اینه حاصل شد برای من در دنیا و مدت حیاتم
امنیت و اسایش بسبب محبت شما ال رسول و برکات شما
و امید وارم که بعد از موت هم ایمن باشم حضرت رضا ع
فرمود امنک الله یوم الفزع الاکبر یعنی خداوند عز و جل
ترا ایمن بدارد در روز فزع اکبر یعنی در روز قیامت و محشر

وچون رسید در اشعارش که قبور ال رسول بعدادی لبعد
باین شعر وقبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن فی
الغرفات یعنی قبری ببغداد است برای نفس پاکیزه که او را
خداوند رحمن برحمت فرو گرفته است در غرفهای بهشت که
ان مرقد منور مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهما صلوات الله
الملک الاکبر است حضرت رضا فرمود که میخواهی در اینموضع
دو بیت الحاق کنم که قصیده تو بان تمام شود دعبل عرض کرد بلی
یا بن رسول الله پس حضرت رضا علیه السلام فرمود وقبر
بطوس یا لها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات
در نسخه دیگر توقد بالاحشاء فی الحرقات الی الحشر حتی
یبعث الله قائما یفرج عنا الهم والکربات یعنی قبری
در شهر طوس است چه اندازه و چه عجب مصیبتی عظیمه ایست
که پیوسته اتش حسرت در درون مهیا فروزد با نالهای جانسوز
و نفس را در درون سینه بفشارد بقسمیکه پهلو و اضلاع انسان از
شدت اندوه و غم اماس و ورم میکند تا روز حشر یا روزی که
خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند و ظاهر گرداند قائمی را که
فرج و گشایش میدهد و زایل میگرداند از ما غم را و کربتها
و شدتها را دعبل عرض کرد یا بن رسول الله این قبر در طوس قبر کیست حضرت
رضا فرمود قبر من غریب است و منقضی نخواهد شد روزها

وشبها تا آنکه بگردد شهر طوس محل تردد شیعیان و زایران
من بدرستیکه هر که در طوس در غربت من زیارت کند مرا
با من باشد در درجهٔ من در روز قیامت با آمرزش از گناهان
چون صاحب قبر مطهر در طوس زاد عبل دانست این شعر را
کفت علی بن موسی ارشد الله امره وصلی علیه افضل
الصلوات یعنی چون صاحب قبر علی بن موسی است
خدا باصلاح آورد امر او را و درود فرستد بر او بهترین
درودها پس حضرت رضا ع که در این دو بیت ذکر قبر مطهر
خود بچه اندازه مبالغه وتاکید در ورود مصائب عظیمه
و محن و بلیه میفرماید از آوردن اله ندا و لام تعجب داخل بر
ضمیری که مبنا نشده است باسم ظاهر مجرور بمن که تماما ادوات
تاکید است موصوف بجملهٔ فعلیه الحت علی الاحشاء یا دوات
توقد بالاحشاء که بتجدد و حدوث را میرسانند کاین اشاره
است باین مصائب واقعه بعد از شهادت زیرا که در
هیچکدام از قبور آل محمد علیهم السلام مصائب صاحبان قبور
جز حضرت سید الشهداء ع باین تاکید اشاره بعظم مصائب ایشان
نشده است و حال آنکه مصیبت موسی بن جعفر نسبی زیادتر
و بزرگتر از مصیبت حضرت رضا علیه السلام است که در حال
حیات نسبت باین دو بزرگوار وارد شده است و غیره از شما

زنها و ائمه هدی مثل امام حسن مجتبی و حضرت سجاد امام
زین العابدین علیهما السلام و این مطلب برای کسیکه در کتب
احادیث و خبر و تواریخ و سیر سیر کرده باشد پوشیده نیست و
لازم بشرح و بیان مقاتلیه بمصائب وارده بهریک از آن
بزرگواران نیست فقط اکتفا میکنیم بچند کلمه از فقرات زیارت
پنجم از زیارات جامعه که مجلسی علیه الرحمه در جلد مزار
بحار از سید و مؤلف مزار کبیر که مروی از ائمه هدی علیهم السلام
است روایت میکند زیارت مفصل است عرض میکند و انتم
بین صریع فی المحراب قد فلق السیف هامته و شهید فوق الجنازة
قد شکت در بعضی نسخ قد شبکت اکفانه بالسهام و قتیل
بالعراء قد رفع فوق القناة راسه و مکبل فی السجن قد رضت
بالحدید اعضائه و مسموم قد قطعت بجرع السم امعائه الخ یعنی
شما آل بیت مصطفی را اولاد زنا شهید کردند بعضی از شما ها را
در محراب عبادت انداختند در حالیکه با شمشیر کین فرق
مبارکش را شکافتند که اشاره بحضرت امیر المومنین علیه السلام
و بعضی را شهید کردند بعد از شهادت در بالای تابوت و سر
تیرباران کردند چنانچه کفنهای مبارکش با چوبه تیرها سوراخ سوراخ
شده بقسمیکه چوبهای تیرها در کفن مبارکش منتظم و فرورفته که اشاره
بامام حسن مجتبی ع که بر حسب وصیت آن بزرگوار حضرت امام حسین بعد

وبردند

از تغسیل و تکفین جنازه آن مظلوم مسموم را با بزرگان بنی هاشم
برداشته بحرم مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بردند که زیارت و تجدید عهد شود خبر بمروان بن حکم رسید با اشقیا
بنی امیه با بعضی که در کتب و تواریخ بتفصیل مسطور است که
استر سواری خودش را داد و سوارش کرده آمدند که مانع شوند
تا سبط رسول و ریحانه اش را داخل حرم مبارک جدش نمایند
و امر کرد تا جنازه مقدس مطهر جگر گوشه بتول را تیرباران نمودند
بروایت ابن شهر آشوب در مناقب هفتاد چوبه تیر از آن تیرها
بر کفن مبارک حضرت امام حسن مجتبی نشست که بیرون کشیدند شیخ کلینی
در کافی از محمد بن مسلم روایت میکند از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که چون حضرت امام حسن مجتبی را زمان
احتضار در رسید بحضرت امام حسین علیه السلام
فرمود ای برادر من ترا وصیتی میکنم محفوظ دار وقتیکه من مردم
مرا غسل ده و کفن نما و ببر مرا در سر تربت رسول خدا تا عهدی
تازه کنم و بعد ببر مرا بر سر تربت مادرم فاطمه زهراء صلوات
الله علیها پس از آن مرا بگردان در بقیع بخاک بسپار و بدان
که بمن خواهد رسید از آن شخص آنچه را که مردم میدانند از
کردار او و دشمنی او بخدا و رسول و بما اهل بیت پس چون

حضرت امام حسن مجتبی رحلت نمود حضرت امام حسین
آنحضرت را بر سریرش گذارد و بردند جنازه مطهرش را
بمکانیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا بر
جنازه حضرت نماز بگذارد پس برادران بزرگوار نماز گذاردند
بعد از آن برداشتند جنازه مطهرش را و داخل در مسجد
نمودند چون نزدیک قبر مقدس حضرت رسول رسانیدند
خبر بآن شخص رسید که میخواهند جنازه حضرت امام حسن را
با حضرت رسول دفن کنند پس بیرون آمد در حالتیکه بر استر
زین دار سوار بود و او اول کسی بود که در اسلام با استر زین
سوار شد و آمد بحضرت امام حسین و بنی هاشم گفت دور
کنید پسر تانرا از خانه من که بدرستی که چیزی دفن نخواهد شد
و هتک حجاب و حرمت پیغمبر نخواهد شد حضرت امام حسین
فرمود تو از قدیم با پدرت حجاب و حرمت حضرت رسول خدا را
هتک نمودید و داخل کردید بخانه آنحضرت کسی را که رسول
خدا نزدیکی او را دوست نداشت و خداوند در این باب از
تو سؤال خواهد فرمود بدرستی که برادرم امر فرمود مرا
که جنازه او را نزد قبر مطهر جد بزرگوارش رسول خدا بیاورم
تا تجدید عهدی نماید و بدانکه برادرم داناتر است از مردم بخدا
و رسول او و داناتر است بتأویل کتاب الله از اینکه هتک ستر

از پیغمبر خدا کند زیرا که خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم ظاهر معنی
انکه ای انکسانیکه ایمان اورده اید داخل نشوید بخانهای
پیغمبر مگر انکه شما اذن داده شود و بتحقیق که تو داخل کردی در خانه
پیغمبر رجال را بغیر اذن انحضرت که مقصود از جمیع حضار من
هم بوده باشند وقد قال الله عز و جل یا ایها الذین امنوا لا
ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولعمری لقد ضربت انت
لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله المعاول وقال الله عز و
جل ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین
امتحن الله قلوبهم للتقوی ولعمری انه لقد ادخل ابوک وفاروقه
علی رسول الله بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله ان الله حرم من المؤمنین
امواتا ما حرم منهم احیاء الخ یعنی بتحقیق خدای عز و جل
فرموده است ای انکسانیکه ایمان اورده اید بلند نکنید
صداها و اوازهای خودتانرا بالای صدای پیغمبر یعنی چون
سخن گوئید اواز خود بلندتر از اواز وی برمدارید و بجان خودم
هر اینه بتحقیق زدی تو برای پدرت وفاروقش نزدیک گوش رسول
خدا کلنگ ها را برای کندن قبر و فرموده است خدای عز و جل بدرستی
که انان که فرو میدارند اوازهای خود را نزدیک رسول خدا و باد

اجازه

اولی

داوار

و اواز نرم سخن میگویند ان گروه انانند که امتحان کرده است خدا
دلهای ایشانرا برای قبول تقوی یا پاکیزه کرده است خبثهای دلهای
ایشانرا و ازمودن بمعنی پاک کردنست همچنان که زر را در کوره
خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که
این زر ازموده است و بجان خودم بدرستی که هر اینه داخل
کرد پدرت وفاروق او بر رسول خدا بسبب نزدیکی ایشان
بانحضرت رنج و ازار را و رعایت ننمودند از حق و شان انحضرت
انچه را که خدا امر فرموده است بایشان بر زبان رسول خدا که
البته خداوند حرام فرموده است از مومنین در حال مماتشان
انچه را که حرام نموده است در حال حیوتشان خبر مفصل است
محل حاجت ذکر و ترجمه شد فاضل مجلسی رحمه الله را در
شرح کتاب مرآت العقول که شرح کافی است در شرح این خبر
بیاناتی است شافی میگوید فهذه الاخبار تدل علی ان فی هذه
الکلمات مصلحة وتوریة بان یکون المراد بهتک الستر
المحاربة التی کانت تقع فی ذلک عند ضریحه المقدس یعنی
پس این اخبار که شیخ کلینی ذکر کرده است دلالت میکند
براینکه در این کلمات حضرت امام حسین علیه السلام
مصلحت و توریه است در انجا که فرمودند برادرم دانا
ترین مردم است بخدا و رسول و تاویل قران از اینکه

امتحان

هتك ستری از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کرده
باشد مقصود ومراد از هتك ستر محاربه وجنگی بوده
باشد که مترصد بود در این موقع واقع شود نزد ضریح
مقدس نبوی صلی الله علیه واله واذن ندادن وجایز
ندانستن انحضرت دفن جسد شریف را در حرم مقدس
برای شمول مفسده بود از قتال وجدال که اینها هتك
ستر است نه نفس دفن ویحانه رسول در نزد جد بزرگوارش
که بالارث از خانه حق داشت ویدل علی عدم جواز دخول
بیت النبی الذی دفن فیه لمن لا یعلم الاذن بل غیره من
الائمة علیهم السلام المدفونین فی بیوتهم الا ان یقال
اذنهم فی الزیارة من قرب بالهیئات المنقولة اذن فی
الدخول مع انهم علیهم السلام رخصوا لشیعتهم فی التصرف
فی اموالهم فی حال غیبتهم ویدل علی ان الایة شاملة لما
بعد الوفاة ایضا ویثبت ذلك بقول النبی حرمة المؤمن میتا
کحرمته حیا کما یومی الیه اخرا والاستدلال لقبح ضرب
المعاول بالنهی عن رفع الصوت بالقیاس بالطریق الاولی
او منصوص العلة اذ یظهر من الایة ان العلة فی ذلك رعایة
الادب والاکرام والاحترام الذی یجب رعایته له فیدل
علی قبح رفع الصوت عند ضریحه المقدس بغیر ضرورة بل

رفع الصوت فی الزیارة عنده وعند ضرایح الائمة من اهل
بیته بحیث یخرج عن الاداب لما ورد من ان حرمتهم واحدة
وحقهم واحد ودلالت میکند بر جایز نبودن داخل شدن
بخانه که پیغمبر صلی الله علیه واله در ان مدفون شده برای
کسیکه نمیداند ماذونست بلکه در غیر از حضرت رسول صلی الله
علیه واله از ائمه معصومین علیهم السلام که در خانه خودشان
مدفون شده اند مگر انکه گفته شود اذن دادن حضرت رسول
صلی الله علیه واله وائمه هدی علیهم السلام زائرین
قبورشان را از نزدیك بهیئتهای وارده ومنقوله از
خودشان که داخل حرم باید شد وبالای سر مبارك چه
دعا باید خواند وپائین پا چه گفت وصورت بضریح مبارك
باید گذارد وبوسیدن قبر مبارك یا ضریح اینها خود اذن
است در دخول علاوه بر رسیتیکه ایشان رخصت داده اند
شیعیان خودشان را در تصرف کردن در اموال ایشان در
حال غیبت ایشان ودلالت میکند بر اینکه ایه مبارکه شامل
است بر بعد از وفات نیز با انکه شمول حکم بعد از وفات
ثابت میشود بفرمایش حضرت رسول که فرموده است حرمة
المؤمن میتا کحرمته حیا یعنی احترام مؤمن در مماتش مثل
احترام او است در حال حیاتش چنانچه حضرت امام حسین

در اخر انخبر اشاره فرموده است واستدلال انحضرت برای
قبح زدن کلنك ها نزد قبر مطهر حضرت خیر البشر صلی الله
علیه واله باید مبارکه نهی از رفع صوت بقیاس بطریق
اولیت زیرا که انسان که اشرف مخلوقست ومخلوق موضوع
شده است برای تکلم ومحتاج است بگفتن وشنودن
ومامور است بسؤال واخذ مسائل دینیه مع هذا نهی
شود از بلند کردن اواز البته زدن کلنك ها بر زمین که از
خوردن دو جماد با هم صداهای ناهنجار بلند شود قبیح تر
خواهد بود ویا انکه قیاس منصوص العلة است زیرا که از
ایه مبارکه ظاهر میشود اینکه علة در بلند نکردن اواز نزد ان
حضرت رعایت ادب وگرامی نمودن وحرمت داشتن است
که واجبست رعایت ان برای انحضرت پس دلالت میکند
بر قبیح بودن بلند کردن اواز نزد ضریح مقدس حضرت رسول
بدون ضرورتی بلکه در خواندن زیارت اواز را بلند نمودن
در نزد قبر مطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ودر
نزد ضرایح متبرکه ائمه معصومین از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و
علیهم اجمعین بتسمیه که از رعایت ادب خارج شود شمول حکم
این ایه مبارکه بضریح مبارکه ائمه معصومین علیهم السلام
نیز بجهة اخبار نیست که وارد شده است که احترام حضرت

رسول صلی الله علیه واله وائمة معصومین علیهم السلام
یکی است وپامال شدن حقوق ایشان یکی است تمام شد بعض تحقیقات
فاضل مجلسی اعلی الله مقامه مؤلف گوید از جمله شواهدی که
دلالت میکند بر اینکه بیوت وضرایح ائمة معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین حیا ومیتا بیت نبی صلی الله علیه واله
است ودر حکم بیت نبی صلی الله علیه واله است روایتی
است که ابن بابویه از ابی بصیر روایت میکند که گفت وارد مدینه
منوره شدم با من بود کنیزکی با او مجامعت کردم بیرون امدم
بحمام بروم ملاقات کردم جماعتی از رفقای شیعه را که
میرفتند بحضور حضرت صادق جعفر بن محمد ع ترسیدم
که حمام بروم ایشان زودتر شرفیاب حضور باهر النور امام
علیه السلام بشوند ووقت شرفیابی من فوت شود با ان
جماعت همراه شده رفتیم تا اینکه داخل بیت الشرف حضرت
صادق شدیم همین که مقابل شدم با حضرت نگاهی بمن کرده
فرمود ای ابا بصیر ایا ندانستهٔ اینکه البته داخل نمیشود جنب
بخانهای انبیاء واولاد انبیاء الخ این حال جواب ایشان در حال
ممات مجلسی ره در کتاب مزار بحار در باب زیارات جامعه که در
ضریح هر یك از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است
که میتوان این زیارت را خواند زیارت جامعه معروف است

كه مروى از حضرت امام على النقى عليه السّلام است منقولا
اذا دخلت المشهد فقف على الباب مستقبل القبله وقل
اللّهم انّى قد وقفت على باب بيت من بيوت نبيك محمّد
صلوات الله عليه واله وقد منعت الدخول الى بيوت الا باذن
نبيك فقلت يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبى الا
ان يؤذن لكم اللهم وانّى اعتقد حرمة النبى فى غيبته
كما اعتقد فى حضرته واعلم انّ رسلك وخلفاءك احياء
عندك يرزقون يرون مكانى فى وقتى هذا وزمانى ويسمعون
كلامى ويردّون على سلامى الخ يعنى چون داخل باركاه و
محل دفن شدى دم در بايست روى بقبله و بكو بار الها
بدرستيكه من ايستاده ام بردرخانه از خانهاى پيغمبر تو محمّد
صلوات الله عليه واله وبتحقيق كه منع فرموده مردم را از داخل
شدن بخانهاى انحضرت مكر باذن واجازه پيغمبرت پس فرموده
اى انجنان كسانى كه ايمان اورده ايد داخل نشويد بخانهاى پيغمبر
مكر انكه بشما اذن داده شود بارالها بدرستيكه من معتقدم
حرمت پيغمبر تو را در غيبت انحضرت چنانچه اعتقاد دارم
در حضورش وميدانم البته رسولان وخلفاء تو زنده كانند و
در نزد تو مرزوق هستند روزى ميخورند مى بينند مكان مرا
در اين وقت من و زمان من و ميشنوند كفتكوهاو سخن كفتن مرا

و بر ميكردانند بر من سلام مرا يعنى جواب سلام مرا ميدهند
همچنانكه ايشان نور واحداند وطينتشان واحده است كه اخبار
در اين باب متظافر بل متواتر است كه ذكرش موجب اطاله
واطناب همچنين تربت شريفشان هم واحد است فى التهذيب
محمّد بن احمد بن داود القمى عن الحسين بن احمد بن ادريس عن
ابيه عن الحسن بن على الدقاق عن ابرهيم الزيات عن محمّد بن
سليمان عن زرقان عن على بن محمّد العسكرى ع قال قال لى يا
زرقان ان تربتنا كانت واحدة فلما كان ايام الطوفان
افترقت التربة فصارت قبورنا شتّى والتربة واحدة
قال رسول الله من زارنى او زار واحدا من ذريتى زرته يوم
القيمة فانقذته من اهوالها يعنى زرقان كفت حضرت
امام حسن عسكرى بمن فرمود اى زرقان بدرستيكه تربت
ما يكى بوده است پس چون ايام طوفان شد متفرق كرديد ان تربت
پس قبرهاى ما پراكنده شد ولى تربت ما يكى است حضرت
رسول الله فرمود هر كس زيارت كند مرا يا زيارت كند يكنفر
از ذريه مرا در روز قيامت زيارت ميكنم ونجات ميدهم
او را از اهوال روز قيامت در خبر ديكر است يوم جلس
رسول الله وجاء الحسين واجلسه على فخذه وقبّل عينيه
ونحره وقال والذى انا وابوك وامّك واخوك ولشيعة من ولدك

تدفن فی تربتك قال یا جدّاه کیف تدفنون فی تربتی وقبورنا
شتی قال والذی یوم نزل بنا الموت هبط جبرئیل واخذ من تربة
تا نزلك معنا رابحیط اجسادنا یعنی روزی حضرت رسول
خدا صلّی الله علیه واله نشسته بود حضرت امام حسین
امد انحضرت او را بر زانوی مبارکش نشانید چشمان خواب
وکلوی نازکش را بوسید وفرمود ای فرزند لبند من
وپدرت ومادرت وبرادرت ونه نفر از اولادت مدفون
خواهیم شد در تربت تو عرض بزرگوار چگونه مدفون میشو
شما ها در تربت من وحال انکه قبرهای ما پراکنده است
حضرت رسول فرمود ای فرزند من روزی که مرك ما را در
رسد جبرئیل امین فرود اید واز تربت طاهر شریف تو برمی
دارد باندازه که جسد های طاهر ما را فرا کیرد پس ای عزیزان
اکر بعد کلنك زدن قبر مطهر برای دفن بعض اصحاب پیغمبر هتك
حرمت وسوء ادب است حرمت ائمه معصومین وحق ایشان
با حضرت رسول صلی الله علیه واله چنانچه کذشت واحترام
واحترام حال حیات وممات شان مساوی است وبر قشان یکی
ودر حکم واحد است وتربت ایشان واحد پس چه کذشت بر حضرت
رسول خدا وحضرت امیر المؤمنین وحضرت صدیقه کبری فاطمه
زهراء وسائر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از صدمات

توپها وتفنکهای دشمن که از صحن ومسجد ورواق وحرم مقدس حضرت
ثامن الائمه الهدی علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة
والثناء بلند شده بکنبد فلك مینا رسید وکلولهای محرمه
وشرپنل که بر کنبد وبارکاه اسمان جاه وضریح مقدس
انحضرت زدند که در حقیقت این کلولها بر حرم مبارك حضرت
رسول وحضرت امیر المومنین وحضرت بتول وحسنین
وسایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
خورده است واکر دخول مسلمین بدون اذن ایشان
هتك حرمت است ومنهی پس دخول عسکر کفار با حربه
وسلاح وکشتن چندین نفوس محترمه بدون تقصیر وکناه
از مرد وزن مجاور وزائر وتصرف داشتن محوطه صحن ومسجد
کوهرشاد وحرم مبارك را چند روز که احدی از زوار و
خدام داخل نشوند وخودشان با دواب وکلاب منزلکاه
خود کرده بودند سبحان الله چه اندازه هتك حرمت و
ایذاء خدا ورسول وعلی مرتضی وبتول علیهم السلام است
مقتولین در حرم محترم اکثر از زوار وغرباء بودند که از اطراف
واکناف عالم بزیارت امده بودند وبعضی ها بواهمه اینکه مبادا
شهر را بتوپ ببندند وکلوله باران نمایند وبحرم البته سوء ادبی
نخواهند کرد وامن است ملتجی بحرم مبارك شده در انجا هدف

كلوله توپ وتفنك شدند وحال آنكه فقهاء اماميه رضوان
الله عليهم متعرض هستند باين مسئله هم در كتاب حج وهم دركتاب
حدود كه اگر كسى را در خارج حدّى براو وارد شده باشد وملتجى
بحرم خدا كه مكه است بشود مادامیكه در حرم است حدّ
بروى جارى نميتوان كرد زيرا كه خدا ميفرمايد وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا واورا از حرم محترم زجرا وعنفا بيرون نتوان
اورد بلكه سخت ميگيرند در طعام وشراب وغيره تا انكه
امده خود خارج شود از حرم بعد از ان حدود الهيه را
باو جارى ميكنند وهمچنين است در حال در حرم رسول
مشاهد متبركه ائمه هدى عليهم السلام چنانچه شيخ
مفيد در مقنعه وشيخ الطائفه شيخ طوسى در تهذيب
ونهايه وغيرهما تصريح نموده اند قال الشيخ في النهاية ولا يقام
الحدّ ايضا على من التجأ الى حرم الله ورسوله او حرم احد من
الائمة بل يضيق عليه في المطعم والمشرب ويمنع من مبايعته
ومشاراته حتى يخرج فيقام عليه الحدّ وقال في موضع منها
وان كان انما قتل في غير الحرم ثم التجأ اليه ضيق عليه المطعم و
المشرب ومنع من مخالطته ومبايعته الى ان يخرج فيقام عليه
الحدّ وكذلك الحكم في مشاهد الائمة عليهم السلام مثل
ذلك فشئ ذكره الشيخان وهو حسن وقال الحلي في السرائر

٣ وقال المحقق في كتاب النهاية اما قوله ... في مشاهد الائمة ...

في كتاب السجود
واذا التجأ الى حرم الله
سبحانه وحرم رسوله
او احد من الائمة
عليهم السلام او بغير
عليه الحدّ عند الشيخ و
نحوه لك القول جميع
من المتأخرين منهم
صاحب القواعد و
الفاضل الطوسي في
كتاب ... في شرح
اخبار الرسول وهو
شرح كتاب الكافي
وصاحب الرياض و
صاحب الجواهر فيه

وفي رسالة نجاة العباد وغيرهم لاطلاق اسم الحرم عليها في بعض النصوص و
هو مناسب للتعظيم اين حكم كسى است كه در خارج جنايتى كرده باشد حدى
يا قصاصى بر او وارد شده باشد وپناه بحرمين شريفين ومشاهد ائمه معصومين
برده باشد پس چگونه خواهد بود حال زائرين وعجزه ومساكين بى گناه وبا
اشخاصيكه از ترس جان يا ظلما پناه برده والتجاء باستان مباركه اورده
باشند بعضى تصحيحا للافعال لهم گفتند اشخاصيكه ملتجى شده بودند بحرم حضرت
ثامن الائمه از اشرار والوار بودند عارفى خوب جواب داد گفت برفرض بودن
انها از اشرار بل فساق جهال وخباثت انها از نمرود وشيطان وفرعون و
هامان بدتر نبود كه هرگاه اسامى انها در خارج نوشته شود سزاوار است
بسوزانند وآب دهان اندازند ودر مزبله وقاذورات افكنند اما مادامیكه
درقران مكتوب هستند بايد انهارا اجلال محترم شمرد وبدون طهارت مس نمود كه
وبعضى را با تيغ كين كشتند وبخاك وخون اغشتند وبدن مبارك
در صحراى كربلاء وقضاء زير اسمان در افتاب گرم كربلاء انداختند
وسر مقدسش را بالاى نيزه زده بلند كردند كه اشاره بمظلوم
آل عبا خامس اصحاب كساء حضرت سيد الشهداء عليه السلام
كه مصائب ان بزرگوار باين اختصار نيست ودر هزار هزار كتب
واسفار تواريخ واثار ومقاتل واخبار مسطور بل در صفحات
روزگار مضبوط ومشهور است كه برادر مظلوم مسموم حضرت
امام مجتبى در حقش فرمود لا يوم كيومك يا ابا عبد الله شاعر علوى ميگويد

شاعوا بقتل علي وسط قبلته	حقدا وثنوا بقتل لابنه الحسين
واظهروا ويلهم راس الحسين على	رمح يطاف به في ساير المدن

بهذا الان رسول الله جدهم اوصى بحفظهم في السر والعلن و
بعضی را بر بند و زنجیر مقید و در حبس و زندان محبوس و مخلد نمودند
چنانچه اعضاء بدن مبارکش از صدمه و زخم زنجیر و کند اهنین
خورد و کوفته شد اشاره است بحبس و مصیبت حضرت موسی بن
جعفر علیهما صلوات الله الملک الاکبر و بحضرت امام زین العابدین علی
بن الحسین صلوات الله علیهما نیز شامل است زیرا که ان بزرگوار را
نیز با غل جامعه مقید و چون اسیر روم و زنگبار دیار بدیار بردند که میفرماید
اقاد ذلیلا في دمشق کانني من الزنج عبد غاب عنه نصیر جامعه
ان غل و زنجیر است که دستها را بگردن جمع میکند این امام مظلوم علیه السلام
بر اسیری و مقید بغل جامعه مسجون و محبوس در زندان هم شد
چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی باسناد خود از ابو نعیم
واو از حاجب عبید الله زیاد ملعون روایت میکند وقایع مجلس
مشئوم ان حرام زاده ملعون را بعد میگوید ثم امر بعلی بن الحسین
فغل وحمل مع النسوة والسبايا الى السجن فكنت معهم فما مررنا
بزقاق الا وجدناه ملا رجالا ونساء يضربون وجوههم ويبكون
فحبسوا في سجن وطبق عليهم يعنی بعد از ورود اهل بیت حسین علیهم
السلام بکوفه وانعقاد مجلس و حکایت طشت و سر مبارک ان امام مظلوم

عبید الله لعین امر کرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام را غل
کردند مؤلف گوید حضرت سجاد علیه السلام را بعضی روایات ابن
سعد در کربلاء غل کرده بود چنانچه در مجالس مفید و امالی شیخ مرویست
از جذلم بن ستیر روایت میکنند که در محرم سال شصت و یک هجری وارد
کوفه شدم وقتیکه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با زنان
از کربلا میامدند و لشکر انها را احاطه کرده بود و مردم کوفه بیرون
امده بودند بتماشای انها پس چون مقابل شدند با مردم کوفه
بر شترهای بی جهاز زنان کوفه شروع کردند بگریستن و فریاد و ناله
و زاری نمودن پس شنیدم علی بن الحسین را که بصدای ضعیف میفرمود
و حال انکه مرض و بیماری ان بزرگوار را در شدت ضعف و تعب
انداخته بود و در گردنش جامعه بود و دست مبارکش بگردنش
غل شده بود میفرمود بدرستیکه این زنان کوفه میگویند پس ما را که کشت
الخ و از روایت مسلم جصاص انی نیز معلوم میشود پس این غل که امر
کرد ابن زیاد بر ان امام بیمار نهادند شاید غل مخصوصی بوده است که بر محبوسین
میگذاردند که حالا معروف بکند است یا غلی بر ان روی غل نهاده باشند
برای تشدید عذاب و اذیت و ضجر بلا نهایت و بردند انحضرت را با
زنهای اهل بیت انحضرت پرده عصمت و طهارت و اسرای ال محمد
بسوی زندان راوی میگوید من با ایشان بودم از هر کوچه و بر زنی

عبور نمیکردیم مگر آنکه پر و مملو از مرد و زن میدیدیم که آنها
بصورتهای خود لطمه میزدند و میگریستند پس امام مظلوم بیمار را
با زنان و اسیران محبوس کردند در زندان و سران زندان را
پوشیدند بروایت طبق علیهم گویا مثل چاه جائی در زیر زمین بوده
بروایتی وضیق علیهم یعنی بر آن مظلومان سخت گرفتند که
این سخت گرفتن یا از حیث طعام و شراب ایشان یا اینکه
در زندان علاوه بر حبس آزار و اذیت و شکنجه نیز میکردند
این حبس در ایام توقف کوفه بود در محبس عبید الله زیاد
علیه اللعنه والعذاب در شام هم امام علیه السلام را با
سایر اسرای اهل بیت یزید پلید حبس کرد چنانچه در امالی
صدوق است که از فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
باسنادش روایت میکند ثم ان یزید لعنه الله امر بنساء
الحسین فحبسن مع علی بن الحسین ع فی محبس لا یکنهم من
حر ولا قر حتی تقشرت وجوههم ولم یرفع ببیت المقدس
حجر عن وجه الارض الا وجد تحته دم عبیط وابصر الناس
الشمس علی الحیطان کانها الملاحف المعصفرة الی ان خرج علی
بن الحسین بالنسوة فرد راس الحسین بکربلاء یعنی فاطمه بنت
امیر المؤمنین میفرماید بعد یزید پلید لعنه الله امر کرد زنها و عیالات

حضرت سید الشهداء علیهم السلام را با علی بن الحسین ع
حضرت امام زین العابدین ع حبس کردند در زندانی که ایشان را از
گرما و سرما نمی پوشاند تا آنکه صورتهای مبارکشان پوست
داد و کنده و ریخته شد و در بیت المقدس هیچ سنگی را
از روی زمین بر نمی داشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه میدیدند و مردم آفتاب را بر دیوارها سرخ میدیدند
گویا لباس و چادریست که بسرخی رنگ شده و این حالت بود
تا آنکه سید سجاد حضرت امام زین العابدین ع با زنان اهل
بیت بیرون آمدند و سر مطهر سید الشهداء علیه الاف التحیة
والثناء را بکربلاء بر گردانیدند و بجسد مقدس ملحق ساختند
بیرون آمدن حضرت سجاد با زنان اهل بیت علیهم السلام
احتمال دارد از حبس باشد یا از شام بسوی مدینه منوره پس
حضرت امام زین العابدین علیه السلام هم مقید و مکبل بود
وهم مسجون و محبوس وهم مصداق قد رضضت بالحدید اعضا

چنانچه مجلسی علیه الرحمة در جلد عاشر بحار از مسلم جصاص
روایت میکند این خبر معروف را که میگوید که گوفه در دار الاماره
عبید الله بن زیاد ملعون مشغول مرمت و گچکاری و اصلاح عمارت
بودم ناگاه شنیدم صدای بانگ و فریاد از اطراف شهر کوفه
بلند شد از خادمی که با ما بود که حالا اسرا کار عملد و غنا میگویند

در سر بنائی میکمارند چو باشدم که چه شده است شهر
کوفه را که مردم بفریاد آمده اند گفت الساعه سر خارجی که
بر یزید پلید لعنه الله تعالی خروج کرده بود آورده اند گفتم
آن خارجی کیست گفت حسین بن علی فسلم گفت صبر کردم
همین که آن خادم رفت چنان دست خود را بر صورتم زدم
که ترسیدم چشمانم کور شود و دست خود را از گچ شستم و از
پشت قصر بیرون آمدم و بکناسه کوفه آمدم در آن بین که ایستاده
بودم و مردم کوفه هم منتظر رسیدن اسراء و سرها بودند ناگاه
چهل شتر که چهل پاره چوب و تخته بر آنها بود که در آنها حرم
و زنان و اولاد طاهرین حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین علیه
السلام بود آمدند و ناگاه دیدم حضرت علی ابن الحسین را که بر
شتر بی جهاز و پوشاکی سوار است در حالتیکه خون از
رگهای گردن مبارکش میجهید و جاری بود و آن امام بیمار
با آن حال زار میگریست و میفرمود یا امة السوء لا سقیا
لربعکم یا امة لم تراعی جدنا فینا لو اننا و رسول الله
یجمعنا یوم القیمة ما ذا تقولونا تسیرونا علی الاقتاب
عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا تصفقون علینا کفکم
فرحا وانتم فی فجاج الارض تسبونا الخ از این روایت معلوم
میشود که بدن آن امام بیمار و سید ابرار را صدمه غل و زنجیر

که در کربلا بر امام مظلوم نهاده بودند چنان کوفته و مجروح
ساخته بود که در اندک زمانی خون از رگهای گردن مبارکش جاری
بوده همچنین در شام منهال بن عمر حضور مقدس آنحضرت رسید
بروایت سید جزائری در انوار نعمانیه میگوید در بین آنکه
من در بازار دمشق راه میرفتم ناگاه حضرت علی بن الحسین را
دیدم که تکیه بعصا داده و در پای مبارکش گویا دو پاره نای
بود و خون از دو ساق مطهرش میریخت خبر مفصل است
محل حاجت ذکر شد پس این مظلوم نیز مصداق قد رضت
بالحدید اعضاؤه شد ولی در حق موسی بن جعفر علیه السلام این فقره
زیارت و مکبل فی السجن قد رضت بالحدید اعضاؤه ظهورش
بیشتر است یکسال در بصره در حبس جعفر بن منصور بود
مرتبه ثانیه در بغداد هرون الرشید ملعون آنحضرت را
بحبس سندی بن شاهک ولد الزنا داروغه بغداد داد
و هفت سال یا هشت سال در محابس تنگ و تاریک آن
امام مظلوم را محبوس و با نواع شکنجه و عذاب معذب میداشت
چنانچه در فقره زیارت مخصوصه آنحضرت است که مجلسی در مزار
بحار نقل میکند زیارت طولانی است بعض فقراتش را که محل
حاجت است میگذارم وصل علی موسی بن جعفر وصی الابرار
و امام الاخیار و عیبة الانوار و وارث السکینة و الوقار

والحکم والآثار الذی کان یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصلة
الاستغفار حلیف السجدة الطویلة والدموع الغزیرة و
المناجات الکثیرة والضراعات المتصلة ومقر النهی والعدل
والخیر والفضل والندی والبذل ومالف البلوی و
الصبر والمضطهد بالظلم والمقبور بالجور والمعذب فی قعر السجون
وظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القیود والجنازة
المنادی علیها بذل الاستخفاف والوارد علی جده المصطفی
وابیه المرتضی وامه سیدة النساء بارث مغصوب
وولاء مسلوب وامر مغلوب ودم مطلوب وسم مشروب
الخ یعنی خدایا درود و رحمت خود را بفرست بموسی بن جعفر
وصی نیکوکاران و پیشوای کرم داران و بزرگواران
جامع دانا نورها و وارث آرامش واهستگی مراد از سکینه
تقویت قلب وامنه وطمانینه است ومراد از وقار علم و
بردباری یا عظمت و بزرگواریست و وارث حکمتها که دانستن
حقایق اشیاء است خلفا عن سلف نقل شده باشد
آنچنان امامیکه پیوسته شب را تا بصبح بیدار بود و
بعبادت پروردگار بوصل نمودن باستغفار چه
استغفار در سحرها خیلی ممدوح است اشاره است
بآیه شریفه وبالاسحار هم یستغفرون یعنی از اول شب

مشغول نماز و عبادت و راز و نیاز با پروردگار بود تا آخر شب
و سحر که بوصل نمودن باستغفار چه استغفار در سحرها
خیلی ممدوح است و در اسحار هم عهد و هم قسم با
سجدهٔ طولانی واشک چشم بسیار کنایه از مداومت
و ملازمت بسجده و گریه است چنانچه اشاره باشد
بآیه شریفه وانزل الله سکینته علی رسوله و در
زیارت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
است السلام علی صاحب الوقار والسکینة و ائمه
ائمه هدی علیهم صلوات الله مثل حضرت امام
حسن مجتبی و حضرت سجاد امام زین العابدین
صلوات الله علیهما که قبر شریفش مانند جنازه
حسن مجتبی لشکر و سپاه تیر باران نمود ولی
چنانچه جنادة بن ابی امیه از حسن مجتبی نقل نموده واذا اردت
عزا بلا عشیرة وهیبة بلا سلطان فاخرج من ذل
معصیة الله الی عز طاعة الله عز وجل عن علی بن یقطین عمن ذکره
عن ابی عبدالله قال ان الاشعث بن قیس شرک فی دم امیر المؤمنین
وابنته جعدة سمت الحسن ومحمد ابنه شرک فی دم الحسین مؤلف
ابن حمزه میگوید کسانیکه دلیل و راهنمای لشکر و سپاه و باعث هتک
حرمت ملائک خدام علی بن موسی الرضا شدند شریک لشکر شیطان و جنود شیاطین
شدند

خاتمه

ان لعن یزید بن معویه علیهما اللعنة والهاویة من ضروریات
الدین کما تدل علیه اخبار الخاصة والعامة والشاهد بذلک
قول الله عزوجل فی سورة الاحزاب ان الذین یؤذون الله ورسوله
لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذابا مهینا طریق استدلال
بروجوب لعن یزید بن معویه واتباع ایشان علیهم اللعنة
والهاویه تمسکا باخبار متضافره بل متواتره از علماء خاصه
وعامه رضوان الله علیهم قال النبی یا علی حربک حربی وسلمک
سلمی ولحمک لحمی ودمک دمی ومن حاربک فقد حاربنی ومن
حارب الله وهمچنین خبر شریف از طرق عامه وخاصه چنانچه
از عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت شده از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم انه قال حسین منی
وانا من حسین لحمه لحمی ودمه دمی وهمچنین از اخبار متضافره
متواتره که بحد تواتر رسیده از طرف علماء عامه روایت
شده قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فاطمة بضعة
منی من اغضبها فقد اغضبنی ومن اذاها فقد اذانی ومن

اذانی فقد اذی الله ودر بعضی نسخ حدیث از عایشه ام
المؤمنین رضی الله عنها وارد است من اذاها بعد وفاتی
فقد اذانی ترجمه اخبار نبویه آنکه اذیت وآزار وصی
رسول وآزار دخترش فاطمه بتول وجگر گوشه ریحانه
خاتم انبیاء حضرت سید الشهداء علیهم صلوات الله
ملک الارض والسماء عین اذیت خاتم انبیاء ومحاربه
با خداوند متعالست قال رسول الله فی حین وصیته
لما رفع راسه الیهم ویدها فی یده فوضعها فی ید علی ع
وقال له یا ابا الحسن هذه ودیعة الله وودیعة رسوله
محمد صلی الله علیه واله وسلم فاحفظ الله واحفظنی
فیها یعنی صدیقه کبری دردست رسول خدا ودست بمهاجر
وانصار فرمود ایها الناس فاطمه پاره تن وودیعه
من است وودیعه من ودیعه خداست حفظ نمائید
ودیعه مرا که عین ودیعه خداست ودر اخبار وارد است
که رسول خدا فرموده است چنانچه فاطمه قلب من است
وفاطمه روح من است ودر امالی صدوق از حضرت رضا
روایتست انه قال رجل من اهل خراسان یابن رسول
الله رایت رسول الله فی المنام کانه یقول لی کیف انتم اذا
دفن فی ارضکم بضعتی فاستحفظتم ودیعتی وغیب

في ثراكم نجمي فقال له الرّضاء انا المدفون في ارضكم و انا
بضعة من نبيّكم و انا الوديعة و النّجم الاعظم زارني و
هو يعرف ما اوجب الله تبارك و تعالى من حقّي و طاعتي
فانا و ابائي شفعاؤه يوم القيمة نجمي و لو كان عليه مثل
وزر الثقلين الجنّ و الانس يعني از حضرت امام رضاء
مرويست كه مردي از اهل خراسان خدمت انحضرت كرد كه
شب كذشته حضور حضرت رسول صلّي الله عليه و اله
مشرّف شدم و انحضرت را رؤيا كردم كويا انجناب فرمود
چكونه ميشود حال شما اهل خراسان وقتيكه دفن ميشود در
زمين شما پارهٔ تن و فلذه و كوشهٔ جكر من پس خوب حفظ
نمائيد وديعه و كوشه مرا كه امانت منست كه در نفس
الامر امانت من امانت خداوند شما است و نيز فرمودند
چكونه خواهد شد حال شما در وقتيكه ستارهٔ بدن من در
ملك شما غائب شود پس حضرت رضا از روي حسرت
بان مرد خراساني فرمود منم انكسيكه در ملك و زمين
شما مدفون خواهد شد و منم پارهٔ تن پيغمبر شما و منم امانت
انحضرت و منم ستاره درخشنده جد ّه رسول خدا كه پيغمبر
شما است مؤلف دلسوخته ميكويد كه حضرت رسول فرموده
ردّوا الامانات الي اهلها و لو كان قاتل علي بن ابي طالب ع

عن النار

عرض كرد

يعني

يعني فرمود رسول خدا امانتها را باهلش ردّ نمائيد
كرچه قاتل علي بن ابي طالب بوده باشد و نيز از انحضرت
مرويست كه فرموده است ردّوا الامانات الي اهلها
و لو كان يهوديّا يعني امانت را باهلش ردّ نمائيد
اكرچه صاحبش يهودي امت من باشد واي بر امّت
پيغمبر اخر الزمان محمد مصطفي صلي الله عليه و اله و سلم
كه امانت پيغمبر خود شانرا كه حضرت رضا علي بن موسي الرضا
عليه الاف التحيّة و الثناء است كه در ملك خراسان
مدفون و ستارهٔ انحضرتست در ان بقعهٔ مطهّرهٔ
منوره كه روضه است از روضات جنان غائب شده
خوب حفظ نمودند اهل خراسان كه در اين ازمنه ميشوند
در محضر و مسمع و مرءا و منظر اهل خراسان و قاطبهٔ
اهل ايران و هندوستان و عربستان و افغانستان
و ممالك افريقا و قفقازيه و ساير بلاد اهل اسلام بين
الخافقين كه تقريبا هشتصد كرور ساكنين ربع مسكون
تعداد نفوس ابناء شيعه و محبّ خانوادهٔ اهل بيت عصمت
و طهارت و كوينده كلمه طيّبهٔ لا اله الا الله و مظهر
شهادت اشهد انّ محمّدا رسول الله و انّ عليّا ولي الله
بعض انها حاضر و ناظر و سامع بوده كه و ديعهٔ خاتم انبياء

دجك

وجگر گوشه علی مرتضی وپاره تن بتول عذراء فاطمه زهراء
علی بن موسی الرضا غریب الغرباء ثامن ائمه هدی علیهم
الاف التحیة والثناء که عین امانت خداوند ملک ارض والسما
چگونه راضی شدند که لشکر شیطان وجنود روسیان مانند
جند غربش سید انس وجان لشکر شام وکوفیان سنگین دلان
در بقعه کربلاء وکود ال مقتل سرزمین نینوا چهار هزار
تیر انداز نظیر حرملة بن کاهل اسدی اطراف صحن مقدسش را
احاطه نمودند با توپ مسلسل وشرپنل وشنیدر در ضمن شش
ساعت رواق وقبه سامیه وایوان شریف ومناره عرش
بنیان وحرم مقدسش که محل مطاف ساکنین ملاء اعلی
از ملائکه کروبیین ومحل مهبط وحی جبرئیل بوده تیرباران نمودند
که خون مسلمین بیگناهان از زوار ومجاورین وخدام والاعاظم
از سادات رضوی مانند آب جیحون در صحن ملائک پاسبان جاری
ومزار ملایک رحمن ومحل عبادت انس وجان ومکان بوسگاه
کرورات از زوار امام مفترض الطاعة ومنزل نزول آیات فرقان
از تلاوت قراء قرآن مجید رحمن هفت شبانه روز از ترس روسیان
واز خوف صدمه وصدای توپان بید بنیان ولشکر شیطان
خالی ومصداق قصیده ابیات دعبل خزاعی علیه رحمة الله
الملک المنان قصیده دعبل خزاعی رحمة الله علیه

مدارس آیات خلت من تلاوة | ومنزل وحی مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخیف والمنی | وبالبیت والتعریف والجمرات
دیار علی والحسین وجعفر | وحمزة والسجاد ذی الثفنات
دیار رسول الله اصبحن بلقعاً | ودار زیاد اصبحت عمرات
وهند وما ادت سمیة وابنها | اولوا الکفر فی الاسلام والفجرات
وآل رسول الله تسبی حریمهم | وآل زیاد امنوا السربات
فیا وارث علم النبی وآله | علیکم سلامی دائم النفحات
خروج امام لا محالة خارج | یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق وباطل | ویجزی علی النعماء والنقمات

عجباً لحلم الله جل جلاله

چه فرق میان جنود شیطان روسیان واتباع واعوان
ایشان که باعث خرابی وهتک حرم ملائک پاسبان حضرت
علی بن موسی الرضا شدند ومیان حکم شریح قاضی بقتل
ریحانه رسول وپاره تن فاطمه بتول داد بلکه اشخاصی که سبب
راهنمائی لشکر زنادقه روسیان وورود ایشان بحرم عرش
بنیان امام انس وجان شدند شقی تر از لشکر یزید بن معویه
علیهما الهاویه میباشند چنانچه حضرت صادق ع میفرمایند
اذا رأیتم العالم محبا لدنیاکم فاتهموه علی دینکم ونیز از آنجناب
بسند معتبر وارد است هم قطاع طریق المؤمنین وایضا حضرت

صادق فرموده وهم اضر علی حسین بن علی من جیش یزید بن معاویه
یعنی کسانیکه حکم بناحق وخلاف ما انزل الله جاری نمایند مضرتر
یشان بر حسین بن علی ع از لشکر یزید بن معویه بیشتر است
تکمیل ابن متوکل از علی بن ابرهیم از اباهاشم جعفری روایت
کرده که شنیدم از ابا جعفر ع یقول ان بین جبلی طوس قبضة
قبضت من الجنة من دخلها کان امنا یوم القیمة من النار
یعنی ما بین دو کوه بقعه مطهره طوس قطعه است از قطعات
بهشت کسی که داخل این بقعه مطهره منوره شده در دنیا و
در روز جزا از عذاب خداوند قهار ایمن خواهد شد چنانچه
قران مجید شاهد مدعا است و من دخله کان امنا نمیدانم
کسانیکه باعث هتك حصن حصین حرم حضرت رضا علی بن
موسی الرضا شده و متحصنین ان حرم خداوند ملك ارض و
سما را بیرون و باعث قتل انها شدند که در نفس الامر
حرم محترم خدا را هتك نمودند بلکه تمام قبور ائمه هدی و
مرقد شریف رسول خدا و ضریح بتول عذراء را هتك نمودند
بچه روا امید شفاعت از این حجج دارند چنانچه حدیث شریف
شاهد مدعی است که میفرماید یوم جلس رسول الله صلی الله
علیه وجاء الحسین ع واجلسه علی فخذه وقبل عینیه ونحره
وقال ولدی انا وابوك وامك واخوك ولتسعة من ولدك

بالغد

مدفون فی تربتك قال یا جداه کیف تدفنون فی تربتی وقبورنا شتی
قال ولدی یوم نزل بنا الموت هبط جبرئیل واخذ من تربتك بحابرك
مقدارا یحیط اجسادنا یعنی روزیکه حضرت خاتم انبیاء در
مسجد نشسته بود حضرت سید الشهداء بمحضر مبارکش
مشرف شده حضرت ان نور دیده خود را بالای زانوی مبارك
نشانیده و ما بین دو چشم وگلوی انجناب را بوسید و
میفرمود نور دیده حسین من و پدرت علی بن ابی طالب
و مادرت فاطمه و برادرت حسن مجتبی و نه نفر از اولاد تو که ائمه
بالغ اند در تربت حایر تو مدفون میشویم فرمود ای جد بزرگوار
چگونه دفن میشوید در تربت من وحال انکه قبور ما متفرق و
متشتت میباشد فرمود ای نور دیده روزیکه داعی حق ولحق
بما نازل میشود جبرئیل از تربت حایر تو مقداری اخذ مینماید
که اجساد ما را احاطه نماید چنانچه در کتاب تهذیب محمد
بن احمد بن داود قمی از حسین بن احمد بن ادریس از پدرش
حسن بن علی الدقاق از ابرهیم الزیات از محمد بن سلیمان
زرقان از علی بن محمد العسکری علیهما السلام روایت کرده
قال قال لی یا زرقان ان تربتنا کانت واحدة فلما کان ایام
الطوفان افترقت التربة فصارت قبورنا شتی والتربة
واحدة قال رسول الله صلی الله علیه واله من زارنی او زار

احدا من ذریتی ذرته یوم القیمة فانقذته من اهوالها یعنی
فرمود ای ذرتان تربت قبور ما معاشر ائمه و تربت قبر جدّم
رسول خدا و مادرم زهراء یکتربتست زمانیکه طوفان نوح
واقع شد تربت قبور ما معاشر ائمّه متفرق گردید قطعهٔ در مدینهٔ
منوّره وقطعهٔ در وادی غری وقطعهٔ در وادی نینوا وقطعه
در مقبرهٔ قریش وقطعهٔ در سر من رای وقطعهٔ در طوس مستقرّ
گردید کسی که زیارت کند هر یکی از ما معاشر ائمّه را گویا که تمام
قبور ما ائمّه را زیارت کرده پس رسول خدا صلی الله علیه واله
فرمود روز قیامت دستاورا میگیرم از هول قیامت و آتش
جهنم نجاتش میدهم مؤلّف دلسوخته میگوید اشخاصیکه ملتجی
بحرم شریف ثامن الائمة علیّ بن موسی الرّضاء شده اند چرا
از عذاب و صدمه توپ مسلسل روسیان جنود شیطان در امن
نشدند وای بر حال کسانیکه باعث هتک حرم شریف و باعث
قتل نفوس محترمه متحصنین گردیدند مانند حکم شریح بهتک حرم
علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام حکم نمودند بدتر از شریح
قاضی و بعذاب الیم خداوند گرفتار خواهد شد
ایا ذلّة الاسلام من بعد عزّه اذا کان وال المسلمین یزید
چه خوب میگوید السیّد الجلیل الحاج میر سید علی ساداتی خوی

توبیکه

توبیکه بر بقعهٔ شاه رضا رسید اندر نجف بمرقد شیر خدا رسید هم
نظر بمفاد اخبار مذکوره طینت و تربت مطهّرهٔ ائمه علیهم السّلم
یکطینت و یکتربت احترام قبری از قبور ائمه علیهم السّلام احترام
تمام قبور ائمه اطهار و هتک یکی از قبور ائمّه هتک تمام قبور ائمّة
است چنانچه شاه نعمت الله میفرماید نما سبب مصام
معبد خرمیشود و بران جای بزم شراب می بینم
اوّل مرقد از قبور ائمّة که هتک میشود قبر علیّ بن موسی الرّضا
ارواحنا له الفداء است چنانچه ابی الائمة امیر المؤمنین
در خطبه مبارکه تصریح فرموده قال امیر المؤمنین فی خطبته
انا علم الاعلام انا جلة الاسلام انا خامس الکساء الی ان قال
انا ابو القاسم المهدیّ فی اخر الزمان قال فقام الیه مالك
الاشتر قال ومتی یقوم هذا القائم من ولدك یا امیر المؤمنین
فقال اذا زهق الزاهق وخفقت به الحقایق والحق اللاحق و
وثقلت الظهور وتقاربت الامور الی ان قال ویخربون خراسان
ویحرقون الجلیشان ویهدمون الحصون ویظهرون اللصوص
ویقطفون ویفتحون العراق ویحجون الشقاق بدم براق
فعند ذلك توقعوا خروج صاحب الزمان ثم انه جلس علی اعلا
مرقاة المنبر ثم قال اه اه ثم اه اه الخ مؤلف گوید از جمله علائم
ظهور قائم ال محمّد صلی الله علیه واله توهین مرقد مطهر و خرابی

حایط صحن مقدس وایوان عرش بنیان حرم ملایک پاسبان
امام انس وجان علی بن موسی علیهما السلام اینچنانچه
امیرالمؤمنین در خطبه شریفش تصریح فرموده که مراد از
خرابی خراسان توهین حرم شریف حضرت رضا وخرابی مسجد
گوهرشاد ومراد از ظهور لصوص غارت اساس واسباب و
جواهرات ونفایس موقوفه واشیاء نفیسه حرم ملایک
خدم وغارت خزانه محترمه علی بن موسی الرضا است
که باغواء قطاع طریق دین از بعض فرق مسلمین لشکر روسیان
غارت نمودند شاهد مدعی قول خود حضرت رضا است
که فرموده وقربطوس یالها من مصیبة الحت علی الاحشا
بالزفرات که اشاره بمصائب وارده از خرابی حایط صحن مقدس
وتوهین مرقد شریفش فرموده که هذا در مرتبه اعظم وبزرگتر
از قضیه غارت اسباب واموال سید الشهداء در روز
عاشورا که بنا ببعض روایات هفت کرور لشکر ابن سعد
اموال آنحضرت را غارت نمود ولی لشکر روسیان جنود
شیطان از قرار مکاتیب عدیده وشهادت اشخاص موثقه
چهل ودو کرور اموال واشیاء حرم محترم ثامن الائمه را مانند
مسلم بن عقبه مری وحصین بن نمیر سکونی بامر یزید بن معویه
علیهما اللعنة والهاویه اسباب حرم خاتم انبیا محمد مصطفی

غارت نموده در ظرف سه روز هفتصد نفر از مهاجرین و
انصار وده هزار از سایر اهل مدینه بقتل رسانیدند و
بیت الله الحرام بواسطه منجنیق خراب نموده وخانه خدا را خراب
نموده آتش زدند حتی شاخهای قوچ که جبرئیل بامر رب جلیل
از بهشت بجهت اسمعیل ذبیح الله فدیه آورده بود آتش زدند
وسوزانیدند چنانچه حرم ثامن الائمه بصدمه توپ مسلسل
روس هتک واسبابش غارت شده در مدت شش ساعت
زیاده از چهارصد نفر از زوار ومجاورین ثامن الائمه بقتل
رسانیده اند چنانچه از فاضل دربندی علیه الرحمه در کتاب
اسرار الشهادة از علماء عامه وخاصه مذکور است ولمّا
بلغ یزید انّ اهل المدینة نکثوا بیعته وخرجوا علیه وجّه
الیهم مسلم بن عقبة المرّی مع اثنی عشر الفا فیهم الحصین
بن نمیر السکونی وقیل الکندی لیکون علی العسکر ان عرض لمسلم
الموت فانّه کان علیلا وامر یزید لعنه الله تعالی مسلماً اذا
بلغ المدینة ان یدعوا اهلها الی طاعة یزید لعنه الله تعالی ثلثة
ایام فان اجابوه والا قاتلهم فان ظهر علیهم اباحها ثلاثا
ثم یکف عن الناس ویسیر الی مکة لقتال ابن الزبیر فسار مسلم
حتی بلغ المدینة فنزل بظاهرها بمکان یقال له حرّة واقم فخرج
اهل المدینة وعسکروا بها فدعاهم مسلم الی بیعة یزید لعنه الله

تعالی ثلثا فلم یجیبوه فقاتلهم و غلب علیهم و قتل ابن حنظله مع سبعمائه من المهاجرین و الانصار و عشرة الاف من سائر الناس ولقب مسلم لعنه الله تعالی مسرفا لاسرافه فی القتل ثم دخل المسرف المدینه فابیحت المدینة ایاما و بطلت الجماعة من المسجد النبوی ایاما فلم یمکن احدا دخول المسجد حتی دخلته الکلاب و الذئاب و بالت علی منبره ثم کلف مسرف اهل المدینة بیبعة یزید لعنه الله تعالی و لم یرض الا بان یبایعوه علی انهم خول له ان شاء باع و ان شاء اعتق فذکر له بعضهم البیعة علی کتاب الله و سنة رسوله فضرب عنقه و کانت تلک الوقعة فی اواخر ذی الحجة سنة ثلث و ستین من الهجرة ثم سار مسرف الی مکة لقتال ابن الزبیر فلما کان بالمشلل مات لعنه الله تعالی و دفن بثنیة المشلل ثم نبش و صلب هناک و کان یرمی کما یرمی قبر ابی رغال دلیل ابرهة المدفون بالمغمس فسار الحصین بن نمیر لعنه الله تعالی بالعسکر حتی بلغ مکة لاربع بقین من محرم سنة اربع و ستین من الهجرة فتحصن ابن الزبیر و حاصره الحصین و نصب المنجنیق فضیب حجارة الکعبة فوهنت و اخذ رجل قبسا فی راس رمح فطارت به الریح فاحرق البیت و احرق فیها قرنا الکبش الذی فدی به اسمعیل ابن ابرهیم علی نبینا و اله و علیهم السلام و کان معلقا بالکعبة و دام

الحرب بین اهل مکة و اهل الشام الی ان فرج الله تعالی عن ابن الزبیر و اصحابه بوصول نعی یزید لعنه الله تعالی فاد بر الحصین لعنه الله و من معه الی الشام لخمس خلون من ربیع الاخر و کان موت یزید لعنه الله تعالی منتصف ربیع الاول من هذه السنه

السلام علی مفخر الابرار

و نائی المزار و شرط دخول الجنة و النار السلام علی من لم یقطع الله عنهم صلوته فی اناء الساعات و بهم سکنت السواکن و تحرکت المتحرکات السلام علی من جعل الله اماما منهم ممیزة بین الفریقین کما تعبد بولایتهم اهل الخافقین السلام علی من احیی الله به دارس حکم النبیین و تعبدهم بولایته لتمام کلمة الله رب العالمین

یا قبر طوس سقاک الله رحمته
ماذا ضمنت من الخیرات یا طوس

طابت بقاعک فی الدنیا و طاب بها ... شخص ثوی بسنا باد مرموس

شخص عزیز علی الاسلام مصرعه ... فی رحمة الله مغمور و مغموس

یا قبره انت قبر قد تضمنه ... حلم و علم و تطهیر و تقدیس

فخرا بانک مغبوط بجثته ... و بالملائکة الاطهار محروس

مؤلف کتاب الفوادح فی مسطرات لوامع الانوار رحمه مضا سبط محمد المختار افلحت خدام الشریعة ابی الحسن النجفی المزبدی رزقه الله زیارة سیده و مولاه ثامن الائمة علیه السلام و قد فرغ من تحریره افقر الطلاب زین العابدین الحائری فی غره شعبان المعظم من سنة ۱۳۱۳ من الهجرة

قال امیر المؤمنین علیه السلام

فی الخطبة الغراوبل لاهل الارض اذا دعی علی منابرهم

باسم الملتجی والمستکفی ولم یعرف الملتجی فی القابهم ولکن لما بینا

صفتهم وجدنا الملقب بالمتقی الله الملتجا الی بنی حمدان ثم یذکر الرجل من بعد

الذی قال فی اول اسمه سین ومیم و یعقب برجل فی اسمه العرقا ثم یذکر

صفته وصفة ملکه وقوله ع وان منهم الغلام الاصفر الساقین اسمه احمد و

وقوله ع ینادی منادی الجوحی علی القتلی و دفن الرجال و غلبة الهند علی السند

در مطبعه جناب اشرف الحاج آقا حاجی عبدالرحیم آقا تبریزی طبع شد

وغلبة القفص علی السعیر و غلبة القبط علی اطراف سفر و غلبة اندلس علی اطراف

افریقیة وغلبة الحبشة علی الیمن و غلبة الترک علی خراسان و غلبة الروم علی

الشام و غلبة اهل ارمنیة علی ارمنیه وصرخ الصارخ بالعراق هتک الحجاب

وافتضت العذرا وظهر علم اللعین الدجال ثم ذکر خروج القائم ع مؤلف

میگوید مراد از غلبه ترک غلبه لشکر روس بر خراسان است

ومراد از ارمنیه بلاد اردبیل است که اهالی طرفین

بتاریخ شهر جمادی الاولی ... بر خود اردبیل غلبه خواهند نمود

در مجمع النور مفصلا

ذکر شد

صورت احکام حجج اسلام ... به بیلاقات اهالی دولت آباد مرند نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة حسب شهادت

بینه عادله واحکام و مراسلات متواتره از اهالی وعلماء

مرند واجله علماء تبریز مثل جناب مستطاب علم الاعلام

وملاذ الاسلام آقای حاجی محسن مجتهد تبریزی وغیرهم ادام

الله بقاءهم در فقرهٔ غارت اموال اهالی دولت آباد مرند در خصوص

ییلاق معین محدود بحد شرقا قریه دمکان جنوبا ملک اشبه دره

غربا مرتع کوهناب شمالا ییلاق سارو تپه که ملک طلق و

مال خاص و خالص رعایا و اهالی قریه مسطوره است بهیچ

ربط بارباب سابق و ورثه مرحوم مستشار السلطنه وارباب

حالیه مجید الملک ندارد آنچه با خبر ثابت و معلوم شده انتظام

ساعد الملک در غیاب موکب همایونی بی اطلاع از حضرت ولیعهد

کیوان مهد بدون وجه شرعی الواط و اوباش را جمع نمود بر اهالی

آن قریه در خانه و ملک خودشان احاطه نموده و معادل هشت

هزار تومان خسارت و دیه جراحات ثابته و قتل یکنفر با سقط

سه نفر بچه بر آنها وارد آورده است چنانچه جمع غفیر از علمای

اعلام مشاهد مشرفه ادام الله ظلالهم بمراتب مسطوره حکم قطعی

فرموده اند فلهذا بامر حضرت شاهنشاه اسلامیان پناه

خلد الله سلطانه بر امنای دولت علیه اعزهم الله تعالی است رد

اموال منهوبه ورد دیه ثابته بر صاحبانش و رضاجوئی از منهوبین

واولیاء

واولياءِ مفتولين مثل الفرايض لازم وواجب است سنه ١٣٣٢

بسم الله الرحمن الرحيم لقد حكمت بما سطر ورقم في هذه الورقة كما حكمت به في الورقة الاخرى من الاحقر محمد الشرابياني

بسم الله الرحمن الرحيم

ولقد حكمت والزمت وقضيت بما رقم وسطر في هذه الورقة من ان اليلاق المحدود بالحدود الاربعة المعينة ملك طلق مختص لاهالى دولت اباد المرند والخسارات المزبورة من القتل والمبلغ وديات الاطفال الواردة من ساعد الملك المرقومة في المتن كالشمس في وسط النهار ثابت في ذمة المغري اليه كما حكم بالامور المسطورة حجة الاسلام الفاضل الشرابياني وقاطبة علماء المرند واعلام المشاهد المشرفة ادام الله ظلالهم من الاحقر محمد على الفروى الرشتى حرره الخادم الشرع محمد على الرشتى

بسم الله تعالى حكم صادر از حضرت مستطاب حجة الاسلام ناشر الاحكام اقاى اقا ميرزا محمد على جيلانى النجفى ادام الله بامر افاداته لازم العمل ومتحتم الاتباع است حرره الاحقر يحيى الخوئى

انتخاص مفصلة الذيل از اهالى دولت اباد و اولياء مقتولين در محضر داعى كتبا وشفاها اقرار نمودند براينكه جناب مستطاب علم الاعلام ومرجع الاحكام ثقة الاسلام اقاى حاج شيخ ابو الحسن مرندى سلمه الله را وكيل مطلق بلا عزل نمودند كه استرداد

بسم الله تعالى

خصوص نهب دولت اباد مرند كه فرهاد كا[؟] ساعد الملك در نبودى اعلى حضرت شهرياری خلد الله ملكه وقبل اطلاع اولياء دولت عليه قاهره اعزهم الله بدون وجه شرعى بواهالى انفريه بغتة الخاطفة مرده از ييلاق واملاك خود شان كنار و زنهارا لخت برهنه كرده و معادل سه هزار تومان خسارت مالى وپنجهزار تومان ديه مجروحين وارد آورده اند فلهذا بر اولياء و رجال دولت قاهره كه قدرت دارند براخذ و استرداد اموال منهوبه و ديه مزبوره از آن شخص شريك شمر و سنان اخذ له الله تعالى وانتقام از آن ظالم مثل الفرايض فرض است چنانچه در ورقه ممهوره بامهاى علماء اعلام ادام الله ظلالهم حكم باسترداد انها نموده ام كتبت هذه الورقة ليحيى من حيى عن بينة وليهلك من هلك عن بينة بسم الله الرحمن الرحيم

انچه جناب مستطاب اقاى شيخ دامت بركاته مرقوم فرموده مطاع ولازم الاتباع است حرره الاحقر الجانى محمد كاظم الخراسانى

بسم الله تعالى

انچه حضرت مستطاب حجة الاسلام اية الله فى الانام اقاى اقا شيخ عبد الله مازندرانى دام الله ظله العالى مرقوم فرموده اند لازم الاتباع ومتحتم العمل است بايد معمول به شود حرره الاحقر العاصى يحيى الخوئى

بسم الله الرحمن الرحيم

عموم ملة جعفری خصوصًا آقایان عظام وعلمای فخام وسادات ذوی العز والاحترام ازاهالی ان صفحات اعزهم الله تعالی عرض میشود انشاء الله در ظل عنایت حضرت حجة ابن الحسن عجل الله فرجه موفق ومسدد میباشند بعد از ابلاغ تحية بحمد الله در اماکن متبرکه علی ساکنیها الاف تحية بوظیفه دعاگوئی مشغول که در این ایام حضرت مستطاب ملاذ الانام مرجع الاحکام ملجا الخاص والعام آیة الله علی الانام اخ الاعز الشیخ الاجل الحاج الشیخ ابو الحسن المجتهد المرندی صاحب الکتابین نور الانوار ومجمع النورین ایدالله به الدین واهله بموجب استخارهٔ ذات الرقاع تشریف فرمای ان صفحات شده لازم بود باین وجیزه مختصر ادای حق آقای معظم له دام ظله نموده باشیم الحق جناب ایشان مصداق قول الله جلت قدرته فلولا نفر مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ومدلول التوقيع الشریف اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم فانا حجة الله علیکم ومفهوم المقبولة والمرفوعة عن الصادق الراد علیه راد علی الله وهو علی حد الشرک بالله کما نص به حجة الاسلام الفاضل الشربیانی نور الله مرقده وحجج الاسلام ملا محمد جعفر هل الموجودون فی قبة الاسلام مشهد المرتضوی دامت برکاتهم فهو مجاز منی فی جمیع الامور والاحکام الشرعیة کما اجزنا عن مشایخنا العظام الی ان ینتهی سلسلة اجازتنا الی الحجة ابن الحسن عجل الله فرجه فادا قوله قولی ویده یدی فی التصرف فی الاحکام الشرعیة

واخذ الوجوه وسهم الامام علیه وعلی آبائه افضل الصلوة والسلام والمظالم والصدقات وتفریقها علی اهلها فانه دام ظله مجتهد مطلق واهل لذلک والله ولی التوفیق ومعینه ومسدده وانا ارجو من جنابه دام ظله ان لاینسانی من دعائه کما لاانساه انشاء الله فی حرم ابی الائمة امیر المؤمنین علیه السلام الاحقر محمد علی الرشتی النجفی ومحمد علی الخوانساری

محمد حسین الحائری المازندرانی

هفت ورق باخر قوانح ما قبل خاتمه را
ملاحظه فرمایند

اما قوله کل شی حلال حتی تعلم انه حرام بعینه فلا یدل علی ما ذکرت لان قوله بعینه تاکید للضمیر جئ به للاهتمام فی اعتبار العلم کما یقال رایت زیدا بعینه لدفع توهم وقوع الاشتباه فی الرؤیة والا فکل شی علم حرمته فقد علم حرمة نفسه فاذا علم بنجاسة اناء زید وطهارة اناء عمرو فاشتبه الاناءان فاناء زید شی علم حرمته بعینه نعم یتصف هذا المعلوم المعین بکونه لا بعینه اذا اطلق علیه عنوان احدهما فیقال احدهما لا بعینه فی مقابل احدهما المعین عند القائل واما قوله فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه فله ظهور فیما ذکر حیث ان قوله بعینه قید للمعرفة فمؤداه اعتبار معرفة الحرام بشخصه ولا یتحقق ذلک الا اذا امکنت الاشارة الحسیة الیه اما اناء زید المشتبه باناء عمرو فی المثال وان کان معلوما بهذا العنوان الا انه مجهول باعتبار الامور الممیزة له فی الخارج عن اناء عمرو فلیس معروفا بشخصه الا ان ابقاء الصحیحة علی هذا الظهور یوجب المنافاة لما دل علی حرمة ذلک العنوان المشتبه مثل قوله اجتنب عن الخمر لان الاذن فی کلا المشتبهین ینافی المنع عن عنوان مردد بینهما ویوجب الحکم بعدم حرمة الخمر المعلوم اجمالا فی متن الواقع وهو مما یشهد الاتفاق والنص علی خلافه حتی نفس هذه الاخبار حیث ان مؤداها ثبوت الحرمة الواقعیة للامر المشتبه فان قلت مخالفة الحکم الظاهری للحکم الواقعی لا یوجب ارتفاع الواقع کما فی الشبهة المجردة عن العلم الاجمالی مثلا قول الشارع اجتنب عن الخمر شامل للخمر الواقعی الذی لم یعلم به المکلف لو اجمالا وحلیته فی الظاهر لا یوجب خروجه عن العموم المذکور حتی لا یکون حراما واقعیا فلا ضیر فی التزام ذلک فی الخمر الواقعی المعلوم اجمالا قلت الحکم الظاهری لا یقدح مخالفته للحکم الواقعی فی نظر الحاکم مع جهل المحکوم بالمخالفة لرجوع ذلک الی معذوریة المحکوم الجاهل کما فی اصالة البرائة والی بدلیة الحکم الظاهری عن الواقع او کونه طریقا مجعولا الیه علی الوجهین فی الطرق الظاهریة المجعولة واما مع علم المحکوم بالمخالفة فیقبح من الجاعل جعل کلا الحکمین لان العلم بالتحریم یقتضی وجوب الامتثال بالاجتناب عن ذلک المحرم فاذن الشارع فی فعله ینافی حکم العقل بوجوب الاطاعة فان قلت منافاة اذن الشارع فی فعل المحرم مع علم المکلف بتحریمه انما ینافی حکم العقل من حیث انه اذن فی المعصیة والمخالفة وهو انما یقبح مع علم المکلف بتحقق المعصیة حین ارتکابها والاذن فی ارتکاب المشتبهین لیس کذلک اذا کان علی التدریج بل هو اذن فی المخالفة مع عدم علم المکلف بها الا بعدها ولیس فی العقل ما یقبح ذلک والا لقبح الاذن فی ارتکاب جمیع المشتبهات بالشبهة الغیر المحصورة او فی ارتکاب مقدار یعلم عادة بکون الحرام فیه او فی ارتکاب الشبهة المجردة التی یعلم المولی اطلاع العبد بعد الفعل علی کونه معصیة وفی الحکم بالتخییر الاستمراری بین الخبرین او فتوی المجتهدین قلت اذن الشارع فی احد المشتبهین ینافی ایضا حکم العقل بوجوب امتثال التکلیف المعلوم المتعلق بالمصداق المشتبه لایجاب العقل حینئذ الاجتناب عن کلا المشتبهین نعم لو اذن الشارع فی ارتکاب احدهما مع جعل الاخر بدلا عن الواقع فی الاجتزاء بالاجتناب عنه جاز فاذن الشارع فی احدهما لا یحسن الا بعد الامر بالاجتناب عن الاخر بدلا ظاهریا عن الحرام الواقعی فیکون المحرم الظاهری هو احدهما علی التخییر وکذا المحلل

الظاهر

روایت شد کتاب هشت باب سعدی در سال ۱۳۸۲

۴۴۶

در سخن بنگ بد اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نیاید که گفت دشمن آنچه

که بیکی نبیند واخوة العداوة لایمر بصالح الا ویلمزه بکذاب اشر هنر

بچشم عداوت بزرگتر عیبست گلست سعدی و در چشم دشمنان خارست

نور گیتی فروز چشمه هور زشت باشد بچشم موشک کور حکایت بازرگانی را

هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید که این سخن با کسی در میان نهی

گفت ای پدر فرمان تراست ولیکن مرا برین فایده مطلع گردان که در نهان

داشتن چه مصلحت دیده گفت تا مصیبت دو نشود یکی نقصان مایه دیگر شماتت همسایه

مگو انده خویش با دشمنان که لاحول گویند شادی کنان حکایت جوانی

خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبع لطیف چندانکه در محافل

دانشمندان نشستی زبان سخن گفتن ببستی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز آنچه دانی

چرا نگویی گفت بترسم که بپرسندم از آنچه ندانم و شرمساری برم آن نشنیدی که صوفیی

همیدون سرکشی و آزرم جوئی وگر از هر دو جانب جاهلانند اگر زنجیر باشد

بگسلانند یکی را زشت خوئی داد دشنام تحمل کرد و گفت ای نکوفرجام بتر زانم

که خواهی گفتن آنی که دانم عیب من چون من ندانی حکایت در عقد بیع سرائی

متردد بودم جهودی گفت بخر من از کدخدایان قدیم این محلتم عیبی ندارد گفتم

بجز آنکه تو همسایه آنی خانه را که چون تو همسایه است ده درم سیم کم عیار ارزد

لیکن امیدوار باید بود که پس از مرگ تو هزار ارزد حکایت یکی از شعرا

پیش امیر دزدان رفت و ثنا گفت فرمود تا جامه از وی برکشیدند و از ده

بدر کردند مسکین برهنه بسرما همی رفت سگان در قفای او افتادند خواست تا سنگی

بردارد زمین یخ گرفته بود عاجز شد گفت چه حرامزاده مردمانند که سگ را گشاده

اند و سنگ را بسته امیر از غرفه بشنید و بخندید و گفت ای حکیم از من چیزی بخواه

گفت جامهٔ خود خواهم اگر از روی کرم انعام فرمائی امیدوار بود مردمان

لصحبت بعید اصطخر فارس مردمان قریه بعلت جای که داشت بقتلش

میکشیدند و اوش مصلحت نمیدیدند تا یکی از خطبای آن اقلیم که با وی عداوت

نهانی داشت بپرسش

آمده بود پیشش گفت ترا بخوابی دیده ام خیر باد گفت چنان دیدمی که ترا آواز

خوش بودی و مردمان از نفست در راحت بودندی خطیب اندرین لختی بیندیشید

فرو رفت و گفت چه مبارک خوابست که دیدی مرا از نقص خود واقف کردی

دین نفس حریص را شکر میباید   آن شنیدی که شاهدی بنهفت   با دل آزرده
داده‌ای بگفت   ما ترا قدر خویش باشد   پیش چشمت چه قدر من باشد   پادشاه
زاده که منظور نظر او بود خبر دادند که جوانی بر سر این میدان هر روز مداومت
مینماید خوش طبع و شیرین زبان سخنهای لطیف و نکتهای غریب از وی مسموع هم
چنین معلوم می‌گردد که شوری در سر و سوزی در دل دارد و شیدا صفت مینماید
پسر دانست که دل آویخته اوست و این گرد بلا انگیخته او مرکب بجانب او راند
جوان چون دید که شاهزاده نزد او عزم آمدن دارد بگریست و گفت   آنکس
که مرا بکشت باز آمد پیش   مانا که دلش بسوخت بر کشته خویش   چندانکه
ملاطفت کرد و پرسیدش که از کجائی و چه نام داری و چه صنعت دانی در قعر
بحر مودت چنان غریق بود که مجال دم زدن نداشت   اگر خود هفت سبع
ز بر بدانی   چو آشفتی الف با تا ندانی   گفت چرا با من سخن نگوئی که هم

والدین ابوبکر بن سعد بن زنگی ظل الله تعالی فی ارضه بعین عنایت نظر کرده
است و تحسین بلیغ فرموده لاجرم کافه انام از خواص و عوام بمحبت او
گرائیده اند که الناس علی دین ملوکهم   زانگه که ترا بر من مسکین نظر
است   آثارم از آفتاب مشهورتر است   گر خود همه عیبها بدین بنده درست
هر عیب که سلطان بپسندد هنر است   گلی خوشبوی در حمام روزی
رسید از دست محبوبی بدستم   بدو گفتم که مشکی یا عبیری   که از بوی دلاویز
تو مستم   بگفتا من گلی ناچیز بودم   ولیکن مدتی با گل نشستم   کمال همنشین
در من اثر کرد   وگرنه من همان خاکم که هستم   اللهم متع المسلمین بطول بقائه
وضاعف ثواب جمیل حسناته وارفع درجات اودائه وولاته   اللهم
امن بلده واحفظ ولده   شعر   لقد سعد الدنیا به دام سعده
وایده المولی بالویة النصر   کذلک تنشا لینة هو عرقها   وحسن نبات

سبب تألیف کتاب یکشب تأمل ایام گذشته میکردم و بر عمر تلف
شده تأسف میخوردم و سنگ سراچهٔ دل را بالماس آب دیده میسفتم و این
ابیات را مناسب حال خود میگفتم هر دم از عمر میرود نفسی چون نگه
میکنم نمانده بسی ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی خجل
آنکس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت خواب نوشین
بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و
منزل بدیگری پرداخت وان دگر پخت همچنان هوسی وین عمارت بسر نبرد کسی
یار ناپایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غدار مایهٔ عیش آدمی شکمست
تا بتدریج میرود چه غمست ور گشاید چنانکه نتوان بست گو بشوی از حیات دنیا دست
ور ببندد چنانکه نگشاید گو دل از عمر برکنی شاید چار طبع مخالف سرکش
چند روزی شوند باهم خوش گر یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم و دفتر از گفتهای پریشان بشویم و من بعد
پریشان نگویم زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش
اندر حکم تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس و در حجره جلیس من بود برسم قدیم
از در در آمد چندانکه نشاط و ملاعبت کرد و بساط مداعبت گسترد جوابش نگفتم
و سر از زانوی تعبد برنگرفتم رنجیده نگه کرد و گفت کنونت که امکان گفتار هست
بگوای برادر بلطف و خوشی که فردا چو پیک اجل در رسد بحکم ضرورت زبان
درکشی یکی از متعلقان منش برحسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم
کرده است و نیت جزم که بقیت عمر در دنیا معتکف نشیند و خاموشی
گزیند تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و مجانبت پیش گفتا بعزت عظیم
و صحبت قدیم که دم برنیارم و قدم برندارم مگر آنگه که سخن گفته شود بر عادت
مألوف و طریق معروف که آزردن دوستان جهلست و کفارت

وردی از میوه او گردانیدن مروت ندانستم که یار موافق بود در صحبت
صادق چو خنگ آوری با کسی برستیز که از وی گریزت بود یا گریز
بحکم ضرورت سخن گفتیم و تفرج کنان بیرون رفتیم در فصل ربیع که
صولت برد آرمیده بود و اوان دولت ورد رسیده پیراهن برگ
بر درختان چون جامه عید نیکبختان اول اردیبهشت ماه جلالی
بلبل گوینده بر منابر قضبان بر گل سرخ از نم اوفتاده لآلی همچو عرق
بر عذار شاهد غضبان شب را به بوستان یکی از دوستان
اتفاق مبیت افتاد موضعی خوش و خرم و درختان دلکش درهم گفتی که
خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش آویخته روضة ماء
نهرها سلسال دوحة سجع طیرها موزون آن پر از لالهای رنگا
رنگ وین پر از میوهای گوناگون باد در سایه درختانش گسترده

دوحة تجری من تحتها الانهار که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد
و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند بچه کار آیدت ز گل
طبقی از گلستان من ببر ورقی گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان
همیشه خوش باشد حالی که من این سخن بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم
که الکریم اذا وعد وفی فصلی در آن چند روز اتفاق در بیاض افتاد در حسن
معاشرت و آداب محاورت در لباسی که متکلمان را بکار آید و مترسلان را
بلاغت افزاید فی الجمله هنوز از گل بوستان بقیتی موجود بود که کتاب گلستان
بعون الملک المنان تمام شد و تمام آنگه شود که در حقیقت پسندیده آید در
بارگاه شاه جهان پناه سایه کردگار پرتو لطف پروردگار ذخر الزمان کهف الامان
المؤید من السماء المنصور علی الاعداء عضد الدولة القاهرة سراج الملة الباهرة
جمال الانام مفخر الاسلام سعد بن اتابک الاعظم شاهنشاه معظم مالک

بنام سعد ابی ذکر امیر کبیر فخر الدین ابو بکر ابو نصر   بکر سعد بن زنگیست

دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر بر نیارد و دیدهٔ یأس از پشت پای خجالت

بر ندارد و در زمرهٔ صاحبدلان متجلی نشود مگر آنگه که متحلی گردد بزیور قبول

امیر کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور ظهیر سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکت کهف

الفقراء ملاذ الغرباء مربی الفضلاء محب الاتقیاء افتخار آل فارس یمین الملک

ملک الخواص فخر الدوله و الدین غیاث الاسلام و المسلمین عمدة الملوک و السلا

طین ابو بکر بن ابی نصر اطال الله عمره و اجل قدره و شرح صدره و ضاعف اجره

که ممدوح اکابر آفاقست و مجموع مکارم اخلاق هر که در سایهٔ عنایت اوست

گناهش طاعتست و دشمنش دوست بهر یکی از سایر بندگان و حواشی

خدمتی معین است که اگر در اداء آن خدمت تهاون و تکاسل روا دارند هر آینه

در معرض خطاب آیند و محل عتاب افتند مگر برین طایفهٔ درویشان که شکر نعمت

عذر تقصیر خدمت و موجب اختیار عزلت تقصیر و تقاعدی که در مواظبت

خدمت بارگاه خداوندی میرود بنا بر آنست که طایفهٔ حکمای هند در فضیلت

بو ذرجمهر سخن میگفتند آخر جز این عیبش ندانستند که در سخن گفتن بطی است یعنی

درنگ بسیار میکند و مستمع بسی منتظر باید بود تا وی تقریر سخن کند بوذرجمهر

وگفت اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی که چرا گفتم   سخندان پرورده

پیر کهن   بیندیشد آنگه بگوید سخن   مزن بی تأمل بگفتار دم   نکو گو اگر دیر گوئی

چه غم   بیندیش و آنگه بر آور نفس   وزان پیش بس کن که گویند بس   بنطق

آدمی بهترست از دواب   دواب از تو به گر نگوئی صواب   صراف سخن

باش و سخن بیش مگو   چیزی که نپرسند تو از پیش مگو   فکیف در نظر

اعیان حضرت خداوندی که مجمع اهل دلست و مرکز علمای متبحر اگر در

سیاقت سخن دلیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت مزجاة بحضرت عزیز آورده

قدم الخروج قبل الولوج مصراع مردیست بیار ناکهی اکنون کن
گرچه شاطر بود خروس بجنگ چه زند پیش باز رویین چنگ گربه شیرست
در گرفتن موش لیک موشست در مصاف پلنگ اما باعتماد وسعت
اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زیردستان بپوشند و در افشای
جرایم کهتران نکوشند کلمهٔ چند بطریق اختصار از نوادر و آثار و اشعار
حکایات و سیر ملوک در این کتاب درج کردیم و برخی از عمر گرانمایه
بر او خرج موجب تصنیف گلستان این بود و بالله التوفیق بماند سالها
این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی غرض نقشیست کز ما
باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقایی مگر صاحبدلی روزی برحمت کند
در حق درویشان دعایی امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب ایجاز
سخن را مصلحت دید تا برین روضهٔ غنا و حدیقهٔ علیا چون بهشت هشت باب

سری طیف من یجلو بطلعته الدجی برقی علی اللیل هادیا امانی الذی
اهواه فی غلس الدجی فقلت له اهلا وسهلا ومرحبا سکفت ادا انجم
که این دولت از کجا روی نمود نشست و عتاب آغاز کرد که چرا در حال که مرا دیدی
چراغ را نکشتی گفتم گمان بردم که آفتاب بر آمد گرانی پیش شمع آید خیزش
اندر میان جمع بکش ور شکر خنده ایست شیرین لب آستینش بگیر و شمع بکش
حکایت در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی با شاهدی سری و سری
داشتم بحکم آنکه حلقی داشت طیب الادا و خلقی کالبدر اذا بدا آنکه نبات
عارضش آب حیات میخورد در شکرش نگه کند هر که نبات میخورد اتفاقاً
بخلاف طبع از وی حرکتی دیدم که نپسندیدم دامن ازو در کشیدم و مهره
برچیدم و گفتم برو هرچه میبایدت پیش گیر سر ما نداری سر خویش گیر
شنیدمش که همیرفت و میگفت شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق

که در کنارش گرفتم و گفتم آن روز که خط شاهدت بود صاحب نظر از نظر براندی
امروز بیامدی به صلحش کش فتحه و ضمه برنشاندی تازه بهار ورقت زرد شد
دیگ منه کآتش ما سرد شد چند خرامی و تکبر کنی دولت پارینه تصور کنی
پیش کسی رو که طلبکار توست ناز بر آن کن که خریدار توست سبزه در باغ
گفته‌اند خوش است داند آنکس که این سخن گوید یعنی از روی دلبران خط
سبز دل عشاق بیشتر جوید بوستان تو گندنازاریست بس که برمیکنی و
میروید دی پای در رکاب چو آهو امسال بیامدی چو یوزی سعدی خط سبز
دوست دارد نه هر الفی جوالدوزی گر صبر کنی ور نکنی موی بناگوش
این دولت ایام نکویی بسر آید گر دست بجان داشتمی همچو تو بر ریش
نگذاشتمی تا بقیامت که برآید سؤال کردم و گفتم جمال روی ترا چه شد که مورچه
بر گرد ماه جوشیده است جواب داد ندانم چه بود رویم را مگر بماتم حسنم سیاه پوشیده است

و نیسان حقه و نفس طالب و شهوت غالب چنانکه عرب گوید التمر یانع
و الناطور غیر مانع تمکین پس باشد که بقوت پرهیزکاری از سلامت بگیرد
اگر از خوبرویان بماند از بدگویان نماند و ان یسلم الانسان من سوء نفسه فمن
سوء ظن المدعی لیس یسلم شاید پس کار خویشتن بنشستن لیکن نتوان زبان
مردم بستن حکایت سلطان محمود خوارزمشاه با ختا برای مصلحتی
صلح اختیار کرد بجامع کاشغر درآمدم پسری دیدم در خوبی بغایت اعتدال
و نهایت جمال چنانکه در وصف او گفته‌اند معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت من آدمی بچنین قد و شکل و خوی و روش
ندیده‌ام مگر این شیوه از پری آموخت مقدمهٔ نحو زمخشری در دست داشت
و همی خواند ضرب زید عمرو و کان المتعدی عمرو گفتم ای پسر خوارزم و ختا صلح
کردند و زید و عمرو را همچنان خصومت باقیست بخندید و مولدم پرسید گفتم خاک

بامدادان که عزم سفر مصمم شد مگر کسی از کاروانیان گفته بودش که فلان
سعدیست دیدم که دوان آمد و ملاطفت کرد و بر وداع تاسف خورد که چندین
چرا نگفتی که منم تا شکر قدوم بزرگان را بخدمت میان بستمی گفتم با وجودت
آواز نیاید که منم گفتا چه شود که درین بقعه چندی برآسائی تا از خدمت مستفید
گفتم نتوانم بحکم این حکایت بزرگی دیدم اندر کوهساری قناعت کرده از دنیا
چرا گفتم بشهر اندر نیائی که باری بندی از دل برگشائی بگفت آنجا پریرویان نغزند
چه گل بسیار شد پیلان بلغزند این بگفتم و بوسه چند بر سر و روی یکدیگر دادیم
و وداع کرده روان شدیم بوسه دادن بروی یار چه سود هم در آن لحظه کردنش بدرود
سیب گوئی وداع یاران کرد روی ازین نیمه سرخ و زان سو زرد ان لم امت
یوم الوداع تاسفا لاتحسبونی فی المودة منصفا باب ششم در ضعف و پیری
حکایت پیرمردی را حکایت کنند که دختری خواسته بود و حجره بگل آراسته

پرورشت اگر بشمار آمدی بدست جوانی معجب و خیره رای سر تیز
سبک پای که هر دم هوائی پزد و هر لحظه رائی زند و هر شب جائی
خسبد و هر روز یاری گیرد وفاداری مدار از بلبلان چشم که هر دم بر
گلی دیگر سرایند جوانان خوش رفتارند و دلبند ولیکن در وفا با کس
نپایند اما طایفه پیران بعقل و ادب زندگانی کنند نه بمقتضای جهل
و جوانی ز خود بهتری جوی و فرصت شمار که با چون خودی گم کنی روزگار
گفت چندین سخن برین نمط گفتم که گمان بردم که دلش در قید من آمد و
صید من گشت ناگاه نفسی سرد از دل پر درد برآورد و گفت چندین سخن که
گفتی در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی از قابله خود شنیدم
زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری لما رأت بین یدی بعلها شیئا
کارخی شفة الصائم تقول هذا معه میت وانما الرقیة للنائم

با تو مرا سوختن اندر عذاب   به که شدن با دگری در بهشت

بوی پیاز از دهن خوبروی   خوشتر آید که گل از دست زشت

باب هفتم در تأثیر تربیت

حکایت یکی را از وزرا پسری کودن بود پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی می‌کن مگر عاقل شود مدتی تعلیم کردش مؤثر نبود پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی‌شود و مرا دیوانه کرده

چون بود اصل گوهری قابل   تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل نکو نداند کرد   آهنی را که بدگهر باشد

سگ به دریای هفتگانه مشوی   که چو تر شد پلیدتر باشد

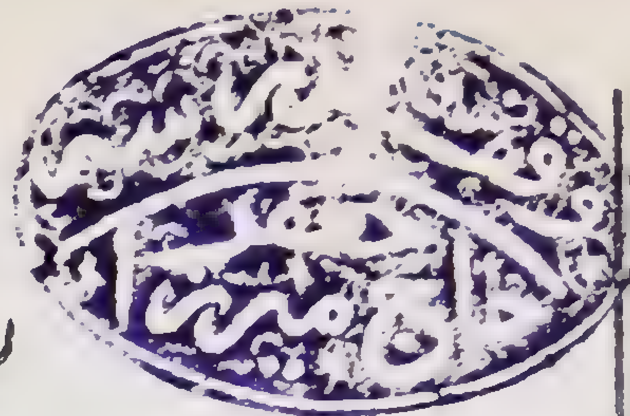
خر عیسی گرش به مکه برند   چون بیاید هنوز خر باشد

وعظ حکیمی پسران را پند همی‌داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و جاه از دروازه بدر رود و سیم و زر در سفر محل خطر است هم دزد بیکبار ببرد یا خواجه بتفاریق بخورد اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر

المسئلة ٤

والتزام وبين الاباحة نظير المقامين الاولين ودوران الامر بين الاستحباب والكراهة نظير المقام الثالث ولا اشكال في اصل هذا الحكم الا ان اجراء ادلة البراءة في صورة الشك في الطلب الغير الالزامي فعلا او تركا قد يستشكل فيه لان ظاهر تلك الادلة نفي المؤاخذة والعقاب والمفروض انتفائهما في غير الواجب والحرام فتدبر الموضع الثاني في الشك في المكلف به مع العلم بنوع التكليف بان يعلم الحرمة او الوجوب ويشتبه الحرام او الواجب ومطالبه ايضا ثلاثة المطلب الاول دوران الامر بين الحرام وغير الواجب وفيه مسائل اربع الاولى لو علم التحريم وشك في الحرام من جهة اشتباه الموضوع الخارجي وانما قدمنا الشبهة الموضوعية هنا لاشتهار عنوانها في كلام العلماء بخلاف عنوان الشبهة الحكمية ثم الحرام المشتبه بغيره اما مشتبه في امور محصورة كما لو دار بين امرين او امور محصورة ويسمى بالشبهة المحصورة واما مشتبه في امور غير محصورة اما الاول فالكلام فيه يقع في مقامين احدهما جواز ارتكاب كلا الامرين او الامور وطرح العلم الاجمالي وعدمه وبعبارة اخرى حرمة المخالفة القطعية للتكليف المعلوم وعدمها الثاني وجوب اجتناب الكل وعدمه وبعبارة اخرى وجوب الموافقة القطعية للتكليف المعلوم وعدمه اما المقام الاول فالحق فيه عدم الجواز وحرمة المخالفة القطعية وحكي عن ظاهر بعض جوازها لنا على ذلك وجود المقتضي للحرمة وعدم المانع عنها اما ثبوت المقتضي فلعموم دليل تحريم ذلك العنوان المشتبه فان قول الشارع اجتنب عن الخمر يشمل الخمر الموجود المعلوم المشتبه بين الانائين او ازيد ولا وجه لتخصيصه بالخمر المعلوم تفصيلا مع انه لو اختص الدليل بالمعلوم تفصيلا خرج الفرد المعلوم اجمالا عن كونه حراما واقعيا ولا اظن احدا يلتزم بذلك حتى من يقول بكون الالفاظ اسامي للامور المعلومة فان الظاهر ارادتهم الاعم من المعلوم اجمالا واما عدم المانع فلان العقل لا يمنع من التكليف عموما او خصوصا بالاجتناب عن عنوان الحرام المشتبه في امرين او امور والعقاب على مخالفة هذا التكليف واما الشرع فلم يرد فيه ما يصلح للمنع عدا ما ورد من قولهم ع كل شيء حلال حتى تعرف انه حرام بعينه وكل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام منه بعينه وغير ذلك بناء على ان هذه الاخبار كما دل على حلية المشتبه مع عدم العلم الاجمالي وان كان محرما في علم الله سبحانه كذلك دلت على حلية المشتبه مع العلم الاجمالي ويؤيده اطلاق الامثلة المذكورة في بعض هذه الروايات مثل الثوب المحتمل للسرقة والمملوك المحتمل للحرية والمرأة المحتملة للرضيعة فان اطلاقها يشمل الاشتباه مع العلم الاجمالي بل الغالب ثبوت العلم الاجمالي لكن مع كون الشبهة غير محصورة ولكن هذه الاخبار وامثالها لا يصلح للمنع لانها كما تدل على حلية كل واحد من المشتبهين

ا ١٣١٢
٤٩٧



بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس فزون از وهم و قیاس خالق بی‌همتایی را سزاست که در بحار موجودات

بالاشارکت حمد و ثنا نهد و درود و تحیات غیر محدود بر پیغمبر محمود صلی الله علیه و آله و

بر جمیع وصی مطلق و آل طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باد و بعد چون طبقات ایشان را

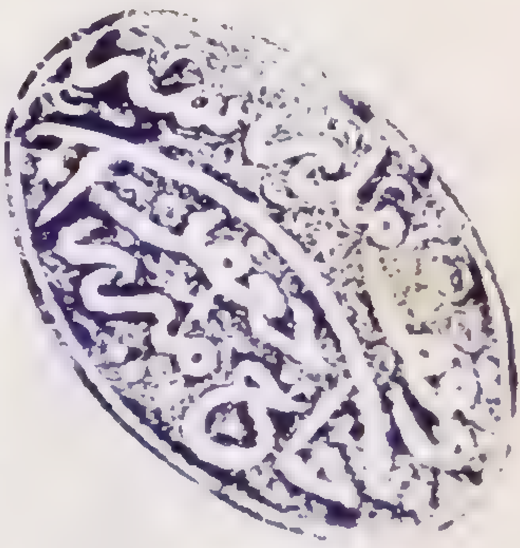
تعلیم و ترقیم قواعد ارقام و تفهیم ضوابط نامه‌نگاری و احکام و درک خطوط امتحانات

الزم است لهذا سطری از آن به اهتمام و جمع و تهیه [illegible]

منشی است به پنج باب باب اول در [illegible] فرامین و ارقام و [illegible] احکام

باز خدایا کرم یا تو کار [illegible] خدا [illegible]

خویش و [illegible] و قدرت [illegible] هیچ [illegible]



فقیر کهی زهی خجلت [illegible] سر [illegible] و از کرم [illegible] مطلع [illegible]

است و بر [illegible] پشت [illegible] خم [illegible] و زیر [illegible] زبانی [illegible]

ندیدم بی‌نیازی [illegible] شدم نه هرگز بر دلم دردی نه بر خاطر ملالی [illegible]

ادای شکر و سپاس [illegible] و سپاس [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و [illegible] حبیب [illegible] الهی [illegible]

[illegible] مقام قدرت عفو آوردم و [illegible] خشم از [illegible] غضب از [illegible]

برداشتم و این صفحه را برای [illegible] نگاشتم پس [illegible]

پیوند [illegible] آموزگاری فرزانه آفریننده که با همه [illegible] خلاف [illegible]

روشنی صبح صادق [illegible] آب و خاک و از [illegible] آتش و [illegible]

با همه [illegible] قوت [illegible] و قدرت ترتیب [illegible]

صورت

صفوت روح و نوح نهال را کهی خلعت نجابت داده دست سالت را جام از انفس محبت او در انگشت

و جام شور را از مهر اوبر دو دست فراوان بر حق خلیفه و وصی مطلق داد الله طاهرین اند صلوات الله علیهم اجمعین

و بعد زبور دعایی که در صدد صدق صفت پرورده ضمیر بحر نظیر است در ساحت انجمن انجم خدم شهریار کشورستان

جهانگیر ملک آرای فرمانروا عدل گستر ظلم شکن طراز تخت و کلاه زیور بخت و تاج پادشاه جم حشم

خسرو معظم امیر اعظم طهورا روانه داشت بر مرآت جهانی بر مرآت صفحه مکشوف ضمیر محبت تخمیر میدارم

که چون دو سه ماه گذشته از طرف قرین الشرف ان اعتاب دو طغری نامه محبت آمیز از سحاب خامه

گوهرریز شحنه و رح شاه جاه لدرت سیستان با سپهبد نظارت بخش گشت یکی از ان دو عنوانی و عقد لباب

شعیری با صفیر بقیر از خسار الله و اشواق بال افشان رسیده از انصوب بریدی داعی که از ان مسعود

شعیری پیامی از انجاد اتحاد الطاف نظر ان قدیم و نشر سعادت ضرورت مکرم از لی از کجا است

بهشتین سال آغاز ربیع است دگلشن دولت از شکفتگی بر ربیع بایستی انس است از هم

سود و سته پیوندیها کی بسته شاخسار محبت از هر جانب نسیم پیوسته مشکبوی عطر

مهر ماثر داشته ایم که روضه روح بخشی یگانگی را ضمیر منیر سپهر بنیاد کرده ایم دریای مهر بی بحر محبت

علامات مجتمع ابلاغ نامه موجب تمامه عالی عکس جان افشار که در جویبار ارادت ما نهال جمعی

براستی رسته معتمد خیر و سفیر بی نظیر است روانه حضور مهر ظهور نموده ایم نامه ضمیر را

نموده ایم که کار برآید بر در کمر از کمر ارد و مهر از دل ارایی بوستان از چمن گلهای دهر از ارایش گلستان

از مهر دلهای پر آرایش برتافت انجم دو بر نغمه محمود آل الله طاهرین ابرار و بعد مسند هستی نشان انجمن

حضور اقبال ظهور انهمین کوه هرجا شهریار کامکار ضیه توجه گستر عدل شعار کرم پرور بی دریغ

عنوان نکین و تیغ باده دیگر سپهر دستگاه اکرم معظم ساخته مکشوف ضمیر مهر ماثر

میدارم که خوش سخن نیامده اکنون نادم ان گلزار خانه مقصد میسر و فق امور

جهانبانی و ضبط ربط مهام کشورگیری و گستری ستانده اراسته جهانداری آن والا گرانمایه نواب همایون والا گذاشته

و نظام کارخانهٔ عالم امکان و رونق افزای بیوتات معموره دین و دولت ابد اقتران بوده کارهای استصواب آرای مهر تا آداب قهر

ماثر پیکر ازین جهت عظمی و شیساکی که ازین عطیهٔ کبری بر زبده همت فلک فرسا لازم و فرض دیدیم هر یک از ارکان

عقیدت کیش را از مقتضی خواص نسبت با سیادت این جناب ارجمند بر زبده شعشعه آفتاب عالم کبیر بر جمیع عالمیان طاهر و مبرهن

اصدق و ارادت کیش محرک الطاف سرکار ارفع اعلی گزین مدارج علیا سلطانی و مورد عنایت خاقانی

دایم لهذا بطریق قابلیت و استعداد عالیجاه فضایل پناه مجتهد ... فتوت نگاه ... الحکم جهه ... عالیجاه فضیلت و تقوی دستگاه اصلا ...

دارالسلطنت مجتهد اسلامی مناعت مرتبت آصف شعور مقتضی المعتمد مبرز ... تبیان حضرت ... سالها در ادارهٔ صدارت

باین دولت قوی شوکت خدمت ... طریق نیکو بجهه بهتری ... شغل منصب صدارت از خاصی که بجه طراز

نیکوکاری در پیشگاه حضور مهر ظهور جلوه گر ساخته و بجهه خدمت معتبر خود حسن صداقت و کاردانی

حقوق سالها کامیش بسط ایام سلطنت ظاهر و هویدا مقتضی اصدق و ارادت کیش محرک اعطاء الطاف

سرکار آراسته جمع سکندر اقتداری موجب بروز مرحمت خاطر عنایت انصاف که ...

و نیمه از تلطفات خاص و شرذمه و نفقهٔ ... از قیاس سرکار شاهی حالی

و کالی احوال او فرموده منصب جلیل القدر ... و این عاطفت بیش از پیش مورد عنایت آمده فی معدوم

چنانکه شاید و باید از حسن ذات والا صفات ... منصب ... فرمود ... سکندر ارا

و طریقه ... کمال ... در حضور عنایت گستر جلوه گر ... که کتاب سعادت انتساب

شرح رقم مبارک ثبت نماید ... اکنه جهه منظور نظر التفات ... پرور

همواره صدور ... لطایف و مستمرات ... بجهه اشخاص ... کار ... فرماییم

در هنگام صدور ان ... نقصان ... اصدار ... رسائل و لطایف

از این ... عالی ... بقای دولت قاهره اشتغال نماید لهذا عالیجاه فضایل ... پناه

شوکت و جلالت دستگاه میرزا احمد ... صداقت ... در حضور

مهر ظهور جلوه گر بوده ... بارها ... ظاهر ... مبارک ... انجه ...

سرافراز فرموده ایم با خاطر مبارک بوالانجام این صورت حیثیت نمود دارد عرصه داعیان دولت ابد مدت قاهره

بتوقف عالی کفالت معتمد دستور سترگ عالیحضرت قدر قدرت قضا مهابت بهرام صولت سلیمان حشمت قبله

عالم عالمیان برسانند که عقبات خالیات حرکات همراهی سپاه کیت شویم زیرا عت کثیر سپاه شوریده زار

و بی منفعت است از قدیم الایام هیچ اراده بغیر از بهر غله بهر از سایر خیرات از جهت جمیع زار و نوکجه زار ...

از کثیر سپاه تکرفته اند و عهد الی بهمن میرزا معمار بیت خرددار کابعنوان مصاحبت بصلاح دید بعضی

اشخاص مقرب الخاقان مشیر الدوله قرار الدار گذاشتیم در همه ساله عاید داریم الکنون متغیر است

میخواهد از همه رد اما بهیچ بکیرد و دستمه عاید متفرق است که متغیر این مخالفت فی الحق با کثیر سپاهان معاملت و درمانده

الامر والدعاء مطاع ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان درم برات کرد

شاه کان بیکسیر قرابت شوم رقیمه کریمه ولاد محبت عالی رفیع جاه نصرت علیخان سرافراز بخشید

بسر که مضامین التفات انشیش سرمد الکنز خاطر را که بیک عقیده این عقیدت مسند

ارانیعم والنصاحت معظم تعیین سپاه کابهای در شیراز بلک اسلامی شاهنشاهی اقبال دادی بوی جیبی

میر رفیت افسرده هزار روده خاطر بیع این پیشنهاد ضمیر اقدس بامراد خاطر معنوی بسته عزیمت

قضا صیت شهریاری در تعیین افواج قاهر تصمیم یافت عالیجاه رفیعجاه جعفر قلیخان قراچورلو بسالار جمعی

ازسپاه اشاب با مره که صورت نیستجات فرائض ولتی بیک یکی لالی مدح و ثنای که از بحار

صدق و عواص و داشتن بر کنار گذارده و شکفته شکوفه که در اشجار عهد و فا بهار اتحاد شش صفا

ببازار و شار بزم حضور الصدر آرای محمل صدارت و قدر افزای مسند وزارت

ناظم مناسم جهانبان واقف مصالح پیدا و پنهان فرخنده وزیر بی نظیر ارسطو ضمیر

مشیر مشتری رای مهر اندیش هارون همت عیسوی کیش را در مکرم دستور

اعظم وزیر معظم بار مکشوف رای عطوفت سپری مهر اعلا امید که چو از پرتو لطف

حضرت ستی آن خجسته مهر در اجتبائی مثل و صد او فرد دولت قوی گشت ابد پیوند خجسته که باید

بساط یکدلی گسترده و حق پرستی را پرده بمحفل شهنشاه و بیگانه ماند برگان که بنعمت پرورده ایم در بارگاه

زیور بنیان و جاه دیگر همراه پیروی خط دادن خویش که با یکدیگر دمساز در جمیع همراز و همراه استان

باشیم بیست لزوم جانب پیوند اندیشه های صواب رشته های یکجهتی را محکم پیوسته دارم

باب سیم در مراسلات دوستانه

خیشن سیلاب های فتنه بر بستر ناتوانی افتاده بسوارش نفس در موضع سواری تمکین قرار مطبه

زبانش گرایان یا دعای از رفتار منطق حالی باب خیال نجناب از دل پر طیش درین گفتار بر سرم

کی گذرد می خبشی تو توشی ساز سامان بسته و چشم گشاده قفس تن از اسباب شکستن آماده و طایر روح

تهنیه پرواز است   خدایگانا اصنع وجود مسعود را از کثرت عصون

دوحه لست و مشکوة های حدیقت را فروغ از غدد مصابیح ذوالالحان بشمه سلطنت

شعب در انها متفرقه ان زاد نصیب مهیب جلد لست با شمایم مختلفه و دران هر یک از سلاطین

حدیقت فروغ از آن صبح همیون شموع شکی می نمود ان گلبن هر یکی در بساتین شاخی و مهر افروز هر کاخی

در سایر مراسلات   همان آیند شکل بی عیب که ابهام از آن گم باشد

چو پایان بر رفت از دست دانستم که دنیای   درانیم بدیر که رخت بر کیستند نقد دماغ و درد بر سینه

لست صفات نهاده اند   تا امروز سپر داشتم هر رنج چه آمد را دست و پا بیداری باشکنج

دوری ایامی و بعد بار باشد   غافی از آنکه   آه گز فرقت رخسار تو فرسوده تنم

هنگام هر دو گمان از دوست این بعد پستی در هر روز ساعت سکنایی در سوگاه دست

هر باهر انه بر نیه عینک قاصدی می برد کاره اما چه خدا که خامه شیرین گفتار شکر نگار

همه به جای خواهد است   در رد در کار حدا با یه پنبه زدیاری و پیمان استواری فراموش خواهد گذشت

نعم ما دای انه و در لیش دمیده بهشتی آور یا بهمین قدر خوشنود و شاد گشته ایم که نام

این کم نام بود در حشو مراسله های غیر یاد فرمود به بودن باشم بر خاطر عاطر گذرم

قطعنامه گیری اینجا الحمد ... ج سیم شطرنج لایم با تا آلام مراتب بکام بات جهار م در دام ... حکیم

در القوما سیمی بجهت حضرت مالک الملکی را سزاوار مالکیت ذات پاک دارا و ذات

هر جعفری از عدم بوجود بنحو بندگی کشیده و بطوق عبودیت سر بنده و درود بر سید محمود خواجه ... و آله

بیت طاهرین او باد و لعنت ... دستگیر یوم الجزا و داعیان ... مهر الغی سینه ... کان

معلوم است در چنین اوقاتی ... دو گاه طاهر بالا ترکه کافه عباد را تحیت تشریف تصدیق مقصد در با

باید در طریقه تکالیف خود بفرایض و اوامر حقوق بندگی تقصیر خود معترف بوده مجموع عبادات را

از غایت قصور ذاتی ناشایستگی با کعبه ذات پس بناء علی هذا اعلیحضرت مستوصه

خصلت میمنت فضل ... احتیاط در شروط صوم طوق بندگی از کون بخصر

عیسی ... فیروز نام ... او مطلق العنان داشته که و ...

صورت شراکت نامچه   اقرار و اعتراف شرعی نمودند ...

و نجابت پناهان لا میرزا ابوطالب سید ... برانیکه مبلغ ده هزار و پانصد تومان را رایج

تبریزی آشنه ... هیچ نحو قرار یکدیگر ... هر یک یکهزار و دویست و پنجاه تومان از مال خود بطریق

شراکت در هم ممزوج نموده در تبریز ... باشد در حجره تجارت بصواب دید یکدیگر داد و ستد

نمایند و منافع انشاء الله تعالی هر قدر ملاحظه شود بالسویه تقسیم کنند و اگر ... ضرری

ملاحظه شود بقرار مزبور محسوب کنند   تحریراً فی شهر فلان   صورت اجاره نامچه

باجاره شرعیه قبض نمود ... از عالی التحریر بنجابت ... یک سال تمام عالیجناب

فضایل مآب ... از خیر ... الحاج ... تاجر تبریزی تمامی و همگی یکباب دکان

عطاری واقعه در محله خیابان با توابعه شرعیه در کل یک سال بمبلغ معین القدر

والوصف نقد ... رایج ... یک نخود ... از قرار ... اجاره را

از قرار قسط ... بدون غبن ... قصور ... صیغه جاری شد

صورت قباله است

[illegible]

مطابع و [illegible]

[illegible]

بعالی [illegible] ابو القاسم [illegible]

[illegible]

فی تاریخ [illegible] سنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

البایع الشارط عالیشان لاعلی الله[illegible]	المشتری الراغب عالیحضرت کربلائی محمد بن کریم
المبیع المعلوم یک دانگ سواری کارنظر	الثمن المعین مبلغ ... تومان رایج ...
المشروط لتعیین مدت ...	وجه المصالحه در ... ۱۳۰۹

شرط بر این است اختیار فسخ معامله در مدت ... بایع ... صیغه ... جاری شد

[illegible]

سند فسخ مبیع مرقوم ... در ... مبلغ هفت هزار و ... صیغه جاری شد

غرض

از تحریر این کلمات شرعیت آیات آنکه در تاریخ تحریر ... صحیحه شرعیه معنویه غیر مرغوعه ... افتخار الحاج حاجی علی اشرف بخیر الزائرین کربلائی عبدالله پسر خود در حالت صحت و کمال عقل و شعور تمامی املاک خود ... اجناس و اثاث البیت و غیر ذلک از جاروب الی پاروب در عوض مبلغ ... دینار رایج و مقدار ... گندم بوزن ... و شرایط ... در قبض و اقباض ... بعمل ... شهر ...

[illegible]

جمع و خرج ... سنه ... قوی ئیل مملکت آذربایجان ابواب الجمعی نواب
مستطاب والا معزالدوله بهرام میرزا

مال

جمع و خرج ... سنه ... قوی ئیل ولایت ... ابواب الجمعی ...
محمدرضا خان بیگلربیگی

تخفیف حضرت قبله عالم

مال

مالقام رسوم

وعلیق الهراب عالیشان فتح ... بیگ
علم ... شهر ... عظمی ... مبارک

[illegible]

نیابت فلان ... [illegible]

[illegible]

تحریراً فی شهر شوال ... ۱۳ ... ۸

حساب ... کشت

[illegible]

[illegible]

حکم شریف آنکه چون جناب مستطاب حقایق و معارف نصاب نتیجة العلماء الفخام

سلالة السادات الکرام ابو الفضائل و الفواضل حاجی میرزا ابوالقاسم که بعلم و فضیلت و نور عدل موصوم

و مشمول الطاف دولت ابد مدت ... شعاع افتاب عنایت سلطانی مطمح النظر

خورشید اثر خاقانی گردیده جناب معزی الیه را بحسب حکم رفیع منصب جلیل فریعه

تصحیح شیخ الاسلامی دار السلطنه تبریز و مضافات محال است سرافراز

داشته اند خاطر خطیر ما نیز بایسته ترویج دین مبین و تنظیم شرایع ملت

متین مایل و راغب است لهذا بعد از مضمون ما همایون شاهنشاهی محض عنایت و مرحمت

در حق آنجناب مبلغ شش صد تومان نقد و ... خروار غله ... مستمری برقرار و مرحمت

مقرر انکه کارگذاران دیوان اعلی همه ساله ... حسب المسطور عاید جناب

معزی الیه داشته در عهده شناسند ... فی شهر ... شهور ۱۲۸

ایا ران نازنین ماه منظر	بعد ... چند بیت در حکایت	...
شبی در بزم سلطان ستاره	ز عقرب ... بیاز ...	نیامد از ادب ...
بلورین کاسه ...	... زلف چین سنبل	... زلف ...
چو تار تیجه کان زنار بسته	نگاه ... مستش ... سلطان	... گفت ... پنهان
تبسم از لبان همچو یاقوت	... مفرح روح ...	خم اندر خم ... می‌بند
... در هر خم ز گیسو می‌بند	چو شد ان ماه ...	... گرم در ...
بچیده چین ...	ز عقرب ... سلطان ...	... سلطان ...
حیات خضر ... نسخه است	چرا این زلف ... تابی	چرا این ...
همان ... در ... نهانست	... سلطان ... است	...

بحسب الامر ... جناب ... حاجی احمد آقا ... تبریز ... ۱۳۱

قال الله

﴿ تعالى شانه ﴾

العظيم

﴿ و لقد انزلنا عليك ﴾

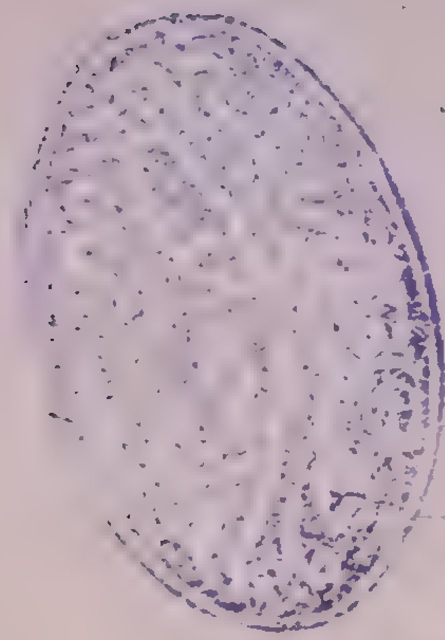
﴿هذه رسالة سبعاً من المثاني﴾

﴿ والقران العظيم ﴾

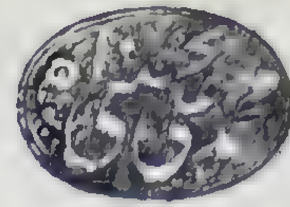
﴿ في مديح النبي ﴾

الكريم

صلى الله عليه وآله و سلم







بسم الله الرحمن الرحيم

هذا تقريض لمدائح سيد الانبيا وخاتم المرسلين محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله اجمعين الغر الميامين وقد نظم جوهرها الرائق حجة الاسلام والمسلمين وآية الله في العالمين حضرة العالم العلامة الحائز من شأو العلم اليقين حكمته وكلامه جناب السيد ميرزا محمد هادي الخراساني ادام الله تعالى ظله الظليل آمين

الف المدح واحدا لا احاد ... فارتقى بارتفاع سبع شداد
كثرت باسمه الفضائل عدا ... وهو الفرد بابتداء العداد
راق نظم الهادي باحسن ذكر ... في علا جده النبي الهادي
وزها جدة باسعد جد ... منه يهدى لاكرم الاجداد
بذل الجهد نحو غر القوافي ... رب جهد ينال اجر الجهاد
مذ أتر الحور الحسان جمانا ... فصلته قلائد الاجياد
وثناه قد سر كل موال ... في البرايا وغاظ كل معادي
يوم شخص الهدى به قر عينا ... فقأت منه اعين الحساد
من يقسه بمن سواه ثناء ... قاس غمر الندى برشح الثماد
سيد من سلالة الوحي انشى ... مدحا شاع ذكرها في البلاد
نشرت مدحه الصحائف نشرا ... يعبق الند منه في كل نادي
قالها فارسية اللفظ شهم ... من قريش يبكي فصاحة ضاد

قد تدانت من الظنون و لكن ... حكت النجم نازحاً بالبعاد
وجد يرتلى باوصاف طه ... علنا فوق ذروة الاعواد
كم بحق النبي ابدى مديحاً ... مثل اى الكتاب بالانشاد
وبه سود الطروس فجلى ... سودداً فى العلى بذاك السواد
ولمرضى الصدور جاء شفاء ... حيث يتلا بعلة الاجساد
ولهادى الورى عهدت المعالي ... طاعة لاسمه تمد الهوادي
قد حباه الاله منه بفضل ... حيث ابقاه حجة للعباد
وبه العلم فى الخليقة نادى ... فوعى العالمون صوت المنادي
لم يزل طبعه التسليم يجلى ... بلئالى العقود جيد الرشاد
لم يكن يبرز المدائح الا ... عن يقين منه وصدق اعتقاد
فله فى الحيوة تحفظ حرزاً ... وستبقى ذخيرة للمعاد
والرسول الكريم يجزيه عنها ... نعماً لم تكن لكل جواد
فصلوة الاله تترى عليه ... وعلى الال منه والاولاد

شيخ عبد الحسين
الحويزى



بند   بسم الله الرحمن الرحیم   اول

ای زنام نامیت نام خدا شد مستبین   در بجر طاوها مهر مهر یا و سین
لیلة اسری بعبده ز افتاب روی تو   روز روشن گشت برارسالت ای ماه مبین
خاتم پیغمبران دست خدا بر کتف تو   نقش داد از نام خود مهر نبوت را نگین
ناخدای کشتی ایجادی و فلک نجات   آل تو بحر هدی را لؤلؤ و مرجان دین
انتظار مقدمت بر دیده دارد افتاب   از برای کسب نور صدقت کندش در کمین
زینت آغوش عبد المطلب عبد اللهت   باب و ابرهیم و اسماعیل را پور مهین
عرشیانرا پیشوا و فرشیانرا مقتدی   افتاب اسمان و ماه تابان زمین
ناسخ شرع سلف قران صدقت واز شرف   انبیا حکم تورا خوانند از روی یقین
توتیای دیدهٔ غلمان غبار مقدمت   سرمه دان گرد نعلین تو عین حور عین
کسر در ایوان کسری ترس بر ارکان کفر   گر کنی چین بر جبین لرزان کنی خاقان چین
فوج کفر و موج شرک ارکان ایمان کند و برد   گر نبودی ذو الفقار حیدرت حصن حصین
بندهٔ خلق عظیمت عقل و نقل و شاه و ما   زنده از خوی کریمت کوثر و خلد برین
بی عدم باشی تو ای اول قدم بعد از قدم   تو نبی الله و آدم سر میان ماء و طین

لا نبی بعدی تو میگوئی و گوید کردگار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بند دوم

روح کم باشد کنم قربان جان مصطفی   جان روان دارم بپای پیروان مصطفی
همچه بلبل لب بگل بر سرو و سنبل پا گذار   دل منور ساز و سر کن آستان مصطفی

حور و غلمان همچه مهر و ماه در هر صبح و شا   سر بسایند از ادب بر آستان مصطفی
چشم جادوی قضا از بهر تسخیر قدر   ساخت از حین علی تیر و کمان مصطفی
قاب قوسین مکان و قرب او ادنی فکان   کی بود شایان شان لامکان مصطفی
خلقت دوزخ شده مخصوص اعدا علی   جنت الماوی برای دوستان مصطفی
حربه حربی خدا گوید بشأن مرتضی   حربه حربی براو باشد نشان مصطفی
بر فراش مصطفی آرام تن جان داد و خفت   مرتضی منصب شدش روح و روان مصطفی
رحمت حق معنی دست شفاعت خواه اوست   بر سر امت عطاء بیکران مصطفی
روز محشر از صراط و از حسابم باک نیست   صکی از دست علی دارم امان مصطفی
مصطفی و مرتضی وجه خدای واحدند   مرتضی اسم و مسمی جسم و جان مصطفی
ان نبی و این وصی بر عرش از روز الست   دست حق بنوشت خوش فرمان بشان مصطفی
پاک جان پاکیزه دامان از همه لایشند   عترت اطهار طوبی خاندان مصطفی

هر که در مدح و ثنا شان دم کشید و لب گشاد
جای او جنات عدن تحتها الانهار باد

بند سیم

علة غائی هستی تو هست پس   نیست همتای جلال تو بجز آل تو کس
در شب معراج چون روح القدس گیر در کا   نقش سمتش نه فلک گردد اگر خواهی فرس
قاب قوسین است ادنی رتبهٔ علای تو   جاه عالی تو داند کس علی دانست و بس
ساحت مدحت برون از فهم و وهم ممکنات   طایران قدس بشکستند در وصفت قفس
خار و خس دشمن اگر ریزد بسر [illegible] با   سدره و طوبی خورند رشک بران خار و خس
خاک پایت توتیا و کیمیای [illegible] ل   مس [illegible] گردد اگر زان کیمیا بنمود مس

خون تو خون علی و لحم تو لحم علی کی وکی غیر از علی باشد تو را نفس و نفس
ماه رویت منخسف در غار چون امد شب تار مارت یا رو بر شهد حذارت سد مکس
تو بغار اندر علی در رختخواب رفت و خفت زانکه چون مهر از سما شد ماه باشد دست رس
از کف موسی عصا بگرفت و تسبیح حصا اثنتی عشرة عینا ماٴها منها انبجس
پور مریم دم زد از حکم تو روح الله شد نی ز حکمت تا که افلاطون شود طالیس رس
اتش امد بر خلیل الله از ان برد و سلام که ز نخل طور عشقت برد بر جانش قبس
یافت پاکی آدم خاکی ز مهر چهر تو ظلمت عصیان از ماه عارضش شد منطمس

در ازل احمد بجسم و جان نبی الله بود
زان زمانیکه علی در ان ولی الله بود

بند چهارم

در مدیح تو صفائی کام شاعر یافته چشمهٴ مهر است کز چهر تو ساغر یافته
کم و کیف از حق مبری ورنه معشوق تر است کر که کیف عاشقی خلاق قاهر یافته
پور تارخ تار خت در صلب خود دید اشکار فخر بر عالم کند چون نسل طاهر یافته
گر زلیخا لمعهٴ از حسن رویت دیده بود یوسف خود را بلال از حسن ظاهر یافته
در تجلی مهر چهرت تافته بر کوه طور خر موسی صعقا در ان مظاهر یافته
زور و بازویت شکست از کفر هر پشت و کمر نی عجب از طاق کسری چونکه کاسر یافته
نظرهٴ تصغیر بر سلمان سلیمانش کنی ذرهٴ بو ذر از ان اعزاز وافر یافته
چون ظهور دین او بر جمله ادیان ناشود تا ز حق همچون علی غمخوار و ناصر یافته
سرور و سردار عالم حکمران ما سوی دست حق از امر و نهیت سیف شاهر یافته
فاطمه دختر علی همسر حسن سبط و حسین حبذا ان شهسواری کین جواهر یافته

زان کتاب الله ناطق ذلک لا ریب فیه متقین اول هدایت تا باخر یافته
خواندت خلاق اعظم لعلی خلق عظیم عقل تند از فهم خود در اکندو قاصر یافته
کام شیرین تو کوثر را چه شیرین کام کرد روی ناظر بوی عاطر کوی فاخر یافته

جای ان شد فاش گویم ساقی کوثر علی است
فاش در پاداش گویم ساقی کوثر علی است

بند پنجم

روی حق بینم بر رویت یا امام المرسلین رای باری رو برویت یا امام المرسلین
کنز مخفی خداوندی و کس نتوان شناخت جز علی سر مگویت یا امام المرسلین
سلسبیل و کوثر و تسنیم و انهار بهشت رشحهٴ عذبی ز جویت یا امام المرسلین
زنده گردانید عیسی یک دو جان هر دو جهان زنده گردانید خویت یا امام المرسلین
مشک اهوی خطائی عنبر دریای هند گاه اندر کوی بویت یا امام المرسلین
ابروی قدسیان اندر حریم کبریا قطرهٴ زاب وضویت یا امام المرسلین
بهر عفو هر گناه آرم بدرگاه اله زان وسیله ابرویت یا امام المرسلین
عروة الوثقی و حبل الله قران مجید معنی یکتار مویت یا امام المرسلین
شیعه را چشم شفاعت روز محشر بر علی است جرم پوش و عذر جویت یا امام المرسلین
خانه زاد حق شد و نگشود چشمان تا که دید وجه حق روی نکویت یا امام المرسلین
انبیا و اولیا اندر خمار عشق تو جرعهٴ نوشان سبویت یا امام المرسلین
حور و غلمان جنان هر دم تمنا میکنند روضهٴ رضوان کویت یا امام المرسلین
چون خدا بی مثل و مانند تمیا شد مگر صهر تو پور عمویت یا امام المرسلین
احمد مرسل علی بن ابیطالب یکی است هر دو یک جانند نتوان گفت اگر قالب یکی است

بند ششم

خلق عالم ریزه خوار خوان احسان شماست   اشنان ایزد منّان درخوان شماست
مخزن علم لدنّا مهبط وحی خدا   حضرت جبریل طفلی از دبستان شماست
ممتنع شد چون تو ممکن خلق از واجب شود   ممکن واجب نما در شان شایان شماست
نخل طوبی در جنان اصلش نبی فرعش علی   شاخه‌ان فاطمه اثمار ولدان شماست
انس و جن و وحش و طیر از عشق چشمانت کباب   عین دل چون حور عین شیدای انسان شماست
لوح محفوظ خداوندی علی ام الکتاب   نسخ تقدیر و قضا توقیع دیوان شماست
در قلمدان تو الواح حیات و هم ممات   مالک الارواح اندر طوق فرمان شماست
علم را ذاتت مدینه و علیّ بابها   بر دران شهر شیعه شاه دربان شماست
نور پرده عرش بام و چرخ باب فضل تو   جمله یک دور از تسلسل دور دوران شماست
طائر جنت طعام و شربت کوثر شراب   بهر زوّارت مهیا چونکه مهمان شماست
از تو ایمان مؤمنان را جان تو ایمان حق   یمن اصحاب یمین منی ز امنان شماست
در گلستان حقیقت گل حسن سنبل حسین   عالمین خوشبو و خوشرو زین دو ریحان شماست
در کتاب کن که بسم الله او لولاک شد   مهر و ماه آویزه اندر سطر ایوان شماست

باء بسم الله وفاء فوق ایدیهم علی است
نور حق از مطلع بدر منیرش منجلی است

بند هفتم

شد مدینه از قدومت طیبه و دار السلام   احترامش واجب آمد بر دل بیت الحرام
هر شرف را دو طرف شد یک مدینه یک نجف   این یکی جای رسول و آن یکی جای امام
تا ضریحت را معظم کرد جسم اعظمت   خم شده این نه ضراح از بهر فرض احترام

بندهٔ زیبندهٔ حق برده‌ئی گوی سبق   در مقام بندگی اُحق ز خلق از خاص و عام
حبّ تو جنّت پناهت جنّت از درد و عذاب   انس و جن را شفاعت میکنی یوم القیام
فاطمه بابا و شوهر حیدر و هر دو پسر   جبرئیل آورد وحی از بعد صلوات و سلام
چونکه در زیر کسا خفتند این انوار پنج   رفت یک از هفت بر نه عشر عرش آمد تمام
فوق ایدیهم یدالله پنجهٔ زین پنج تن   هر سه و دو شش جهت با هفت باب و چار مام
از حسین آن عرش رحمان شد فلک از پشت او   گشت دائر بر زمین دین یافت از ایشان نظام
در مدیحت هفت بند او بختم بر هشت در   تا ببندی هفت در بر من بفرمائی حرام
چهارده معصوم را قران ثانی در ثنا   نام شد سبع المثانی حبذا این مدح و نام
باد بر ایشان صلوة و باد بر ایشان سلام   ما سری فی اللیل نجم ما جری فی الصبح جام
شعر من هرچند نبود لائق درگاه تو   لیک چون نامت برم نائل شوم انعام عام

کاشی و هندی ثناشان را کشی خط قبول
کربلائی رد نمائی حاشش بندای رسول

وقال مدّظله لشیخنا الحاج محمد حسن کبه قدس سره هذا الرباعی فلفقته بقصور باعی

امیر المؤمنین و من لدیه   بلوغ رغائبی و سبوغ رحبی
لدی علیاك من سیر حثیث   محطّ رواحلی و مناخ رکبی
اؤمّك لا اؤمّ سواك مولیً   یتابع رأیه سلمی و حربی
فانت المستجار و من بفضل   یفلّ اسار لاعجتی و کربی

وقال مدّظله تلفیقا لما قاله الشافعی کما فی نور الابصار وغیره

قالوا ترفّضت قلت کلّا   لم یرفض الودّ ذو سداد

لو رفض القوم عن علی	ما الرفض دینی و لا اعتقادی
لکن تولیت غیر شك	آل النبی فهم سنادی
دخلت فیمن شایع حقا	خیر امام وخیر هاد
لو کان حب الوصی رفضا	لغیره من اولی العناد
اذا کاهل السماء طرا	فاننی ارفض العباد

واجاب عثمانی الصواعق المحرقة لابن حجر

ما آن للسرداب ان یلد الذی	قلتم وقاتلتم به الایمانا
قد آن ان تردیکوا الی النار من	کلمتموه بجهلکم ما آنا
فعلی عقولکم العفا فانکم	تستجلون عذابکم خذلانا
ثنیتموا عجل الیهود بقولکم	ثلثتما العنقاء والغیلانا

وقال العلامة الحلی اعلی الله مقامه فی ابن تیمیة صاحب منهاج الکرامة

لو کنت تعلم کلما علم الوری	طرا لصرت صدیق کل العالم
لکن جهلت فقلت ان جمیع من	یهوی خلاف هواك لیس بعالم

فاجاب الشیخ شمس الدین محمد الموصلی بما انبأ عنه خبرا مد ظلاله

یا من یموه فی السؤال مسفسطا	لم یفقهم معنی کلام العالم
اترومرد الحق یا عجل الوری	ان الذی الزمت لیس بلازم
هذا رسول الله یعلم کلما	انکرتموا من شرعه المتعاظم
فلجهلکم عادیتموا ما غرکم	علموا وقد عاداه جل العالم

ولبعضهم تعریضا علی سلطان الحکماء وخاتمة التجرید

فاق النصیر بحسن تجرید له	لکنه فیه اساء الخاتمة

یا خاتما بالسوء حسن کتابه	او ما خشیت علیك سوء الخاتمة

وجوابه

یا من یری التجرید فاق نضیره	فی الحسن لولا ان اساء الخاتمة
آمن بخاتمه والا فاتهم	اما غذتك لبان سوء الخاتمة

وقال مد ظله تقریضا للکتاب الشافی فی الامامة لعلم الهدی قده

لله درك یا نور الهدی فلقد	داوی سقیم العمی مشروحك الشافی
شرحت صدر الوری فی دینهم فکان	برهانه فی الشفا مشروح کشاف

وانشد مد ظله فی سالف الزمان

امروز چه روزی بود این سطر نوشتم	وان روز چه روزی بود این سطر بخوانند
امروز و من اندر گذرانیم چه دیروز	وان روز چه امروز و کسان در گذرانند
بینی که جهان چون گذرانست با اهلش	از چیست که اهلش همه پابست جهانند

در مبدء حرب عمومی در جریدهٔ اسلامبول مسطور بود

گونش اغلار قمر اغلار سحاب اغلار هوا اغلار	شب اغلار گوندز اغلار حاصلی ارض و سما اغلار
بناقار شمدیه بر هیکل کبی مغبر حزین اولمش	انك اوستنده کی هر بر خیال اغلار ضیا اغلار
مواسم هب و کشمش گریه بار اولمش نه دن بیلمم	که صیف اغلار خریف اغلار بها اغلار شتا اغلار
مشاجر نشئه سز طورمش سراسر غمده قالمشدر	گل اغلار بلبل شوریده هر دم جابجا اغلار
نهرلر پر انین اولمش سواحل حال وحشتده	بهشت آسا حدائقده ورود جانفزا اغلار
طلوع اغلار غروب اغلار شفق اغلار سحر اغلار	طیور نغمه پرواز ن چیقان هر بر صدا اغلار
توتون ازرده دردللر مجرد نشئه دن میلر	کدردن کهنه درسا باقی تك بزم صفا اغلار
گور بجه اغبراری وجه اشیانك دیدم مطلق	بو اشیا انکسار قلبمی طویمش بکا اغلار

ائیسم بوق غریبم بیکسم زاروزبونم بین
پریشانم اولاد، دردلهٔ کم اشنا اغلار

ودرچندی قبل حقیقت ایت اشعار از روزکار نشان داد لذا انشا فرمود

زمین گریان زمان گریان همه ارض و سما گریان
جنین گریان جنان گریان حریم کبریا گریان

در و دیوار کعبه گرید و خیف و منی گرید
مشاعر مروه و حل و حرم حجر و صفا گریان

مدینه گرید و قبر امامان جابجا گرید
نجف تا سامره تا مشهد شاه رضا گریان

همه ارکان ایمان گرید و قران جدا گرید
زبور و مصحف و توریة و انجیل خدا گریان

دعا گریان ثنا گریان هدی گریان تقی گریان
وفا گریان صفا گریان سخا گریان حیا گریان

پسر گریان پدر گریان همه زیر و زبر گریان
زن و فرزند گریان سینه گریان دیدها گریان

ادب گریان حسب گریان دگر طیب نسب گریان
ره علم و عمل گریان در فهم و ذکا گریان

کتاب و منبر و محراب و مسجد یک بیک گرید
مدارس با مواعظ یا مجالس جابجا گریان

اصول و فقه گریان و خبر گریان اثر گریان
همه احکام حق گریان و شرع مصطفی گریان

تولی و تبری گرید و مهر و ولا گرید
در و دیوار ماتم خانه و نور و ضیا گریان

فلک گریان ملک گریان ز کرسی تا سمک گریان
قلم گریان و لوح و سدره و عرش علا گریان

گل و باغ ارم گریان در و صحن و حرم گریان
زیارت نامه شمع و لاله از سر تا بپا گریان

اگر از من بپرسی از چه رو هر خشک و تر گرید
نگویم جز بگریه انکه من گریان شما گریان

وازاول رسالهٔ هشت بهشت که مشتمل بر صد هزار بیت است تقریبًا

در سالف زمان تالیف فرموده نقل شد

سلامنا المتوالی علی جمیع الموالی
من النبی و ال محمد و علی

واحجتم امام و بنت خیر انام
و زوجة لهمام محمد و علی

وولدها الحسنین و نور عین حسین
و مصطفی الطرفین محمد و علی

وصادق ببداد وکاظم للاعادی
ونجله وجواد محمد و علی

وعاشر الخلفاء وذی جیوش السما
وخاتم الشفعاء محمد و علی

رجوت ان یقینی بهؤلاء یقینی
کما یدان یدینی محمد و علی

لهم هدیة هادی کنقل رجل جراد
لباسط للایادی محمد و علی

ونقلت من رباعیات تلک الرسالة

در درگه حق اگرچه من بیخردم
مولام علی ببین کریم است و رحیم

شعرم همه کج مج است و دل میخوردم
من بنده اویم از کرم میخردم

وایضًا

شوق رخ اهل دل چه بر سرداری
سرحلقهٔ اهل دل امیر عرب است

سرکردهٔ ملک عشق وگر سرداری
در پاش سر انداز اگر سرداری

وازجملهٔ غزلیات ان این است

ما جوقهٔ عشاق دل از خویش بریدیم
هر نوع بلائی بسر و جان بخریدیم

در زمرهٔ ارباب وفا جمله مرادیم
هر صدق و صفا را چه خریدار و مریدیم

اندر قدم یار روان خار بدادیم
و اندر ره ان گل بقدم خار بدیدیم

در راه اطاعت همه منقاد چه بادیم
وز خوف عقابش همه لرزان چه بیدیم

اندر جلو تیر بلا بر بگشادیم
و اندر هوسش جام فنا سر بکشیدیم

از منظر گوهر اثرش وه که چه شادیم
واز شربت عناب لبش به که چشیدیم

با زاهد محروم ز می ملا بعنادیم
واز جام مئی رسته ز شیطان عنیدیم

ما اهل دلان با هوس خود بجهادیم
واز بحر ریا جمله بساحل بجهیدیم

هنگام عطا جمله جهان بخش جوادیم
هم حنظل فقر از دهن صبر چویدیم

باخصم دم رزم زبانهای حدادیم — ثابت سروپاودل چون سنک وحدیدیم
براصل حقیقت همه مهدی ومفادیم — برفرع طریقت همه هادی ومفیدیم

ومنها هذه

از چه گفتی که من بمیت یرنی — ای که جان جهان فدای تو باد
مرده ازمژدهٔ وصال رخت — میشود روح عالم ایجاد
میردان بیخرد که سشهر دلش — نبود از مهرمهر تو آباد
مرک دریاب جان هادی را — تا شود از وصال جانان شاد

وایضاً

دلم ازجوراین دوران کج بنیان تنک امد — بجانم از کمان کینه باران خدنگ امد
بهرشهری گذشتم شهره دیدم نام بیدآدی — بهرکشتی نشستم ناخدای او نهنگ امد
بهرراهی شدم گم کرده ره بردزد برخوردم — بهروادی که رفتم برسرراهم پلنگ امد
برای صلح اگر دربین قومی پای بنهادم — زخود بگذشته هریک بامن غمگین بجنگ امد
اگر دلجوئی ازغمدیدهٔ کردم بپیغامی — زغم برشیشهٔ قلبم هزارم ریگ وسنگ امد
گهی از بهرکشف غم زغم گریک بقلیانی — توگوئی درسرقلیان طغاری چرس وبنگ امد
هزاران عیب اندرجیب این عالم عیان بینم — مرا ازعیش این دنیا هزاران عار وننگ امد
اگرخواهم بیان سازم ستمهای زمان راهم — باول کام پای رفرف اوهام لنگ امد
چرا هادی چه ازادی دل خود برجهان دادی — نمیبینی که این دل سنگ هردم رنگ برنگ امد

واز رسالهٔ نان ونمک انجناب مدظله نقل نمودم

دنیا که مجاز هجر ودوری است — جسری وعبوری ومروری است
کس را نه درا واقامتی شد — وین جامه نه زیب قامتی شد

هربسته زهم گسسته گردد — هم هر درباز بسته گردد
انسان که خیال مست دارد — ازمرگ بخود شکست دارد
نابسته دلی بهیچ چیزی — کش نامده هیجر مرگ بیزی
نموده دری بعشرتی باز — جزانکه شدی بعسرتی باز
ناکرده زکار عقدهٔ حل — جزعقد وجود خویش منحل
تا کرد بنا مساکن ودور — بگرفت زگور رخانهٔ دور
ناخواسته گل زگلستانی — شد خواست خار گل ستانی
کی غنچه لبی بخنده دیدش — دست اجل ازجفا بچیدش
دل بستن ادمی بدنیا — نقشی است بروی اب دریا
تا قصد برد بسوی کوئی — سیلاب فکندیش بسوئی
تاخواستی خوب وبد دهد فرق — غرقاب شدی زپای تا فرق
دنیا بقبولی خلائق — کی بوده بقدر ذره لائق
فرهاد پی نشان شیرین — برباد بداد جان شیرین
محمود ایاز ناخریده — جانش زجهان بیست دیده
مجنون ندیده روی لیلی — درعمر ندید یوم ولیلی
جمشید اجل نیک فرجام — چون می زاجل کشید سرجام
بهرام که گور در برش گوی — جزگور نماند درخورش کوی

واز جملهٔ قصیدهٔ طولانی است

فغفور غلام وخسروت دربان — ای جان جهان جهان تورا قربان
مقصود توئی زخلقت واجب — ای غایت کن فکان هرامکان

مرآت صفات وذات سبحانی — سبحان الله باری الانسان
آدم زفراق نور تو بگریست — شایستهٔ توبه تا شد از غفران
مهر تو نجاب بخش نوح آمد — کشتیش زجود جودیت سکان
ای خلعت خلّتت برابراهیم — پوشاند زحق امامت دوران
موسی ز ریاض تو عصا بگرفت — برکوفت بکوه ودشت شد ثعبان
ایات خدا همی پدید آورد — از دست تو ای خدا برا دستان
تو صاحب حشمت سلیمانی — او دیو جنود وجند تو سلمان
عیسی ز دم تو جان بموتیٰ داد — وز همّت تو برفت تا کیوان
ادریس بمدرس تو چون بنشست — براوج فلک شتافت زین زندان
یک لمعه زنور تو بیوسف تافت — تا عزّت مصر یافت شد سلطان
در علم تو خضر آب حیوان دید — از جوی تو شد حیات هر حیوان
ای وارث حکمت محمّد شد — لقمه خور خوان حکمت لقمان
از ختم رسل تو راست این خاتم — ختم است بتو امامت دوران
ای دیدهٔ حق نظر بدوران کن — دوران بنگر چگونه شد ویران
ای شمس ضحیٰ چرا بابر اندر — ای بدر دجیٰ چرا بشب پنهان
ای یوسف مصر بی وصال تو — دلتنگ شدیم وزنده گی زندان
نجوی بتو دارم ای خدا را گوش — شکوی بتو آرم ای نبی راجان
مابی تو بدرد و محنت دنیا — جان سوخته ایم ز آتش هجران
جز گریه و رنج وغصه وزاری — یاری نبود برای مهجوران
نه رست بستیز با عدا داریم — نه پای گریز از کف عدوان

کفار همه بلاد اسلامی — بگرفت وبتاج وتخت شد سلطان

الیٰ قوله بعد مائة وخمسین بیتاً

یارب بجیالشان مده فرصت — یارب مپسند ظلم بی پایان
بردار مجال رحم خود زانها — برگیر بقهر حلم خود زایشان
از روی زمین تو ریشه شان برکن — بردار فنا بدار شان بنیان
دستی بیرون نما ز جیب غیب — تیری بجهان زدست خود بجهان
طالع فرمای مهر عالم تاب — بیرون زافق نما مه تابان
تعجیل فرج کن ازامام ما — ما را تو بخاک مقدمش برسان
کن رحم بما واز کرم فرما — براهل وداد مخرجش آسان
یارب بکتابها وآیاتت — یارب بصفات وذات ای رحمان
یارب بپیمبران واحکامت — انجیل وصحف زبور وهم قران
یارب بعبادت همه عباد — یارب بطهارت همه پاکان
یارب بدل ارامل وایتام — وان آه وفغان ودیده گریان
یارب برسول اکرمت احمد — صلوات بجسم وجان وآل آن
یارب ببتول وسینه وپهلو — وان سوزش جان ز آتش هجران
یارب بعلی ونسل امجادش — هر یک ده ودو امام انس وجان
کان ماه نهفته را عیان سازی — واین هجر وفراق را دهی پایان
ما را ز کرم حیات بخشائی — تا درک کنیم محضرش شادان
ما را نکشی بفرقتش یارب — زین غصه پناه بر تو باشد مان
ظاهر فرما امام هادی را — دستم اسان بدامنش برسان

ولحضرته مدظله رسالة ابواب التواريخ منها

در صحن سید الشهدا بود برقرار — گلدستهٔ چه شاخهٔ طوبی بزرگوار
عقل حکیم از پی تاریخ او نهاد — انگشت یار سال بنایش بیادگار
دست جفا زپای فکندش بدون وجه — ۹۸۲ ارخ جزای هدم واوامر عذاب و بار

ومنها

حظی بدنیا ومضی بدین — فی الخلد ارخ عیش فخر الدین

ومنها فی وفاة المرحوم السید محمد مهدی البحرانی ابن السید محسن البحرانی قدهما

فی جنة یسقی بماء غیر اسن — ارخته قد غاب مهدی لمحسن

تلفیق قصیدهٔ حافظ واحیا اشعار او

ای دل غلام شاه جهان باش وشاه باش — از جور شاه وظلم جهان در پناه باش
دین خدا طلب کن ودنیا ز دل بکن — پیوسته در حمایت لطف اله باش
از خارجی هزار بیک جو نمیخرند — برگو بکوه کفر سبکتر زکاه باش
یک نیمه آه غمزده بر بادمید هد — کو کوه تا بکوه منافق سپاه باش
چون احمدم شفیع بود در روز رستخیز — حاجت بطاعتم نبود هرچه خواه باش
مهر علی بدل بودم مدح او بلب — گو این تن بلاکش من پرگناه باش
ازانکه دوستی علی نیست کافر است — مأیوس دل ز مغفرت بار اله باش
یکباره ناصبی بجهنم برو فتد — گو مرشد زمانه گو شیخ راه باش
امروز زنده ام بولای تو یا علی — عمرم اگر دمی است وگر سال وماه باش
جان شاد در تنم کند امروزه مهر تو — فردا بروح پاک امامان گواه باش
قبر امام هشتم سلطان دین رضا — در احترامش ای قد گردون دوتاه باش

خاکش ببوی وروی بر اعتاب او گذار — از جان ببوس وبر در ان بارگاه باش
دستت نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ — خاری بچشم دشمنش از اشک واه باش
چون شد خزان ز کینه چمنهای احمدی — باری بپای گلبن ایشان گیاه باش
مرد خدا شناس که تقوی طلب کند — بگذار هیچه کفر بکفش وکلاه باش
بیچاره گشته پاکی جانش کفایت است — خواهی سفید جامه وخواهی سیاه باش
حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن — در راه دوستی همه چشم ونگاه باش
پیدا کن از طریق علی راه مستقیم — وانگاه در طریق چه مردان راه باش

ایضاً مثله فی السحر والاعجاز

نور خدا نمایدت آینه مجردی — مهر علی گر ایدت هادی قلب مهتدی
بود ز عشق حیدر از عالم ذر ندا کند — از در ما درا اگر طالب عشق سرمدی
باده بده که دوزخ ار نام گناه ما برد — قاسم جنتش دهد برد وسلام ایزدی
نار تنور معصیت خوف مکن ز سحر او — اب بر آتشش زند معجزهٔ محمدی
شعبده بازی کنی هردم ونیست این روا — چرخ بدیو وددهی خاتم وتاج احمدی
کی بعدی وتیم او ارث نبی [illegible] — قال رسول ربنا ما انا قط من ادٍ
ارچه بعمد میکشی تیغ جفا بکین من — جنة حب حیدر کاسرة المهند
موصده نار نصب را از دل وجان فرو نشان — فکر مگر نمیکنی فی عمد ممدد
گر تو بدین جمال وفر سوی چمن گذر کنی — مدح علی بلب شدی مهر علی بدل زدی
بلبل وقمری وهما با تو شوند هم نوا — سوسن وسرو وگل بتو جمله شوند مقتدی
نقش خودی ز لوح دل پاک کنی تو در زمان — یاد کنی ز نشئه اگر روز الست سرمدی
بی خردان دین تهی از دل وجان تو بر نهی — گر ببری بجان ودل راه بگوی بخردی

جان و دل تو حافظا بسته دام ارزوست	دام فکن ز هر دلی دانه فکن ز هر یدی
ورنه ببزم دوستداران علی منه قدم	ای متعلق خجل دم مزن از مجردی

ایضاً مثله فی المهدی عجل الله فرجه

بیا که رایت منصور پادشاه رسید	بدوستان خدا نصرت اله رسید
زجیب غیب بشارت براهل عالم رفت	نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	که تاج و تخت بشاه ملک سپار رسید
فساد و ظلم که پر شد زمین از او بگذشت	کمال عدل بفریاد و دادخواه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه امد	مگو چها ز فراقش بسال و ماه رسید
دل غلام بلب شد در انتظار امام	جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن	که هادی ره دین شاهد و گواه رسید
زگمرهی برهید و بسوی حق بروید	قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
عزیز مصر بر غم برادران غیور	چه بوی جامه یعقوب بیگناه رسید
جمال یوسفی از مغرب افق طالع	ز قعر چاه برامد باوج ماه رسید
کجا است صوفی دجال چشم ملحد شکل	که عیسی از فلک اینک بعز و جاه رسید
شرر بخرمن عمرش فتاده دشمن دین	بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
صبا بگو که چها بر سرم از این غم عشق	ز دشمنان من زار دل تباه رسید
ز درد هجر جمالش چه رخنه ها بفلک	ز اتش دل سوزان و برق آه رسید
ز شوق روی تو جانا بر این اسیر فراق	برس که جان بلب و شعله بر جباه رسید
بقلب نازکم از ناوک شما تنها	همان رسید کز اتش ببرگ کاه رسید
مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول	ز صوم یوم و قیام شب سیار رسید

رسید هر که باسرار حق ز خورد و بزرگ	ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

ایضاً مثله فیه سلام الله علیه

یوسف گم گشته باز اید بکنعان غم مخور	ابر غیبت بگذرد ز ان مهر تابان غم مخور
گرچه دنیا بیت الاحزان شد ز شام انتظار	کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن	یاد جانان کن برو دغم از دل و جان غم مخور
این پریده طیر قدسی باز گیرد اشیان	وین سر شوریده باز اید بسامان غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت	ان گذشت اینده خواهی گشت شادان غم مخور
حال ما دوران پریشان کرد از هجران دوست	دائما یکسان نماند حال دوران غم مخور
گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن	بلبل اید از گل و مل مست و خندان غم مخور
هر که سرگردان بعالم گشت غمخواری نیافت	کو توان دست اوری از شاه دانا غم مخور
دل غمین مأیوس چون شد از سراغ غمگسار	اخر الامر او بغمخواری رسد هان غم مخور
در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم	کعبه مقصود یابی در بیابان غم مخور
سوی گل رو بر شماتتهای دشمن پا گذار	سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب	قصه فرعون و حال آل عمران غم مخور
دوست غائب دست دشمن حال ما پامال کرد	جمله میداند خدای حال گردان غم مخور
ای دل ار سیل بلا بنیاد هستی بر کند	چون بر جعت اعتقادت هست ای جان غم مخور
در بحار فتنه رو در کشتی آل نبی	چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید	مهر مهر مرتضی امن است و ایمان غم مخور
فیض راه مهر او بی منتهی باشد جز او	هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور
شمع بزم افرینش شاه مردانست و بس	در رهش پروانه سا جان در سوزان غم مخور

دشمنش کر پادشاهی یافت گرد او مگرد	گر توئی از جان غلام شاه مردان غم مخور
حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار	کیمیای مهر او مهری است رخشان غم مخور
گر زمین و اسمان پر شور و شر بینی مترس	تا بود ورد تو دعا و درس قران غم مخور

واز رسالهٔ مسابقه با وصال شیرازی رحمه الله انشاد فرموده اند چند بند بیادگار نقل شود

امد چه بخت امت سرکشته در شکست	از خانه نبی لگد کینه در شکست
عهدی که در الست به بنت خدا ببست	در هم شکست و بیعت پیغامبر شکست
مفتون سامری شد و عیسی بدار زد	واز ضرب در ز مریم عالم کمر شکست
محسن بکشت و زهر بکام حسن بریخت	پس از حسین لشکر قد او دست و سر شکست
حبل ستم بکردن حبل المتین فکند	دست ستیزه عروهٔ وثقی دگر شکست
با دختر پیمبر جن و بشر چه کرد	کردانچه از غمش دل جن و بشر شکست
نیلی رخش ز سیلی و حیف از غلاف سیف	بازوی فخر دختر و قلب پدر شکست
امت چه خوب اجر رسالت ادا نمود	رواز هدی گرفت و بجاه ردی نمود
محنت که چون پیمبر ما در جهان کشید	پیغمبری ندید اذائیکه او بدید
در کودکی یتیم شد از مادر و پدر	چون شد رشید زهر غم از اقربا چشید
میخواند خلق سوی هدایت بامر حق	جز شتم و هجر پاسخ دیگر کجا شنید
در پای نشر دین خدا جان و سر نهاد	تا یافت دین کمال و شد اسلام روسفید
بستان شرع خرم و سیراب چونکه گشت	خار نفاق در پی هر غنچه دمید
دید از منافقان غم و آزار انقدر	کاز از اهل کفر دران کشت ناپدید
با عترتش که راهنمای هدایتند	کردند انچه هیچ کس از هیچ کس ندید
یک دختر از رسول خدا ماند یادگار	حزنش شدید و شوی وحید و پسر شهید

عالم خجل ز جود و نوال پیمبر است	شرمنده از مصائب ال پیمبر است
قلب نبی که مخزن انوار داور است	چون لاله داغ از غم سرو صنوبر است
زان باغبان جنت رضوان نماند باز	یک گل جز اینکه نیزهٔ خارش پیکر است
وان دوحهٔ ریاض الهی ز دست جور	بر شاخ و برگ و میوه او تیغ و خنجر است
ازان چمن چهار علی طوس و سامرا	واندر مدینه و نجف اشوب محشر است
زان کلستان سه فاطمه یک در مدینه خار	یک زار کربلا و بقم زار دیگر است
هر بقعه در بسیط زمین بنگری تمام	ماتم سرا برای عزای پیمبر است
اندر مدینه چار کل از دست خار خار	در سامرا سه لاله بدل داغ واز راست
بغداد داغ داد ثمر زان دو نونهال	کز قید و سجن ز هر بدل شعله بر سر است
در کربلا ز حال حسین و علی مپرس	کانجا برای آل نبی موت احمر است
هر محنتی بهر یک از اولاد او رسید	بر جان ان جناب ز اضداد او رسید

واز انچه در مصائب حضرت ابی الائمة الاطائب علیهم السلام انشاد شده این چند بند نقل گردید

ای روزگار روز غمت شام تار باد	وی کینه داد از تو و بیدادی تو داد
جز تیر غم کمان تو اندر هدف ندید	جز تیغ کین نیام تو اندر کمان نداد
کی داشت اسمان تو مهری چه مرتضی	از چیست از سماء علا بر زمین فتاد
در کام دشمنش همه شهد و شکر کنی	در جام دوستش همه سم داری از عناد
انقدر بر دلش غم و محنت بریختی	کز جان خویش سیر شد و تشنه بر جهاد
یک تن ندید یاور یکدم ندید روز	در نیمه شب بنزد خدا درد دل نهاد
کفت ای خدا وفا بنمودم بعهد خویش	راحت ده هم بمرگ و ببر سوزم از نهاد
پروردگار داشت مگر چشم انتظار	کو خواهد و خدای برد نزد خویش یار

از خانه سوی خانهٔ حق آمدی برون	بگریست بهر صاحب خود خانه از درون
از نور عارضش که ضیابخش مهر و ماه	قندیل پرفروغ دران لیل نیلگون
شد بر فراز مأذنه الله اکبرش	پر کرد گوش عالم و بیدار شد جفون
ابلیس شد بواهمهٔ انکه بعد ازین	اضلال خلق چون کند اغواء ناس چون
اشقی الانام زاده ملجم باو بگفت	این غصه را ز خاطر تو من کنم برون
بگرفت تیغ و سوی علی رفت بیدریغ	شق ساخت فرق شاه و رخش کرد غرق خون
جبریل شد بناله و میکال در خروش	ان در عزای مرشد و این فکر رهنمون
بگریست اسمان چه بان ماه بنگریست	دیدش زمین و گشت روان خونش از عیون
تیغ مراد عالمیان را بباد داد	هر نامراد انچه نباید بداد داد
از مسجدش بخانه چه بردند دل فکار	محراب شد بناله و مسجد گریست زار
اصحاب سینه پرغم و احباب خون جگر	افلاک در تزلزل و املاک داغدار
امد بخانه بارخ گلگون زخون سر	خون گشت قلب خانهٔ ایمان ازان عذار
اولادش از نظاره بران بدر اسمان	همچون نجوم منتثر افتاده خاکسار
زینب که یادداشت بجا ماندش از رسول	کلثوم کز بتول بجا بوده یادکار
ان دوخت زخم فرق ز مژگان خون فشان	وین شست خون روی رخشان اشکبار
از ناله ان بکاخ سما زد ز غم علم	وز گریه این بسطح زمین کنده جویبار
ان در فغان که بعد تو ایتام را پدر	وین در نوا که غیر تو دلهااست را قرار
باب رؤف چون بتسلی زبان گشود	جان بست و خون ز چشم دل انس و جان گشود
کای نور دیده کان که بود جان فدایتان	غمخوار زنان پیمبر و یاور خدایتان
جز مرگ نیست مرهم این زخم کاریم	اجر عظیم حق بدهد زین عزایتان

بعد از نبی امام من و بعد من حسن	بعد از حسن حسین بود رهنمایتان
امت ازای اجر رسالت همی دهند	ظلم و ستم ز بعد وفاتم جزایتان
بینم حسن که خون جگر ریزد از دو لب	سوزد ازین رزیه دل بینوایتان
چون نوبت حسین رسد روز کربلا	گردد عظیمتر غم و کرب و بلایتان
هر سر هلال نیزه و هر تن ظلال خاک	اندر جلو سهام و سنان از قفایتان
ای نور دیده زینب محنت کشیده ام	زنجیر عقد گردن و غم قید پایتان
بینم شتر سوار اسیر یزید و خار و زار	اواره از دیار و بویرانه جایتان
گفت این حدیث و دیدهٔ حق بین بهم نهاد	سوز نهاد بر همه عالم الم نهاد
یارب سرور جان و دل مصطفی چه شد	وان نوربخش دیدهٔ خیرالنسا چه شد
از روبهان دین خدا خاک بر سرم	بر تارک مبارک شیر خدا چه شد
قران بباد رفت شه هل اتی کجاست	دین کشته گشت تیغ زن لافتی چه شد
از حقد بدر بدر امامت در انخساف	وز کینهٔ حنین بخیبر گشا چه شد
سیف نفاق نشر و لوای عناد نشر	ایمان پناه صاحب سیف و لوا چه شد
الماس سوده با جگر مصطفی گسیخت	وز زهر کین بجان و دل مرتضی چه شد
گرگان نبال بر دل اشبال او زدند	شمشیر حق کجا شد و شیر خدا چه شد
ان بت فکن صنم شکن از عرشهٔ حرم	بگذاشت چون بدوش نبی پای محترم
ان در دیر پایه قرین شد چه با تراب	امد درست کینهٔ پاکش ابا تراب
خوابید و دید راحت جان ورنه در جهان	جسمش ندید راحت و چشمش ندید خواب
خود خواست از خدای خداوند مرگ خود	تا نبودش بدن گر از جان حق حجاب
بی حکم او نیامد و بی امر او نرفت	خلقی دران سرای و گروهی درین سرا

در خاک رفت قرص رخ افتاب شرع
از چیست سربلند برادرده افتاب

مهر نبی است سیر بروجات میکند
اندر دوازده شرف الشمس مستطاب

احمد چه مهر و بدر علی باشد و نجوم
اصحاب دین نجوم همه درخور رجوم

چون زین جهان برفت امام جهان دریغ
یکسر برفت جان ز تن انس و جان دریغ

شد روز کوفه تار تر از شام و این
روشن دیار شام و عدا شادمان دریغ

تیغ نفاق ریشهٔ دین کند در عراق
از پا فکند سدره و طوبی ازان دریغ

بی بدر اسمان امامت بماند حیف
بی مهر گشته عرش رسالت عیان دریغ

رکن الهدی است منهدم از تیشهٔ ضلال
حبل التقی است منفصم از بیخ و بان دریغ

سوزان حسن ز ماتم و گریان حسین ز غم
نالان نبی و فاطمه اندر جنان دریغ

در گلشن نبوت هر گل که بنگری
از خار کفر امده در خون طپان دریغ

روی زمین که همچو جنانهای باصفاست
گلزار از عذار جوانهای مصطفی است

واز باب تظلم الزهراء سلام الله علیها بنقل این چند بند اکتفا کردید

ختم رسل چه فاطمه گر دختری نداشت
بر خیل انبیا دسلف سروری نداشت

وامانده چشم مادر گیتی در انتظار
چون همچو دختری لسما اختری نداشت

گر کردکار خلق نکردیش روزکار
از بهر شیر حق لشرف همسری نداشت

چون دخت مصطفی شده در عالم وجود
گر مرتضی نبود یقین شوهری نداشت

گر این صدف نیافته بحر عطای حق
چون ان دو شاهزاده در و گوهری نداشت

با دختر پیمبر ما خلق ماسوی
حاجت برای مرشد و پیغمبری نداشت

با دختر پیمبر ما این زمین پست
از کرسی رفیع خدا کمتری نداشت

غیر از بتول کان شکیبائی رسول
تاب عطا و زهد علی دیگری نداشت

عالم فدای او و دو شهزاده پور اواست
وان شوهر و پدر که جهان پر ز نور اواست

چون افتاب عمر نبی شد بگو تهی
جسم جهان ز جان روان شد بگو تهی

دلبند حزن و تعزیت شاه شیر حق
گرگان بفکر خوشدلی و مکر روبهی

بر مقتل پیمبر و امت در انقلاب
بی کفن و دفن رهبر و مردم بگمرهی

جان داده شاه بر کف احباب جسم شاه
دشمن کشیده دست سوی افسر شهی

بشکست عهد موسی و هرون بمانده فرد
پا لبت عجل و سامری از روی ابلهی

از یار غار خیر کجا غیر نار و عار
کو خیر انکه یافته در کفر فربهی

مرتد بکفر اصلی اعقاب خویشتن
از دین تهی تمام و از اسلام منتهی

بشکست عقده که ز روز الست بست
وازان شکست پهلوی زهرا و در شکست

اه از دمی که اه غم افروز برزدی
اتش ز اب دیده بهر خشک و تر زدی

دلخسته بینوائی و پهلو شکسته
دود دلش بخرمن هستی شرر زدی

که با علی مساعد اشک بصر شدی
که با حسین و با حسن از ناله سر زدی

اه و فغان ز درد یتیمی گهی کشید
واز بی پناهی علی اه دگر زدی

درد و غمش بدل بدل از ارث والدش
در فکر ولد خویش فغان از جگر زدی

کوبیده تن بیستر بیماری اوفتاد
افغان ز درد پهلو و دست و کمر زدی

نیلی ز سیلی امده مهر پیمبری
مهر سما دگر بزمین چون نظر زدی

نشنید چون اذان بلال از غم و ملال
مرغ دلش ز سوز جگر بال و پر زدی

درد ز یاد داشت کجا راز دل کند
شد نزد قبر باب که غم راز دل کند

بوئید چونکه تربت پاک محمدی
از پا فتاد گلبن گلزار احمدی

بگریست چون سحاب که شد خاک قبر اب
زاه غمش بزلزله شد عرش ایزدی

راز نهفت با پدر از سوز سینه گفت   کوئی نبی ز مرقد خود ناله بر زدی
کی باب تاجدار ببین چرخ کجمدار   چون در جزای خوبی تو میکند بدی
اجر رسالت است کز امت بما رسید   اتش بخانه غم بدل از تیم واز عدی
سرخ و کبود و تار ببین چشم و چهره ام   دلج بباز ویم نگر از ضرب ملحدی
در بند روبه امده شیر خدا اسیر   خار و ذلیل کشته عزیزان سرمدی
پس رفت سوی خانه کسی راد کر ندید   تا انکه در بهشت جمال پدر بدید
شیر خدا ز بار غم و رحلت بتول   پشتش شکست همچو دل از فرقت رسول
چون افتاب برج نبوت بتول بود   باید لبشام در افق قبر شد افول
در قبر کرد جسم بتول و بناله گفت   سوی تو ای رسول امانت بود وصول
افشاند خاک از کف وافکند جان ز تن   در جای جان نمود غم و ماتمش حلول
زان کعبهٔ وجود بیفتاد هر دو رکن   بی بال و پر شدی بنهان خانه خمول
تا بود نور طلعت او داشت احترام   او رفت و شد بچشم عدا رفعتش نزول
بی چاره کشت و صلح باهل فساد کرد   بنمود شیر بیعت خنزیر را قبول
شد پست تا که دین خدا را بلند کرد   ایمان سر بلند و امان ارجمند کرد

و در باب مصائب امام ممتحن اقتضا بنقل چند بند پرافاده و محن کردید

اندر زمانه یک دل اسوده از محن   هرگز ندیده دیده این عالم کهن
بر هر که بنکری بدلش تیر ماجرا   بر هر چه بکذری ز الم زهر در دهن
یک غنچه کی شکفته شد از نکهت صبا   کز دست خار نامده از پای در چمن
اندر بهشت ادم و حوا ز جور دیو   دستارش ان ز سر شد این پیرهن ز تن
عین الحیاة از غم ظلمات در خروش   اسکندر از صوارف ایام در حزن

جمشید را فتاده ز سر تاج سروری   انکشتر سلیمان در انکشت اهرمن
تا بوده روزکار پر ازار بوده است   از بهر رنجش دل ابرار بوده است
بر حسبت تشنه کام چه ان شاه از منام   بیرون کشید تیغ ستم دهر از نیام
یک جرعه اب خواست که تا حلق تر کند   سوزاند نار زهر دلش تا شدش بکام
زهر است یا که اتش قوم منافقین   زان در بجان زاده زهرا است مستدام
یکجا حسن بروی جکر ریخت اب زهر   یکجا حسین ز هر بدل دیدی از سهام
نعش حسن اکر هدف تیر شد بروز   پشت حسین شکست ز سم ستور شام
ظلم و جفای امت ملعونه را نکر   نکذاشت نزد قبر نبی مدفن امام
ان ظلم اولین و ز پس جور اخرین   مهد دوم بین بقیع ز لعین
یارب باهل بیت ز امت چها رسید   مزد رسالت است که کوئی جفا رسید
نعش امام بر سر دوش برادران   باران تیر بر سر و روجا بجا رسید
بر تن کفن مشبک از ان شاه دین پناه   هفتاد چوبه تیر ز قوم دغا رسید
یاران عمامه از سر و دراعه از دوش   افکنده کف بقبضهٔ تیغ و غا رسید
شاه شهید راه بر ایشان کرفت و کفت   اه و سرشک رخ بزمین و سما رسید
کامروز روز صبر و شکیبائی من است   تا موسمیکه واقعهٔ کربلا رسید
ان روز وقت جنک و جدال است بی هراس   عباس کو که اتش بر خیمها رسید
جوری که شد بر این دو برادر بروزکار   نتوان کند شمارهٔ ان غیر کردکار
عالم بدیدهٔ شه کونین شد سیاه   در قبر دید روی برادر چه قرص ماه
افشاند خاک از کف افشرد خون ز چشم   شد بر زمین سرشکش و بر اسمانش اه
بنشسته در عزای برادر شکسته بال   کوئی که یوسفی است فتاده بقعر چاه

میکرد یاد محنت و ازارها که دید
زان فرقهٔ عنود جفا خیز فتنه خواه

ایتام تلخ کام برادر چه دید ریخت
از سینه دل بدامن و از دیده خون براه

این بود تا که قاسمش امد بکربلا
اذن جهاد خواست ازان شاه بی سپاه

کفتا تو یاد کار منی از برادرم
چون پاره پاره پیکرت ارم بخیمه‌گاه

ای ماه رو بیا و مرو در محاق خون
یا بیم از فراق تو ما احتراق چون

افسوس سبط اکبر سلطان انبیا
نادید هیچ زامت جد غیر ابتلا

جوری که دید در همه عمر قصیر خویش
در طول دهر نامده بر خیل اولیا

تا زنده بود زهر غم و تیر سب و شتم
هر لحظه سوخت جان و دل و سینه جابجا

بعد از وفات نعش شریفش بروی دست
از تیر کینه بال و پر اورد چون هما

ممنوع شد ز قرب رسول و غریب و خا
اندر بقیع دفن شد ان شاه اوصیا

دانی چنین معامله کردند از چه رو
تا انکه هتک حرمتش ارند بعدها

لعین که خدایش خصیم باد
مهدوم ساخت قبر وی از تیشهٔ جفا

صد سال قبل ازین عمل زشت ان کروه
تعجیل شد عقوبتشان فاش بر ملا

الحال حلم حق دهد امهال کاین لئام
دارند قبرها همه مخروب و بی بنا

یا رب رسان تو مهدی دریکانه را
تا پاک سازد از همه رجس این زمانه را

ودرابواب مصائب کربلا و نوائب نینوا بنقل این چند بند اکتفا شد

یا رب عزای کیست که عالم پر از غم است
غم از زمین بر امده تا عرش اعظم است

بر هر که بنکری ز مصیبت قرین اه
بر هر چه بکذری بغم و غصه توام است

نیلی ببر نموده چرا آسمان سبز
روی شفق ز خون که احمر چه عندم است

کویا غروب میکند از مشرق افتاب
کز خوف لرزه بر همه ذرات عالم است

کوئی یقین قیامت کبری قیام کرد
وین نفخ صور یا که هلال محرم است

عشر محرم امد و عشرت حرام شد
جز کریه هر حلال و حرامی محرم است

جن و ملک چه ادمیان نوحه سر کنند
کاینک عزای زبدهٔ اولاد ادم است

سلطان عالمین نکهبان دین حسین
کز ابروی او است سرافراز نشأتین

خوان بلا بعالمیان بر ملا زدند
بر خیل انبیا ز غم اول صلا زدند

پس قرعه چون بسلسلهٔ اولیا رسید
بر جمله اهل ارض و سما ابتلا زدند

زیر و زبر عوالم امکان شد از زمان
تیغ ستم بتارک شیر خدا زدند

چون زهر کینه بر جکر مجتبی بریخت
تیر جفا بجان و دل مصطفی زدند

نوبت بروز واقعهٔ کربلا رسید
بر جن و انس ظلمت کرب و بلا زدند

خرکاه شاه یثرب و بطحا است کز نفاق
اندر عراق بر لب شط فنا زدند

اب مباح کشته بر اهل خیم حرام
اتش بجای اب بران خیمها زدند

شور نشور پا شده در عرصهٔ طفوف
از عالمین بعرش برین میرسد لهوف

بر خوان غم نشست چه مهمان کربلا
جوشید موج خون دل از خوان کربلا

افواج کوفیان همه مهمان نواز بین
جمع امدند در بر سلطان کربلا

بستند جمله نام و نشان ز اب و نانشان
از اب تیغ اب و سنان نان کربلا

غلمان و حور بر لب کوثر فکار روز
دارند یاد از لب عطشان کربلا

سوزاند خشک و تر همه تکبیر چه شد بلند
فریاد العطش ز یتیمان کربلا

اطفال تشنه کام و زنان کباب دل
هر سو دوان دوان ببیابان کربلا

این تازیانه بر رخ وان کعب نی بسر
پای برهنه خار مغیلان کربلا

کرب و بلا هر انچه فلک داشت در نهان
در کربلا برای شه دین عیان نهان

شور نشور و نفخهٔ صور و دم حساب
یا میدمد ز مغرب عاشور افتاب

کلرنک دامن افق و خور چه طشت خون
باران تیر و نیزه فرو ریزد از سحاب

انصار جمله جان بکف و رخ بپای شاه
از سوز تشنه کی همه در سینه التهاب

کوش فلک کر امده از بانک کوس و نای
چشم ملک سفید شد از حزن و انتحاب

نکذشته ساعتی همه یاران ماه رو
هر یک چه سایه قامتش افتاده بر تراب

نوبت رسید چون بجوانان اهل بیت
بکداخت قلب عالم وادم ز شیخ و شاب

کلهای احمدی همه از پا فتاد و تیغ
ناید در نعش از سر و چشم و دل کباب

شمشاد قد و قامت اکبر چه بسمله
صد پاره کشت یکسره اوراق ان کتاب

عباس همچو بسمل بی بال و پر بخون
قاسم ز خون دیده و دل دست و پا خضاب

تنها چه شه بنیزهٔ غریبانه تکیه داد
دیدش فلک ز چشمهٔ خورشید خون کشاد

امد بقتلکاه چه تنها بماند شاه
شاید توان کشید بدنخواه خویش اه

دیدان فتاده سرو قد و نازنین بدن
دید این غریق لجهٔ خون چهر مهر و ماه

بکریست زار زار بهر کشته بنکریست
خون از جباه شوید شان خاک از شفاه

از دل کشید بانک جکرسا که یا بنی
وازسوز سینه بانک دکر زد که وا اخاه

رفتید همرهان و بجا مانده ام وحید
آیم من از قفای شما دور نیست راه

اینک چه وقت خواب کرانست یاوران
ترسم رسد بر اهل حرم دست این سپاه

ترسم شود سکینه و زینب اسیر و خوار
ترسم زنند اتش سوزان بخیمکاه

از شاه این سخن چه بر ایشان بلند شد
اجسادشان بر اتش غیرت سپند شد

با یاوران رسید بپایان چه کفتکوش
اه و فغان پردکیان امدش بکوش

بهر وداع اهل حرم با هزار غم
امد بخیمکاه و ز دل برزد این خروش

ای خواهران غمزده وی دختران ز مهر
ائید توشهٔ ز جمالم کنید نوش

کرد امدند همچو نجوم شب فراق
بر دور مهر چهره و سرو قد نکوش

فریاد الوداع و نواهای دلخراش
شد بر فلک ز ملک و ملک رفت عقل و هوش

ان یک کشید نالهٔ وان یک فشاند اشک
وان طفل شد بدامن و ان دیکری بدوش

اتش فتاد بر دل و بر جان ماسوی
نزدیک شد بقهر الهی فتاد جوش

افشاند مهرشان ز کف و دل کباب کرد
پا در رکاب و خانهٔ طاقت خراب کرد

امد بحربگاه چه ان شاه بی سپاه
تابید نور غیب بران قوم روسیاه

سیف لسان کشید پی وعظ ناکسان
حجت تمام کردی و نکذاشت اشتباه

کفتا که من نه سبط رسولم براستی
قران بود عدیل من و من دلیل راه

ایا کنید شبههٔ اندر امامتم
حکم خدا و نص رسولم بود کواه

کیرم مرا کشید که من کشتم از شما
اطفال خورد سال مرا چیست ان کناه

کز سوز تشنه کی همه از هوش رفته اند
از خیمه تا بعرش رسانند داد و اه

وین شیرخوارهٔ اصغر من کشته محتضر
پستان مادرش ز عطش خشکتر ز کاه

جز با زبان تیر و سنان نامدش جواب
ازان عنود فرقهٔ خونریز فتنه خواه

جست از کمان حرمله تیر و دلش نسوخت
بازوی باب و حلق پسر را بهم بدوخت

الی غیر ذلک من لئالی اشعاره الرائقة والقصائد الفائقة فی المدائح والمصائب والمواعظ والحکم وسائر العلوم وله دامت برکاته علی العالمین الفیة فی النحو الفها فی اوائل شروعه فی التصنیف وقصائد فی التجوید نرجو من الله تعالی التأیید فی نشرها ان شاء الله تعالی

وقد تصدّى لنقل هذا اليسير من تلك الرسائل الفقير الى الله القدير
محسن بن علي الحسيني الكشميري عفي عنه

وقد ام بطبعه وتصدّى لنشره حسبة لله تعالى حضرة سيد الأمراء
الأعاظم وفخر الأعيان والأفاخم نواب مستطاب مولوى
راجه سيّد محمد مهدى امير مملكت فيض اباد لازالت رايات عدله
مبسوطة ومبرات احسانه ممدودة على المسلمين امين والحمد لله
رب العالمين

طبع في المطبعة المرتضوية في النجف الأشرف
لصاحبها
الحاج شيخ محمد صادق الكتبي رحمه الله تعالى
كتبه محمد علي التبريزي الغروي
سنة ١٣٥٦

هذا
دفتر اشعار

ختم من ابو الهدی

۴۴۹

۳۲۳

الحديث الاول اخبرنا الشيخ السعيد المبرور نصير الدين بن علي عبد العالي الميسي
قدس سره ونور قبره اجازة عن شيخه المرحوم المغفور شمس الدين محمد بن المؤذن الجزيني
عن الشيخ ضياء الدين علي ولد الامام العلامة المحقق السعيد شمس الدين ابي عبد الله
الشهيد محمد بن مكي عن والده المذكور عن السيد عميد الدين عبد المطلب والشيخ فخر
الدين ولد الشيخ الامام الفاضل العلامة محيي المذهب جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر
عن والده المذكور عن جده السعيد سديد الدين يوسف بن علي بن المطهر عن الشيخ المحقق
نجم الدين جعفر بن الحسن بن سعيد الحلي جميعا عن السيد محيي الدين ابي حامد محمد بن عبد
الله بن علي بن زهرة الحلبي عن الشريف النقيب عز الدين ابي الحرث محمد بن الحسن الحسيني
البغدادي عن الشيخ قطب الدين ابي الحسين سعيد بن هبة الله الراوندي عن الشيخ ابي جعفر
محمد بن علي بن المحسن الحلبي عن الشيخ الفقيه ابي الفتح محمد بن علي الكراجكي قال حدثني
ابو عبد الله الحسين محمد بن الصيرفي البغدادي قال حدثني القاضي ابو بكر محمد بن عمر
الجعابي قال حدثنا ابو محمد القاسم بن محمد بن جعفر من ولد عمر بن علي ع قال حدثني ابي عن
ابيه عن آبائه عن امير المؤمنين ع قال قال رسول الله ص للمؤمن على اخيه ثلثون
حقا لا براءة له منها الا باداءها او العفو يغفر زلته ويرحم عبرته ويستر عورته ويقيل
عثرته ويقبل معذرته ويرد غيبته ويديم نصيحته ويحفظ خلته ويرعى ذمته ويعود
مرضته ويشهد ميتته ويجيب دعوته ويقبل هديته ويكافي صلته ويشكر نعمته
ويحسن نصرته ويحفظ حليلته ويقضي حاجته ويشفع مسئلته ويسمت عطسته
ويرشد ضالته ويرد سلامه ويطيب كلامه ويبر انعامه ويصدق اقسامه ويوالي وليه
ولا يعاديه وينصره ظالما ومظلوما فاما نصرته ظالما فيرده عن ظلمه واما نصرته
مظلوما فيعينه على اخذ حقه ولا يسلمه ولا يخذله ويحب له من الخير ما يحب لنفسه و

يكره

يكره له من الشر ما يكره لنفسه ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان احدكم ليدع من حقوق اخيه شيئا فيطالب به يوم القيامة فيقضى له عليه **الحديث الثاني** وبالاسناد المتقدم الى السيد محيي الدين زهرة قال اخبرنا ابو الحسن احمد بن وهب بن سليمان بقراءتي عليه في شعبان سنة احدى وتسعين وخمسمائة قال اخبرنا القاضي فخر الدين ابو الرضا سعيد بن عبد الله بن القسم الشهرزوري يوم الجمعة سابع شهر ربيع الآخر سنة اربع وسبعين وخمسمائة بالموصل قال اخبرنا الشيخ الحافظ ابو بكر وجيه بن طاهر الشحامي بقراءتي عليه يوم الاربعاء خامس شهر رمضان سنة تسع وثلثين وخمسمائة قال اخبرنا الشيخ الزكي ابو حامد احمد بن الحسن الازهري قال اخبرنا الشيخ ابو محمد الحسن بن احمد بن محمد بن الحسن بن علي بن مخلد المخلدي العدل قراءة عليه فاقر به قال اخبرنا ابو العباس محمد بن اسحق بن ابرهيم الثقفي السراج فيما قرأته عليه سنة اثنى عشر وثلثمائة فاقر به وقال نعم قال حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن عقيل عن الزهري عن سالم عن ابيه ان رسول الله قال المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه من كان في حاجة اخيه كان الله له في حاجته ومن فرج عن مسلم كربة فرج الله عنه بها كربة من كرب يوم القيمة ومن ستر مسلما ستره الله يوم القيمة **الحديث الثالث** وبالاسناد المتقدم الى السيد محيي الدين قال اخبرنا القاضي شيخ الاسلام ابو المحاسن يوسف بن رافع بن تميم بقراءتي عليه في الرابع عشر من جمادى الآخرة سنة ثمان عشرة وستمائة قال اخبرنا القاضي الامام فخر الدين ابو الرضا سعيد بن عبد الله بن القسم الشهرزوري سماعا عليه في جمادى الآخرة سنة اربع وسبعين وخمسمائة قال اخبرنا الشيخ الامام ابو الفتح محمد بن عبد الرحمن الخطيب الكشميهني بقراءتي عليه يوم السبت سابع عشر شوال سنة احدى واربعين وخمسمائة قال اخبرنا الشيخ ابو القاسم هبة الله بن عبد الوارث بن علي بن احمد الشيرازي كتبه لي بخطه في شهر ربيع الاول سنة ست وثمانين

واربعمائة قال اخبرنا ابو نصر احمد بن عبد الباقي بن الحسن بن طوق المعدل قال اخبرنا ابو القاسم نصر بن احمد بن محمد الفقيه قال اخبرني ابو يعلى احمد بن علي بن المثنى الموصلي التيمي قال هبة الله اخبرنا ابو القاسم عبد العزيز بن علي بن احمد السكري قال اخبرنا ابو طاهر محمد بن عبد الرحمن بن العباس المخلص قال حدثنا ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز البغوي قال حدثني عبد الاعلى بن حماد النرسي قال حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن ابي رافع عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان رجلا زار اخا له في قرية اخرى فارصد الله على مدرجته ملكا فلما اتى عليه قال اين تريد قال اردت اخا لي في قرية كذا وكذا قال له هل لك عليه من نعمة تربها قال لا الا اني احببته في الله قال اني رسول الله اليك ان الله تعالى قد احبك كما احببته فيه **الحديث الرابع** وبالاسناد المتقدم الى القاضي فخر الدين الشهرزوري قال اخبرنا الشيخ الحافظ ثقة الدين ابو القاسم زاهر بن طاهر بن محمد الشحامي قراءة عليه وانا اسمع يوم الاربعاء التاسع والعشرين من سنة خمس وعشرين وخمسمائة ببغداد قال اخبرنا الشيخ ابو نصر عبد الرحمن بن علي بن موسى قال اخبرنا ابو الحسن احمد بن محمد بن موسى بن الصلت القرشي ببغداد قال حدثنا ابو اسحق ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمي املاء قال حدثني ابو مصعب احمد بن ابي بكر الزهري عن مالك بن انس عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله قال لا تباغضوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا وكونوا عباد الله اخوانا ولا يحل لمسلم ان يهجر اخاه فوق ثلث ليال **الحديث الخامس** وبالاسناد المتقدم الى الشحامي قال اخبرنا الشيخ ابو سعيد محمد بن عبد العزيز الصفار قال اخبرنا الشيخ ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي قال اخبرنا عبد الرحمن بن محمد بن محبوب قال حدثنا احمد بن محمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن الازهري قال حدثنا محمد بن عبد الله البصري قال حدثنا يعلى بن مهدي

قال حدثنا يزيد الرقاشي عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من لطف مؤمنا او قام له بحاجة من حوائج الدنيا والآخرة صغر ذلك او كبر كان حقا على الله ان يخدمه يوم القيامة **الحديث الثالث** وبالاسناد المتقدم الى السلمي قال اخبرنا عبد العزيز بن جعفر بن محمد الخرقي ببغداد قال حدثنا محمد بن هرون بن برية قال حدثنا علي بن مهران قال حدثنا الحسن بن الحسين قال حدثنا الحسين بن زيد قال قلت لجعفر بن محمد عليه السلام جعلت فداك هل كانت في النبي صلى الله عليه وآله مداعبة فقال لقد وصفه الله بخلق عظيم وان الله بعث انبياء فكانت فيهم كزازة وبعث محمدا بالرأفة والرحمة وكان من رأفته لامته مداعبته لهم لكيلا يبلغ باحد منهم التعظيم حتى لا ينظر اليه ثم قال حدثني ابي محمد عن ابيه علي عن ابيه الحسين عن ابيه علي عليهم السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله ليسر الرجل من اصحابه اذا رآه مغموما بالمداعبة وكان يقول ان الله يبغض المعبس في وجه اخوانه **الحديث السابع** بالاسناد المتقدم الى الشيخ المذهب محيي محققه جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر عن والده السعيد سديد الدين يوسف بن المطهر قال اخبرنا الشيخ العلامة النسابة فخار بن معد الموسوي عن الفقيه سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمي عن عماد الدين الطبري عن الشيخ ابي علي الحسن بن الشيخ ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي عن والده الشيخ قدس الله روحه عن الشيخ المفيد محمد بن النعمان عن الشيخ الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي عن الشيخ ابي عبد الله جعفر بن قولويه عن الشيخ ابي عبد الله محمد بن يعقوب الكليني عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن عبد الله بن بكير عن معلى بن خنيس عن ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قلت له ما حق المسلم على المسلم قال له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا وهو واجب عليه ان ضيع منها شيئا خرج من ولاية الله وطاعته ولم يكن لله فيه نصيب قلت له جعلت فداك وما هي قال

يا معلى اني عليك شفيق اخاف ان تضيع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل قال قلت لا قوة الا بالله قال ايسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك وتكره له ما تكره لنفسك والحق الثاني ان تجتنب سخطه وتتبع مرضاته وتطيع امره والحق الثالث ان تعينه بنفسك ومالك ولسانك ويدك ورجلك والحق الرابع ان تكون عينه ومرآته ودليله والحق الخامس ان لا تشبع ويجوع ولا تروى ويظمأ ولا تلبس ويعرى والحق السادس ان يكون لك خادم وليس لاخيك خادم فواجب ان تبعث خادمك فيغسل ثيابه ويصنع طعامه ويمهد فراشه والحق السابع ان تبر قسمه وتجيب دعوته وتعود مريضه وتشهد جنازته واذا علمت ان له حاجة تبادر الى قضائها ولا تلجئه ان يسألكها ولكن تبادره مبادرة فاذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته وولايته بولايتك **الحديث الثامن** وبالاسناد الى محمد بن يعقوب الكليني عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن محمد بن مروان عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان مشي الرجل في حاجة اخيه المؤمن يكتب له عشر حسنات ويمحى عنه عشر سيئات ويرفع له عشر درجات ولا اعلمه قال الا قال ويعدل عشر رقاب وافضل من اعتكاف شهر في المسجد الحرام **الحديث التاسع** بالاسناد عن الكليني رحمه الله عن علي بن ابراهيم بن هاشم القمي رحمه الله عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن حسين بن ابي نعيم عن مسمع بن ابي سيار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من نفس عن مؤمن كربة نفس الله عنه كربه (كرب الآخرة) يوم القيامة وخرج من قبره وهو ثلج الفؤاد ومن اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقاه شربة سقاه الله من الرحيق المختوم **الحديث العاشر** رويناه باسانيد متعددة احدها الاسناد المتقدم في الحديث السابع الى الشيخ ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن ابيه محمد بن عيسى

الاشعري عن عبد الله بن سليمان النوفلي قال كنت عند جعفر بن محمد الصادق ع فاذا بمولى
لعبد الله النجاشي قد ورد عليه فسلم واوصل اليه كتابه ففضه وقراه فاذا اول سطر بسم الله
الرحمن الرحيم اطال الله تعالى بقاء سيدي وجعلني من كل سوء فداه ولا اراني فيه مكروها فانه
ولي ذلك والقادر عليه اعلم سيدي ومولاي اني بليت بولاية الاهواز فان رأى سيدي ان يحد لي
حدا او يمثل لي مثالا لاستدل به على ما يقربني الى الله عز وجل والى رسوله ويلخص لي في كتابه
ما يرى لي العمل به وفيما ابتذله واين اضع زكاتي وفيمن اصرفها وبمن انس والى
من استريح وبمن اثق وامن والجا اليه في سري فعسى ان يخلصني بهدايتك ودلالتك
فانك حجة الله على خلقه وامينه في بلاده لا زالت نعمته عليك كذا بخطه قال عبد الله بن
سليمان فاجابه ابو عبد الله ع بسم الله الرحمن الرحيم حاطك الله بصنعه ولطف بك بمنه وكلأك
برعايته فانه ولي ذلك اما بعد فقد جاء الي رسولك بكتابك فقرأته وفهمت جميع
ما ذكرته وسألت عنه وزعمت انك بليت بولاية الاهواز فسرني ذلك وساءني
وسأخبرك بما ساءني من ذلك وما سرني ان شاء الله تعالى فاما سروري بولايتك
فقلت عسى ان يغيث الله بك ملهوفا خائفا من اولياء ال محمد ويعز بك ذليلهم ويكسو
بك عاريهم ويقوي بك ضعيفهم ويطفئ بك نار المخالفين عنهم واما الذي ساءني من
ذلك فان ادنى ما اخاف عليك ان تعثر بولي لنا فلا تشم رائحة حظيرة القدس فاني
ملخص لك جميع ما سألت عنه ان انت عملت به ولم تجاوزه رجوت ان تسلم ان شاء الله
اخبرني يا عبد الله ابي عن ابائه عن علي بن ابي طالب ع عن رسول الله صلعم انه قال من استشاره
اخوه المؤمن فلم يمحضه النصيحة سلبه الله لبه واعلم اني سأشير عليك برأي ان انت
عملت به تخلصت مما انت متخوفه واعلم ان خلاصك ونجاتك من حقن الدماء وكف الاذى
عن اولياء الله والرفق بالرعية والتأني وحسن المعاشرة مع لين في غير ضعف وشدة

في غير عنف ومداراة صاحبك ومن يرد عليك من رسله وارتق فتق رعيتك بان
توقفهم على ما وافق الحق والعدل ان شاء الله تعالى اياك والسعاة واهل النمائم
فلا يلتزقن منهم بك احد ولا يراك الله يوما وليلة وانت تقبل منهم صرفا ولا عدلا
فيسخط الله عليك ويهتك سترك واحذر مكر خوز الاهواز فان ابي اخبرني عن ابائه
عن امير المؤمنين ع انه قال ان الايمان لا يثبت في قلب يهودي ولا خوزي ابدا فاما من
تأنس به وتستريح اليه وتلجئ امورك اليه فذلك الرجل الممتحن المستبصر لا من الموافق لك
على دينك وميز اعوانك وجرب الفريقين فان رأيت هنالك رشدا فشأنك واياه
واياك ان تعطي درهما او تخلع ثوبا او تحمل على دابة في غير ذات الله لشاعر او مضحك او
ممتزح الا اعطيت مثله في ذات الله ولتكن جوائزك وعطاياك وخلعك للقواد
والرسل والاحفاد واصحاب الرسائل واصحاب الشرط والاخماس وما اردت ان
تصرفه في وجوه البر والنجاح والعتق والصدقة والحج والمشرب والكسوة التي تصلي
فيها وتصل بها والهدية التي تهديها الى الله تعالى عج والى رسوله صلى الله عليه وآله
من اطيب كسبك يا عبد الله اجهد ان لا تكنز ذهبا ولا فضة فتكون من اهل هذه
الاية التي قال الله تعالى الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله
ولا تستصغرن من حلو او فضل طعام تصرفه في بطون خالية تسكن بها غضب الله تبارك
وتعالى واعلم اني سمعت ابي يحدث عن ابائه عن امير المؤمنين ع انه سمع النبي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لاصحابه
يوما ما امن بالله واليوم الاخر من بات شبعان وجاره جائع فقلنا هلكنا يا رسول الله
فقال من فضل طعامكم ومن فضل تمركم ورزقكم وخلقكم وخرقكم تطفؤن بها غضب
الرب وسأنبئك بهوان الدنيا وهوان شرفها على ما مضى من السلف والتابعين فقد
حدثني محمد بن علي بن الحسين قال لما تجهز الحسين ع الى الكوفة اتاه ابن عباس فناشده الله

والرحم ان يكون هو المقول بالطف فقال بمصرعي منك وما وكدى من الدنيا الا فراقها الا اخبرك يا ابن عباس بحديث امير المومنين والدنيا فقال له بلى العمر اني لاحب ان تحدثني بامرها فقال ابي قال علي بن الحسين ع سمعت ابا عبد الله يقول حدثني امير المومنين قال اني كنت بفدك في بعض حيطانها وقد صارت لفاطمة ع قال فاذا انا بامرأة قد قحمت علي وفي يدي مسحاة وانا اعمل بها فلما نظرت اليها طار قلبي مما تداخلني من جمالها فشبهتها ببثينة بنت عامر الجمحي وكانت من نساء اجمل قريش فقالت يا ابن ابي طالب هل لك ان تتزوج بي فاغنيك عن هذه المسحاة وادلك على خزائن الارض فيكون لك الملك ما بقيت ولعقبك من بعدك فقال لها علي عليه السلام من انت حتى اخطبك من اهلك فقالت انا الدنيا قال لها فارجعي واطلبي زوجا غيري واقبلت على مسحاتي وانشأت اقول لقد خاب من غرته دنيا دنية

وما هي ان غرت قرونا بنائل
اتتنا على زي العزيز بثينة
وزينتها في مثل تلك الشمائل
فقلت لها غري سواي فانني
عزوف عن الدنيا ولست بجاهل
وما انا والدنيا فان محمدا
اهل صريعا بين تلك الجنادل
وهبها اتتني بالكنوز ودرها
واموال قارون وملك القبائل
اليس جميعا للفناء مصيرها
ويطلب من خزانها بالطوائل
فغري سواي انني غير راغب
بما فيك من ملك وعز ونائل
فقد قنعت نفسي بما قد رزقته
فشانك يا دنيا واهل الغوائل
فاني اخاف الله يوم لقائه
واخشى عذابا دائما غير زائل

فخرج من الدنيا وليس في عنقه تبعة لاحد حتى لقي الله محمودا غير ملوم ولا مذموم ثم اقتدت به الائمة من بعده بما قد بلغكم لم يتلطخوا بشيء من بوائقها عليهم السلام اجمعين واحسن مثواهم وقد وجهت اليك بمكارم الدنيا والاخرة وعن الصادق ع رسول الله ص فان انت عملت بما نصحت لك في كتابي هذا ثم كانت عليك من الذنوب والخطايا كمثل اوزان الجبال وامواج البحار رجوت الله ان يتجاوز عنك جل بقدرته يا عبد الله اياك ان تخيف مؤمنا فان

محمد بن علي ع حدثني عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب ع انه كان يقول من نظر الى مومن ليخيفه بها اخافه الله يوم القيمة لا ظل الا ظله وحشره الله في صورة الذر لحمه وجسده وجميع اعضائه حتى يورده مورده وحدثني ابي عن اباءه عن علي عليه السلام عن رسول الله ص انه قال من اغاث لهفانا من المومنين اغاثه الله يوم لا ظل الا ظله وامنه يوم الفزع الاكبر وامنه من سوء المنقلب ومن قضى لاخيه المؤمن حاجة قضى الله له حوائج كثيرة من احداها الجنة ومن كسا اخاه المؤمن من عري كساه الله من سندس الجنة واستبرقها وحريرها ولم يزل يخوض في رضوان الله ما دام على المكسو منها سلك ومن اطعم اخاه من جوع اطعمه الله من طيبات الجنة ومن سقاه من ظماء سقاه الله من الرحيق المختوم ريه ومن اخدم اخاه اخدمه الله من الولدان المخلدين واسكنه مع اوليائه الطاهرين ومن حمل اخاه المومن رحله حمله الله على ناقة من نوق الجنة وباهى به على الملائكة المقربين يوم القيمة ومن زوج اخاه المومن امراة يانس بها وتشد عضده ويستريح اليها زوجه الله من الحور العين وانسه بمن احب من الصديقين من اهل بيته واخوانه وانسهم به ومن اعان اخاه المومن على سلطان جائر اعانه الله على اجازة الصراط عند زلزلة الاقدام ومن زار اخاه المومن الى منزله لا لحاجة منه اليه كتب من زوار الله وكان حقيقا على الله ان يكرم زائره يا عبد الله حدثني ابي عن ابائه عن علي ع انه سمع رسول الله ص وهو يقول لاصحابه يوما معاشر الناس انه ليس بمومن من امن بلسانه ولم يؤمن بقلبه فلا تتبعوا عثرات المؤمنين فانه من اتبع عثرة مؤمن اتبع الله عثراته يوم القيمة وفضحه في جوف بيته وحدثني ابي ع عن ابائه عن علي انه ع قال اخذ الله ميثاق المومن ان لا يصدق في مقالته ولا ينتصف من عدوه وعلى ان لا يشفي غيظه الا بفضيحة نفسه لان كل مومن ملجم وذلك لغاية قصيرة وراحة طويلة اخذ الله ميثاق المومن على اشياء ايسرها

عليه مؤمن مثله يقول بمقالته فيبغيه ويحسده والشيطان يغويه ويمنيه والسلطان يقفوا
اثره ويتبع عثراته وكافر بالله هو مؤمن يرى سفك دمه دينا واباحة حريمه غنما فما بقاء
المؤمن بعد هذا يا عبد الله وحدثني ابي عليه السلام عن ابائه عن علي عليه السلام عن النبي صلى
الله عليه وآله قال نزل جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام ويقول
اشتققت للمؤمن اسما من اسمائي سميته مؤمنا فالمؤمن مني وانا منه من استهان بمؤمن
فقد استقبلني بالمحاربة يا عبد الله وحدثني ابي عليه السلام عن ابائه عن علي عليهم السلام عن النبي
صلى الله عليه وآله انه قال يوما يا علي لا تناظر رجلا حتى تنظر في سريرته فان كانت
سريرته حسنة فان الله تعالى عز وجل لم يكن ليخذل وليه وان كانت سريرته ردية
فقد يكفيه مساويه فلو جهدت ان تعمل به اكثر مما عمله من معاصي الله عز وجل ما قدرت
عليه يا عبد الله وحدثني ابي عليه السلام عن ابائه عن علي عليه السلام عن النبي انه قال ادنى
الكفر ان يسمع الرجل عن اخيه الكلمة ليحفظها عليه يريد ان يفضحه بها اولئك لا خلاق
لهم يا عبد الله وحدثني ابي عن ابائه عن علي عليه السلام انه قال من قال في مؤمن ما رأت
عيناه وسمعت اذناه ما يشينه ويهدم مروته فهو من الذين قال الله عز وجل ان
الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين امنوا لهم عذاب اليم يا عبد الله وحدثني
ابي عن ابائه عن علي انه قال من روى عن اخيه المؤمن رواية يريد بها ان يهدم مروته
وثلبه وقبه الله تع بخطيئته حتى يأتي بمخرج مما قال ولن يأتي بالمخرج منه ابدا ومن ادخل على
اخيه المؤمن سرورا فقد ادخل على اهل البيت سرورا ومن ادخل على اهل البيت سرورا فقد ادخل على
رسول الله صلى الله عليه وآله سرورا ومن ادخل على رسول الله سرورا فقد سر الله ومن سر الله فحقيق عليه ان
يدخله الجنة ثم اني اوصيك بتقوى الله وايثار طاعته والاعتصام بحبله فانه من اعتصم بحبل
الله فقد هدي الى صراط مستقيم فاتق الله ولا تؤثر احدا على رضاه وهواه فانه وصية الله عز وجل

الى

الى خلقه لا يقبل منهم غيرها ولا يعظم سواها واعلم ان الخلائق لم يوكلوا بشيء اعظم من التقوى
فانه وصيتنا اهل البيت فان استطعت ان لا تنال من الدنيا شيئا تسأل عنه غدا فافعل قال عبد
الله بن سليمان فلما وصل كتاب الصادق الى النجاشي نظر فيه فقال صدق والله الذي لا اله الا هو مولاي فما
عمل احد بهذا الكتاب الا نجا فلم يزل عبد الله يعمل به ايام حيوته

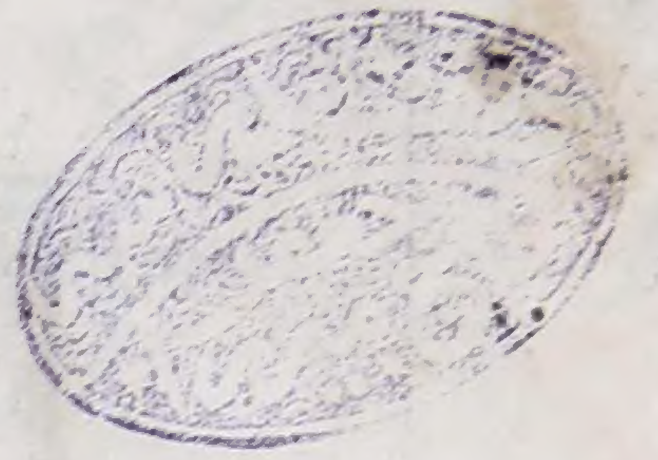
الحديث الحادي عشر بالاسناد الى
الكليني عن محمد بن يحيى عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن خثيمة قال دخلت على ابي جعفر عليه السلام اودعه
قال يا خثيمة ابلغ من ترى من موالينا السلام واوصهم بتقوى الله العظيم وان يعود غنيهم على
فقيرهم وقويهم على ضعيفهم وان يشهد حيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم فان لقيا بعضهم بعضا
حيوة لامرنا رحم الله عبدا احيى امرنا يا خثيمة ابلغ موالينا انا لا نغني عنهم من الله شيئا الا بعمل وانهم
لن ينالوا ولايتنا الا بالورع وان اشد الناس حسرة يوم القيمة من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره

الحديث الثاني عشر بالاسناد عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن العلاء بن الفضيل
عن ابي عبد الله ع قال كان ابو جعفر ع يقول عظموا اصحابكم ووقروهم ولا يتهجم بعضكم بعضا
ولا تضاروا ولا تحاسدوا واياكم والبخل وكونوا عباد الله المخلصين وبهذا نختم الرسالة
ونبتهل الى الله تعالى بفضله العميم وكرمه الجسيم وبمحمد وآله افضل الصلوة والتسليم ان يوفقنا العمل
بما اشتملت عليه من الكمال وان لا يجعل حظنا منها مجرد المقال ويصلحنا لانفسنا واخواننا
ويصلحهم لنا انه ارحم الراحمين واكرم الاكرمين والحمد لله رب العالمين وصلوته على سيد
رسله وخير خلقه محمد وآله الطاهرين افرغ فيها من مواضع متعددة واماكن متبددة العبد
الفقير الى الله تعالى زين الدين بن علي بن احمد بن تقي بن صالح بن شرف العاملي تجاوز
الله تعالى عن سيئاته ووفقه لمرضاته وفرغ منها يوم ثالث عشر شهر صفر ختم بالخير سنة تسع و
اربعين وتسعمائة من الهجرة النبوية حامدا مصليا مسلما مستغفرا صلى الله على محمد وآله الطيبين

حرره العبد الاثم الجاني ابن محمد علي محمد جعفر الطاهر

١٣١٣

[illegible]



هو

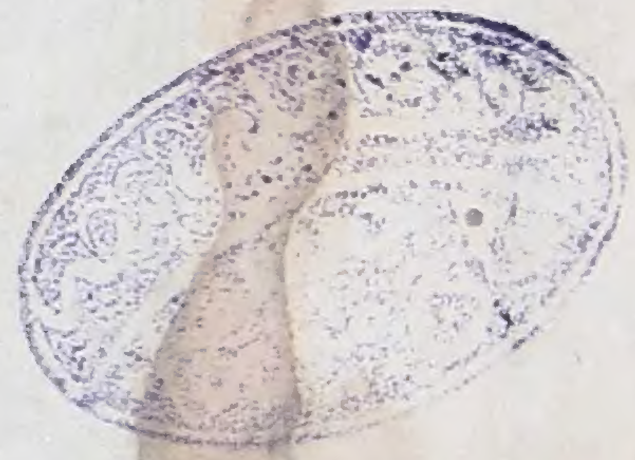
تفصيل ما في هذا الكتاب

المستطاب بحسب ترتيب الأبواب

رسالة في انفعال ماء البئر بملاقاة النجاسة رسالة فيمن تيقن سبق الطهارة والحدث وشك في المتأخر رسالة فيمن احدث في اثناء غسل الجنابة رسالة في وجوب صلوة الجمعة كتاب اسرار الصلوة رسالة نتائج الأفكار رسالة في طلاق الحائض والغائب عن زوجته رسالة في الحبوة رسالة في ميراث الزوجة كتاب كشف الريبة في احكام الغيبة

تلك عشرة كاملة

١٣١٣



شدن پاك میشود واكر باطن دیوار مستقلاً نجس شود بتابش بیرون
كه نجس نشده اكتفا نكنند وهم چنین بتابش افتاب پاك میشود درخت
ایستاده ومیوه وكیاه وعلف صحرا بنابر اقوی چهارم استحاله مثل
نجسی كه خاكستر یا دود یا بخار یا خاك شود واكر كل نجس را سفال یا
خشت پخته درست كنند ودر توی كر یا جاری بكذارند وقت
پاك میشود نه باتش كو پنجم انتقال مثل خون نجس در شكم
شپش یا كیك یا كینه دود ششم اسلام وان طاهر میكند ...
كافر را از نجاست كفر هفتم برطرف شدن نجاست از بدن حیوان
هرچند احتمال تطهیر باب نرود بلا اشتراط احتمال طهارت باب و
همچنین برطرف شدن نجاست از باطن انسان مسلمان هشتم
بیرون امدن خون از مذبح حیوان نهم انفصال غساله بنابر اح
دهم استبراء بعد از بول كه مطهر رطوبت مشتبهی باشد یازدهم
استبراء حیوان نجاست خوار كه بواسطه حبس ان حیوان وخوراندن علف
طاهر در سه روز مثلاً در مرغ خوانكی بول وسركین ان پاك میشود دوازدهم
سنك وكهنه استنجاء وغیر انها سیزدهم غایب شدن مسلم طفل
ممیز با احتمال تطهیر وعلمش بنجاست واستعمالش بنحویكه مشروط بطهارت
بنابر احتیاط چهاردهم تبعیت مثل طفل كافر كه اسیر مسلم شود
بشرط انكه بی پدر ومادر اسیر شود بنابر احتیاط وظرفی كه در ان شراب
سركه شود وهمچنین الاتی كه استعمال در شیره انكور شود با مدادن نقص

یا مظنه حاصل نشد عمل شك میكند باین قسم كه در شك دو وسه
بعد از اكمال سجدتین كه حاصل میشود بسر برداشتن از سجده ثانیه بعد
از فكر بنا را بر سه میكذارد وركعت دیكر را تمام میكند بعد یكركعت ایستاده
یا دوركعت نشسته بجا بیاورد ودر شك دو وسه وچهار بعد
از اكمال سجدتین بنحو مرقوم بنا را بر چهار میكذارد نماز را تمام میكند
وبعد دوركعت ایستاده ودوركعت نشسته بجا اورد ودوركعت
ایستاده را مقدم بدارد وبر دوركعت نشسته ودر شك دو
وچهار بعد از اكمال سجدتین بنحو مرقوم بنا را بر چهار میكذارد ونماز را
تمام می كند وبعد دوركعت ایستاده بجا اورد ~~ودوركعت نشسته بجا اورد~~
وشك میان سه وچهار هرجا كه باشد هرچند قبل از اكمال سجدتین
باشد بنا را بر چهار میكذارد ونماز را تمام می كند ویكركعت ایستاده
یا دوركعت نشسته بجا می اورد ودوركعت نشسته افضل است
ودر شك چهار وپنج بعد از اكمال سجدتین بنحو مرقوم بنا را بر
چهار میكذارد ونماز را تمام می كند وبعد دو سجده سهو واجب بجا
می اورد واكر درحال قیام باشد بنشیند وبنا بر چهار میكذارد ونماز
را تمام می كند وبعد یكركعت ایستاده یا دوركعت نشسته بجا اورد بنحویكه كذشت
ودر شك سه وچهار وپنج درحال قیام بنشیند بنا را بر چهار كذارد ونماز را تمام كند
وبعد دوركعت ایستاده ودوركعت نشسته بجا اورد ودر شك پنج وشش درحال قیام بنشیند
وبنا بر چهار كذارد ونماز را تمام كند وبعد دو سجده سهو بجا اورد ودر شك در غیر این

